

آذربایجان جنوبی در جنگ جهانی اول

پایان نامه دکترا

تهیه شده توسط کامران کارابالیک

ترجمه علی آردی (اورمان)

فهرست

آذربایجان جنوبی در جنگ جهانی اول.....	۱
پیشگفتار.....	۶
چکیده.....	۸
ABSTRACT.....	۱۰
مقدمه.....	۱۲
موضوع مطالعه.....	۱۲
روش و منابع.....	۱۴
جغرافیا و وضعیت جمعیتی آذربایجان جنوبی در آغاز قرن بیستم.....	۱۸
وضعیت دولت ایران در دوران قاجار در آستانه جنگ.....	۲۸
ظهور تضاد منافع سیاسی و اقتصادی در ایران.....	۳۸
هدف و اهمیت مطالعه.....	۴۶
فصل اول.....	۴۸
۱. آغاز جنگ و مبارزه برای نفوذ بین عثمانی و روسیه در آذربایجان جنوبی.....	۴۸
۱.۱. آغاز جنگ و اهمیت استراتژیک آذربایجان جنوبی برای طرفین.....	۴۹
۱.۲. آغاز کشمکش عثمانی و روسیه در آذربایجان جنوبی بر سر مسائل مرزی.....	۵۵
۱.۳. تحرکات اشغالگرانه روسیه و مشکلات امنیتی در آذربایجان جنوبی.....	۶۲
۱.۵. اقدامات دیپلماتیک دولت ایران علیه اشغال آذربایجان جنوبی توسط روسیه.....	۸۵
فصل دوم.....	۱۰۳
۲.۱. ورود نیروهای عثمانی به آذربایجان جنوبی: پیروزی در میاندوآب.....	۱۰۳

۲.۲. امید به رهایی از اسارت روس‌ها: تصرف تبریز توسط نیروهای عثمانی و تحولات پس از آن	۱۱۱
۲.۵. اقدامات امپراتوری عثمانی علیه اتحاد روسیه با بریتانیا در بغداد	۱۳۹
فصل سوم	۱۴۸
۳. تحولات آذربایجان جنوبی پس از انقلاب بلشویکی	۱۴۸
۳.۲. خلأ اقتدار در منطقه پس از انقلاب بلشویکی و پیامدهای آن	۱۵۴
۳.۳. اقدامات امپراتوری عثمانی علیه جنایات ارمنی-نسطوری در آذربایجان جنوبی	۱۶۵
۳.۴. مبارزه شیخ محمد خیابانی، رهبر دموکرات‌های آذربایجان جنوبی، علیه وقایع منطقه	۱۸۰
۳.۵. خروج ارتش عثمانی از منطقه	۱۸۶
فصل چهارم	۱۸۸
۴. نتیجه‌گیری	۱۸۸
ضمائم	۱۹۳
منابع	۲۰۵

پیشگفتار

این مطالعه به بررسی مبارزه بین دولت‌های روسیه-بریتانیا و عثمانی علی‌رغم اعلام بی‌طرفی دولت ایران در طول جنگ جهانی اول، در منطقه‌ای که در ادبیات سیاسی به عنوان آذربایجان جنوبی شناخته می‌شود و امروزه در مرزهای ایران واقع شده است، می‌پردازد. همانطور که به خوبی شناخته شده است، آذربایجان جنوبی طبق معاهده‌ای که روس‌ها با بریتانیا در سال ۱۹۰۷ امضا کردند، منطقه نفوذ روسیه اعلام شد و روس‌ها با شروع جنگ جهانی اول این منطقه را اشغال کردند. به دلیل فعالیت‌های اشغالگرانه روسیه در منطقه، که شامل سازماندهی دستجات ارمنی و نسطوری، قتل عام‌هایی که آنها علیه جمعیت مسلمان انجام دادند و مشکلات امنیتی که در امتداد مرز عثمانی و ایران ایجاد کردند، امپراتوری عثمانی مجبور شد برای جلوگیری از فعالیت‌های مخرب روسیه، واحدهایی را به منطقه اعزام کند. مبارزه عثمانی و روسیه تا انقلاب بلشویکی ادامه یافت. با خروج روسیه از منطقه پس از انقلاب بلشویکی، دسته‌های ارمنی و نسطوری، این بار در همکاری با بریتانیا، وارد عمل شدند. بنابراین، امپراتوری عثمانی مجبور شد تا پایان جنگ جهانی اول، در مقاطع مختلف واحدهایی را به منطقه اعزام کند.

این مطالعه تلاش می‌کند تا در چارچوب مخالفت دولت ایران،
منازعات عثمانی-روسیه و بریتانیا در منطقه را بررسی کند. همچنین بر
نقش جوامع مسلمان (ترک‌ها و کردهای آذربایجانی) و اقلیت‌های
مسیحی (ارمنی‌ها و نسطوری‌ها) در طول جنگ تمرکز دارد.

مایلم از پروفیسور دکتر مصطفی گنج‌ر که در تعیین موضوع تحقیق
راهنمایی کردند، به شکل‌گیری کار کمک کردند و حمایت بی‌دریغ
خود را ارائه دادند، از استاد راهنمایم، دکتر عمر متین؛ از پروفیسور دکتر
مصطفی چولاک که کار را خواندند و ارزیابی کردند و حمایت بی‌دریغ
خود را ارائه دادند؛ از پروفیسور دکتر عصمت ترکمن؛ از دوستم، دکتر
رمضان سونات، که در طول مطالعه با او تبادل نظر کردم؛ و از خانواده‌ام،
به ویژه همسرم، قدردانی کنم.

کامران کارابالیک

۲۰۱۹.۱۲.۰۶

چکیده

در آغاز قرن بیستم، پیمان ۱۹۰۷ انگلیس و روسیه که شامل تقسیم ایران بود، آذربایجان جنوبی را منطقه نفوذ روسیه اعلام کرد. پس از این تاریخ، روس‌ها فعالیت‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی خود را در منطقه افزایش دادند. با شروع جنگ جهانی اول، علیرغم اعلام بی‌طرفی دولت ایران، این منطقه به اشغال روس‌ها درآمد. در طول اشغال، ارمنی‌ها و نسطوری‌ها بزرگترین حامیان روس‌ها در منطقه بودند. روس‌ها که به ارمنی‌ها و نسطوری‌ها سلاح و حمایت مالی ارائه می‌دادند، به ویژه بر جمعیت مسلمان طرفدار عثمانی در منطقه فشار وارد می‌کردند و با سوءاستفاده از برخی عشایر کرد در مناطق نزدیک مرز عثمانی و ایران، مشکلات امنیتی ایجاد می‌کردند. امپراتوری عثمانی اقداماتی برای پایان

دادن به اینگونه فعالیت‌های روسیه انجام داد. در ابتدا، امپراتوری عثمانی با اعلام جهاد کبیر، از جمعیت مسلمان منطقه خواست تا علیه روس‌ها بجنگند و بعداً واحدهایی را به منطقه اعزام کرد. این مبارزه که بین عثمانی‌ها و روس‌ها تا انقلاب بلشویکی ادامه داشت، با انقلاب بلشویکی پایان یافت. انگلیسی‌ها، ارمنی‌ها و نسطوری‌ها که به دنبال بهره‌برداری از خلاء قدرت ایجاد شده در نتیجه خروج روسیه از منطقه پس از انقلاب بودند، تلاش کردند تا بر منطقه تسلط یابند. امپراتوری عثمانی که به دنبال مهار فعالیت‌های بریتانیا، ارمنی‌ها و نسطوری‌ها در منطقه بود، مجبور شد واحدهایی را به منطقه بازگرداند. این مبارزه که تا امضای آتش‌بس مودروس^۱ ادامه داشت، با امضای آتش‌بس پایان یافت.

کلمات کلیدی: دولت ایران، آذربایجان جنوبی، روس‌ها، دولت

عثمانی، ارمنی‌ها، نسطوری‌ها، عشایر کرد

^۱ متارکه مودروس (به انگلیسی Armistice of Mudros)، متارکه ای بود که بین رؤوف اربای از طرف دولت عثمانی و آدمیرال کالتروپ نماینده انگلستان به نیابت از نیروهای متفقین در ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸ میلادی که بعد از شکست عثمانی در جنگ جهانی اول (خاورمیانه در جنگ جهانی اول)، در کشتی اچ ام اس آگامنون (۱۹۰۶)، بندر مودروس، جزیره لیمنوس، یونان بسته شد. / مترجم

ABSTRACT

With the “Anglo-Russian Convention of 1907” involving the division of Iran in the early 20th century, Southern Azerbaijan was declared as Russian domain. From then on, Russians increased their political, military, and economic activities in the region. Although the Iran Government declared its neutrality upon the start of World War I, the region started to be occupied by Russians. Their biggest regional supporters during the occupation were Armenians and Nestorians. Providing arms and monetary aids to Armenians and Nestorians, Russians put pressure on especially pro-Ottoman Muslim people and disrupted public order by exploiting certain Kurdish tribes in areas close to the Ottoman-Iranian border. The Ottoman Empire went into action in order to end such Russian activities. First, it declared Jihad Al-Akbar and called Muslim people in the region to fight against Russian. Then it sent platoons to the region. The struggle between Ottomans and Russians continued in the region until the Bolshevik Revolution. The British, Armenians, and Nestorians, who wanted to draw advantage from vacuum of authority as Russians withdrew due to the revolution, tried to dominate the region. The Ottoman Empire wishing to build a barrier to British, Armenian, and Nestorian activities in the region had to send platoons to the region again. The struggle continued until the Armistice of Mudros was signed.

Key words: Iran Government, Southern Azerbaijan, Russians, Ottoman Empire, Armenians and Nestorians, Kurdish tribes

موضوع مطالعه

مطالعه ما با عنوان "آذربایجان جنوبی در جنگ جهانی اول"، به بررسی مبارزه بین قدرت‌های بزرگ در طول جنگ جهانی اول برای نفوذ در منطقه‌ای بحرانی در خاورمیانه و قفقاز، که در ادبیات سیاسی به عنوان آذربایجان جنوبی شناخته می‌شود، می‌پردازد و این مبارزه را در چارچوب مخالفت دولت ایران، تلاش‌های روسیه به ویژه در میان اقلیت‌های مسیحی مانند ارامنه و نسطوریان، و سرکوب و ستم به جمعیت مسلمان منطقه، مبارزات امپراتوری عثمانی علیه روس‌ها، ارامنه و نسطوریان با استفاده از تبلیغات جهاد اکبر برای بسیج جمعیت مسلمان در منطقه بررسی می‌کند. به طور خلاصه، این مطالعه بررسی پیشینه تاریخی مبارزه سیاسی، نظامی و قومی بین روسیه، بریتانیا و امپراتوری عثمانی می‌باشد.

تلاش کردیم این مطالعه را در سه بخش تجزیه و تحلیل کنیم: مقدمه، جغرافیا و ساختار جمعیتی آذربایجان جنوبی و وضعیت سیاسی و نظامی دولت ایران در دوره منتهی به جنگ جهانی اول.

بخش اول بر فعالیت‌های اشغالگرانه روسیه در آذربایجان جنوبی پس از وقوع جنگ متمرکز است. همچنین به همکاری ارامنه و نسطوریان با روس‌ها در طول لشکرکشی‌های اشغالگرانه روسیه، ارعابی که آنها علیه

اتباع مسلمان و خارجی در منطقه انجام دادند و تلاش‌های دیپلماتیک دولت ایران برای مقابله با این فعالیت‌های روسیه پرداخته است. علاوه بر این، مبارزه عشایر کرد در منطقه علیه روس‌ها پس از آغاز اشغال روسیه را نیز پوشش دادیم. همچنین بر اقداماتی که امپراتوری عثمانی سعی در مقابله با فعالیت‌های روسیه در منطقه تمرکز دارد. بخش دوم، اعزام واحدهای نظامی امپراتوری عثمانی به منطقه در پاسخ به فعالیت‌های اشغالگرانه روسیه، فعالیت‌های این واحدها و مبارزه آنها علیه ارتش روسیه تحت حمایت ارمنی-نسطوری را بررسی می‌کند. این بخش، تا دوره منتهی به انقلاب بلشویکی را پوشش می‌دهد. در بخش سوم، خروج ارتش روسیه از منطقه پس از انقلاب بلشویکی، خلأ قدرت ناشی از خروج ارتش روسیه، فعالیت‌های ارمنی‌ها و نسطوری‌ها که به دنبال کسب جایگاهی در منطقه بودند و فعالیت‌های انگلیسی‌ها که از آنها حمایت می‌کردند را بررسی کرده ایم. اعزام نیروهایی به منطقه از طرف امپراتوری عثمانی در پاسخ به فعالیت‌های ارمنی-نسطوری و انگلیسی‌ها و فعالیت‌های حزب دموکرات آذربایجان در منطقه نیز، مورد بررسی قرار گرفته است.

روش و منابع

مطالعه‌ی با بررسی منابع آرشیوی شروع شد. برای این منظور، ابتدا تحقیقاتی را در آرشیو دولتی ریاست جمهوری انجام دادیم. فهرست آرشیو به طور خاص شامل «اتاق اسناد باب علی» «Bab-ı Ali Evrak Odası (BEO)»، اسناد بخش سیاسی وزارت امور خارجه Hariciye Nezareti Siyasi Kısım Belgeleri (HR. SYS) و «اسناد وزارت کشور، امنیت عمومی، شعبه دوم Dâhiliye» «Nezareti, Emniyet-i Umumiye, İkinci Şube Belgeleri» است.

عمدتاً روی اسنادی که از کاتالوگ‌های «(ŞBİDH. EUM. ..)»، «اداره رمز وزارت کشور (DH. ŞFR)»، «سفارت وزارت امور خارجه در تهران (HR. SFR)» (۲۰) به دست آمده بود، کار شد. سپس اسناد با دقت بررسی شده و با بایگانی آنها بر اساس سرعنوان‌های موضوعی، طبقه‌بندی‌های لازم انجام یافت.

یکی دیگر از آرشیوهای مهمی که برای کمک به مطالعه از آن استفاده شد، «آرشیو تاریخ نظامی و مطالعات استراتژیک ستاد کل (ATASE)»/ «Genelkurmay Askeri Tarih ve Stratejik Etüt (ATASE) Başkanlığı Arşivi» است. پس از طبقه‌بندی اسناد این آرشیو، آنها با اسناد آرشیوهای دولتی مقایسه شده تا مرحله مبارزه عثمانی-روسیه-بریتانیا در مورد

اقلیت‌های منطقه آشکار شود. اما به دلیل تعداد محدود اسناد موجود در این آرشیو، در حد محدودی از آنها در مطالعه استفاده شده است.

علاوه بر بایگانی‌ها، منبع مهم دیگری که از آن استفاده شد، روزنامه‌ها بودند. روزنامه‌های مورد بررسی، روزنامه‌های اقدام، صباح، طنین و توران بودند که اطلاعات مهمی، به ویژه در مورد تحرکات ارتش عثمانی در منطقه در سال‌های اولیه جنگ، فراخوان عشایر کرد برای شرکت در جهاد کبیر و پاسخ مثبت عشایر کرد، همچنین اطلاعات مهمی در مورد تصرف تبریز توسط ارتش عثمانی و روند بعداز ورود به تبریز به دست آمد.

در انجام تحقیقات در مورد موضوع مورد بحث، منبع دیگری که علاوه بر بایگانی‌ها و روزنامه‌ها، به طور قابل توجهی به کار کمک کرد، گزارش‌هایی بود که در مورد منطقه نوشته شده بود. هم امپراتوری عثمانی و هم روسیه تحقیقات جامعی در مورد منطقه انجام داده و گزارش‌هایی تهیه کرده بودند. یکی از این گزارش‌ها، و شاید مهم‌ترین آنها، «گزارش مطالعه آذربایجان ایران» است که توسط ستاد کل در سال ۱۹۲۷ تهیه شده است. این مطالعه اطلاعات مهمی در مورد جغرافیای آذربایجان جنوبی ارائه می‌دهد، سپس بر جمعیت منطقه تمرکز می‌کند. همچنین اطلاعات مهمی در مورد توزیع قومی و مذهبی جمعیت، مناطقی که اقوام مختلف در آن زندگی می‌کنند، سبک زندگی آنها، قدرت جنگی عشایر و ساختارهای اقتصادی و سیاسی قدرت‌های اروپایی در منطقه ارائه می‌دهد. گزارش مهم دیگر «ایرانیان، وضعیت قوم‌نگاری ایران، اقوام و عشایر آن» است که توسط سرهنگ روسی اسمیرنوف تهیه شده است. این گزارش همچنین حاوی اطلاعات مهمی در مورد گروه‌های قومی و مذهبی منطقه است. این گزارش‌ها اجازه دادند تا در طول تحقیقات، وضعیت منطقه بهتر درک شود.

چندین اثر مهم پژوهشی و دارای حق نشر در این زمینه نیز مورد بررسی قرار گرفت. در میان این آثار، مهم‌ترین آنها ۳۲۰ مورد مکاتبات دیپلماتیک منتشر شده بین وزارت امور خارجه ایران و سایر کشورها است که دوره زمانی ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۴ تا ۲۲

مارس ۱۹۱۵ را پوشش می‌دهد. در سال ۲۰۰۹، این اثر با عنوان «اسناد دیپلماتیک وزارت امور خارجه امپراتوری ایران: بی‌طرفی ایران» به ترکی ترجمه و توسط داویت گانت (Davit Gaunt) منتشر شده است. این اسناد ضمن ارائه اطلاعاتی عمومی در مورد فعالیت‌های عثمانی-روسیه در طول اشغال منطقه، پوشش گسترده‌ای از درگیری‌های بین گروه‌های ارمنی و نسطوری و عشایر کرد نیز به دست می‌دهند. این اسناد منتشر شده توسط هیئت ایرانی حاضر در جلسه دولت‌های شکست خورده در پاریس پس از پایان جنگ برای درخواست غرامت خسارات وارده به ایران توسط قدرت‌های عثمانی و آلمان در طول جنگ و اثبات بی‌طرفی ایران مورد استفاده قرار گرفته بود. سایر آثار مهم عبارتند از:

در مطالعه‌ای با عنوان «سیاست قدرت‌های بزرگ در ولایت‌های آذربایجان در جنگ جهانی اول» نوشته موسی قاسموف، وی اطلاعاتی در مورد برنامه‌های قدرت‌های بزرگ برای آذربایجان جنوبی در طول سال‌های جنگ ارائه می‌دهد، سپس بر فعالیت‌های روسیه در منطقه پس از شروع جنگ، اشغال تبریز توسط روسیه و فعالیت‌های تروریستی بر علیه امپراتوری عثمانی در منطقه تمرکز می‌کند.

مطالعه سه جلدی سروان ستاد ای. آیسان با عنوان «جبهه ایران در جنگ بزرگ» / *“Büyük Harpte İran Cephesi”* نیز به همین ترتیب به مبارزه عثمانی و روسیه در منطقه می‌پردازد. او همچنین قتل عام‌هایی را که توسط دستجات ارمنی و نسطوری در منطقه پس از انقلاب روسیه و خروج روسیه انجام شده است، پوشش می‌دهد. سپس بر ورود مجدد ارتش عثمانی به منطقه و مداخله آن در وقایع تمرکز می‌کند.

«راهنمای مردمان ایران» / *“İran Halkları El Kitabı”* که توسط رافائل بلاگا/Rafael Blaga تهیه شده است، اطلاعاتی در مورد جمعیت منطقه و به دنبال آن اطلاعاتی در مورد مناطق و زندگی جوامع مسلمان (ترکان و عشایر کرد) و

اقلیت‌های مسیحی ارائه می‌دهد. این پژوهش، فرصتی را برای بهتر شناختن منطقه فراهم کرد.

در اثر دو جلدی «جبهه ایران در جنگ بزرگ» / *“Büyük Harb’de İran”* نوشته میرلیوا محمد کنعان/ Mirliva Mehmed Kenan که در سال ۱۹۲۸ با الفبای پیشین در نشریه «نامه‌های قدیمی» منتشر شده، پس از ارائه معلومات کلی در مورد وضعیت ایران، اطلاعات مهمی در مورد تحرکات ارتش عثمانی در آذربایجان جنوبی ارائه می‌دهد.

در بخش‌های اول، سوم و چهارم جلد سوم کتاب «تاریخ انقلاب ترک» / *“Türk İnkılâbı Tarihi”* نوشته یوسف حکمت بایور/ Yusuf Hikmet Bayur، که یکی از مطالعات نوشته شده پس از جنگ است، بر تحرکات ارتش عثمانی در منطقه و تلاش‌های عاصم بیگ، سفیر در تهران و عمر فوزی بیگ، وابسته نظامی، برای حل مناقشه شیعه و سنی که در چارچوب فعالیت‌های جهاد اکبر انجام شد، تأکید شده است.

رساله دکترای باریش متین/ Barış Metin در سال ۲۰۰۷ با عنوان «مبارزات برای نفوذ قومی، مذهبی و سیاسی در منطقه ایران در طول جنگ جهانی اول» / *“Birinci Dünya Savaşı’nda İran Coğrafyasında Etnik, Dini ve Siyasi Mücadeleleri”* نیز اطلاعاتی در مورد درگیری عثمانی و روسیه و فعالیت‌های دستجات ارمنی و نسطوری در منطقه ارائه می‌دهد. اسناد آرشیو ATASE به عنوان منبع در این پایان‌نامه مورد استفاده قرار گرفته است.

رساله دکترای رضوان/ Rıdvan Ayaydın در سال ۲۰۱۶ با عنوان «جهاد کبیر امپراتوری عثمانی در ایران در طول جنگ جهانی اول» / *“Birinci Dünya Savaşı’nda Osmanlı Devleti’nin İran’da Cihad-ı Ekber Faaliyetleri”* به شرح چگونگی دعوت عشایر منطقه به جهاد و پیوستن آنها به صفوف عثمانی و همچنین تحرکات ارتش عثمانی در منطقه می‌پردازد. در این مطالعه،

آیادین عمدتاً از طریق اسناد به دست آمده از بایگانی‌های دولتی بر این موضوع تمرکز کرد.

جغرافیا و وضعیت جمعیتی آذربایجان جنوبی در آغاز قرن بیستم

آذربایجان در نتیجه معاهدات ترکمنچای (۱۸۲۸) و گلستان به دو بخش تقسیم شد. منطقه شمال رودخانه ارس به روسیه واگذار شد. منطقه درون مرزهای ایران امروزه به عنوان "آذربایجان ایران" یا در ادبیات سیاسی به عنوان آذربایجان جنوبی شناخته می‌شود (Sahir ۱۹۳۴: ۱۴۹-۱۵۲; Özdemir and Çakırbaş ۲۰۱۳: ۳۱۷).

اصطلاح «آذربایجان جنوبی» پس از جنگ جهانی اول مورد استفاده قرار گرفت. برخی از کشورهای قفقاز در سال ۱۹۱۸، با بهره‌گیری از شرایط ایجاد شده توسط جنگ جهانی اول استقلال خود را اعلام کردند. در همین حال، «حزب مساوات» که قدرت را در آذربایجان شمالی در دست داشت، از نزدیک نگران مسئله آذربایجان جنوبی بود که در داخل مرزهای ایران قرار داشت. اصطلاح «آذربایجان شمالی» اولین بار توسط رهبر «حزب مساوات»، محمد امین رسول‌زاده، در مقاله خود با عنوان «ترک‌های قفقاز» که در سالنامه «سال ترکی ۱۹۲۸» منتشر شد، استفاده شد (مهدیان ۲۰۱۰: ۱۰۰).

این امر طبیعتاً استفاده از اصطلاح «آذربایجان جنوبی» را در آن زمان به ذهن متبادر می‌کند. با این حال، در ادبیات سیاسی، اصطلاح «آذربایجان جنوبی» پس از تأسیس جمهوری آذربایجان (آذربایجان جنوبی) در سال ۱۹۴۵ رواج بیشتری یافت. «جمهوری آذربایجان» پس از جنگ جهانی دوم، تحت رهبری «فرقه دموکرات آذربایجان» با مرکزیت تبریز، تأسیس شد (حسنلی ۲۰۰۵: ۲۷۴). بنابراین، اصطلاح «آذربایجان جنوبی» به طور خاص منطقه آذربایجان جنوبی را در بر می‌گیرد که خارج از مرزهای جمهوری آذربایجان در شمال، و در داخل مرزهای ایران قرار دارد.

آذربایجان جنوبی از غرب با آناتولی شرقی، از شمال با رودخانه ارس، از جنوب با رودخانه خمسه و از شرق با کوه‌های مغان و تالش هم‌مرز است. از نظر جغرافیایی، کوه‌های آذربایجان جنوبی عموماً از شرق به غرب و در مناطق غربی از شمال به جنوب امتداد دارند. بلندترین کوه‌ها، کوه‌های سه‌هند و سبلان هستند. رودخانه‌ها و دره‌های حاصلخیزی که بین این کوه‌ها جریان دارند، این منطقه را مهم می‌کنند. این کوه‌ها رودخانه‌هایی مانند قیزیل‌اوزن که به دریای خزر می‌ریزد و آجی‌چای و جیغاتو که به دریاچه ارومیه می‌ریزند، را با دره‌های عمیق قطع می‌کنند و ظاهری شیب‌دار و چشمگیر به منطقه می‌دهند (بونیا‌توف ۱۹۹۱: ۳۱۷؛ متین ۲۰۰۷: ۶). تنگه‌ها و گذرگاه‌های بین رشته‌کوه‌ها نیز بر اهمیت این منطقه می‌افزایند. گردنه‌هایی مانند ماکو،

دوگن، یولان، دربند، شیخ و بصری قارابؤلک ارتباط بین جاده‌ها را فراهم می‌کنند. برخی از این جاده‌ها و گذرگاه‌های مهم در منطقه توسط دولت‌های روسیه، بریتانیا و عثمانی در دوره‌های مختلف ساخته شده‌اند (Özdemir and Çakır ۲۰۱۳: ۳۱۷).

آب و هوای آذربایجان جنوبی بسته به ارتفاع متغیر است. به طور کلی، آب و هوای آن به دلیل نزدیکی به دریا‌های خزر و مدیترانه و وجود دریاچه ارومیه در این منطقه، معتدل است. در مناطقی با کوه‌های مرتفع مانند سهند و ساوالان، هوا نسبتاً سرد و مرطوب است. میانگین بارندگی در ارتفاعات پایین‌تر حدود ۳۵۰ میلی‌متر است، در حالی که در ارتفاعات بالاتر، از ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ میلی‌متر متغیر است (مهدیان، ۱۳۸۹: ۱۱۱). آب و هوای معتدل منطقه تأثیر قابل توجهی بر اقتصاد آن دارد. آذربایجان جنوبی با آب و هوای مطلوب و زمین‌های کشاورزی حاصلخیز خود، تا حد زیادی نیازهای کشاورزی منطقه را برآورده می‌کند. از این نظر، دشت مغان برای کشاورزی منطقه بسیار مهم است (Sahir ۱۹۳۴: ۱۸۸). علاوه بر کشاورزی، شرایط آب و هوایی حاکم به جمعیت نیمه کوچ‌نشین اجازه می‌داد تا به دامداری نیز بپردازند.

آذربایجان جنوبی در مسیر راه‌های تجاری تاریخی قرار دارد. تبریز، مرکز آذربایجان جنوبی، که در تقاطع راه‌های تجاری شرق و غرب واقع شده است، تا همین اواخر یک مرکز تجاری و اقامتی مهم در مسیرهای ابریشم و ادویه بود. اشاره اولیا چلبی به کاروانسراهای تبریز در اواسط قرن هفدهم، گواهی بر تأثیر دیرینه این شهر بر مسیرهای تجاری است. در طول تاریخ، تبریز با حفظ این اهمیت، به عنوان مرکزی برای مسیر ترانزیت ترابزون-تهران، بزرگراه‌های آستارا و جلفا که در شمال امتداد دارند و بزرگراه خرمشهر که به سمت جنوب امتداد دارد، عمل کرده است (کتاب راهنمای جهان ترک، ۱۹۷۶: ۱۱۱۲).

مهمترین ولایات آذربایجان جنوبی، که تا همین اواخر مهمترین منطقه تجاری و صنعتی ایران بود، به شرح زیر است:

تبریز با جمعیتی حدود ۲۰۰۰۰۰ نفر، مهمترین مرکز تجاری منطقه است.

اردبیل، ولایتی مهم، به ویژه در دوره صفویه، حدود ۴۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد.

ارومیه که تخمین زده می‌شود در آن زمان ۲۵۰۰۰ نفر (!؟/مترجم) جمعیت داشته است.

خوی حدود ۳۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد که اکثر آنها ترک هستند.

مراغه ۳۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد.

ماکو، شهری واقع در نقطه‌ای کلیدی در مرز روسیه و ترکیه، ۱۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد.

ساوج بولاغ شهری است که کردهای آذربایجان جنوبی اکثر در آن زندگی می‌کنند (کیزیل کایا و آکای ۲۰۱۴: ۱۰۱-۱۰۳).

از دیگر شهرهای مهم آذربایجان جنوبی می‌توان به همدان، زنجان، میانه، مرند، اهر، میاندوآب، سلماس، نقده، اهر، بیجار، تاکستان، مشکین (خیاو)، مغان، سراب، آستارا، خلخال، قروه، هشترو، قنیده (خدابنده)، ساوه و کنگاور اشاره کرد. (Blaga ۱۹۹۷: ۲۷۹) در سال ۱۹۰۶ با تصویب قانونی، ایران به ولایتهایی تقسیم شد و ایالت آذربایجان شامل ولایتهای تبریز، ارومیه، خوی، دیلمقان، ماکو، مراغه، بناب، میاندوآب، ساوج بولاغ، دهخوارقان، اهر، آستارا، مرند، اردبیل، مشکین، خلخال، سراب و صابین قالا گردید (Attar ۲۰۰۶: ۲۳۲).

مرزهای سیاسی آذربایجان و در نتیجه، ترکیب قومی و مذهبی آن، که در مسیر ترانزیت بین آسیا و اروپا قرار دارد، در طول تاریخ بارها تغییر کرده است. ترکیب قومی و مذهبی که با عبور آریایی‌ها، بابلی‌ها و سومری‌ها پدید آمد، در طول قرن‌ها وقایع سیاسی و نظامی همچنان پابرجا مانده است. پس از لشکرکشی اسکندر کبیر اعرابی که در قشون او بودند، در منطقه باقی ماندند و نیز اعراب ارتش‌های مسلمان که

پس از فتح منطقه در آنجا ساکن شدند، نشانگر این تعامل قومی هستند. پس از اعراب، بزرگترین گروه مهاجر به این منطقه، ترکان غزنوی و سلجوقی بودند. علاوه بر این مهاجرت‌ها، عشایری از کشورهای همسایه، مانند ازبک‌ها و ترکمن‌ها، نیز به دلایل سیاسی به اینجا آمده و ساکن شدند (Yeg'in ۲۰۱۳: ۶۹). به همین دلایل و دلایل مشابه، گروه‌های قومی و مذهبی بسیاری در آذربایجان جنوبی زندگی می‌کنند. این گروه‌های قومی و مذهبی، این منطقه را به کانونی برای تضاد منافع تبدیل کرده‌اند.

اطلاعات دقیقی در مورد جمعیت گروه‌های قومی یا مذهبی ساکن این منطقه وجود ندارد. در نتیجه، جمعیت گروه‌های قومی مختلف ساکن در آذربایجان جنوبی نیز نامشخص است. منابع، ارقام متفاوتی در مورد جمعیت کلی ایران در آغاز قرن بیستم ارائه می‌دهند. لارچر رقم ۹ میلیون نفر را ذکر می‌کند (لارچر ۱۹۲۷: ۴۰۶)، گزارش‌های نظامی و اطلاعاتی عثمانی به همین شکل نشان می‌دهد که جمعیت ایران ۹ میلیون نفر بوده است (آریکان ۲۰۱۰: ۱۲). به گفته رافائل بلاگا، جمعیت منطقه ۱۰ میلیون نفر بوده است (بلاگا ۱۹۹۷: ۲۹) و به نظر آبراهامیان، حدود ۱۲ میلیون نفر بوده است (آبراهامیان ۲۰۰۸: ۲). با این حال، محمد کنعان رقم بالاتری ارائه می‌دهد. به گفته او، کل جمعیت ایران ۱۳ میلیون نفر است (کنعان ۱۹۲۸: ۳۸). تخمین زده می‌شود که ترک‌های آذربایجانی ۲ میلیون نفر از جمعیت فعلی را تشکیل می‌دهند (بلاگا ۱۹۹۷: ۲۹، ۲۷۴). دلیل اختلاف در آمار جمعیت منطقه از این واقعیت ناشی می‌شود که جهانگردان قادر به دریافت مستقیم این آمار از مقامات دولتی نبودند. کنسول‌ها و مقامات خارجی تلاش می‌کردند تا این اطلاعات را از طریق تماس بین مقامات ایرانی و مردم محلی به دست آورند (اسمیرنوف ۱۹۲۸: ۱۲). در نتیجه، چنین ارقام متناقضی پدیدار شده است.

ترک‌های آذربایجانی ساکن در آذربایجان جنوبی، به عشایر و طوایف متمایزی تقسیم می‌شوند. برخی از این عشایر زندگی نیمه کوچ‌نشینی دارند. کسانی که ساکن شده‌اند و به کشاورزی مشغولند، «کندلی» (روستایی) یا «رعیت = تخته قاپو» نامیده

می‌شوند. مردم کوچ‌نشینی که به کشاورزی مشغول نیستند، «ایل = ایلات» یا «عشیرت» نامیده می‌شوند. مردم کوچ‌نشین به ویژه، سازمان عشیره‌ای را که همیشه به آن تعلق داشته‌اند، حفظ می‌کنند. مردمی که در این منطقه چنین زندگی کوچ‌نشینی دارند، عموماً در شمال، نزدیک مرز روسیه، در منطقه اردبیل و قاراداغ و در غرب، نزدیک مرز ترکیه زندگی می‌کنند (Kızılkaya and Akay ۲۰۱۴: ۱۰۳). ترک‌های آذربایجانی نیروی کار اقتصادی منطقه، مانند کشاورزی، تجارت و صنعت را در دست دارند.

در طول جنگ جهانی اول، جلب حمایت عشایر ساکن در مناطق نزدیک مرز ترکیه و ایران و سایر مناطق داخلی برای بریتانیا و روسیه و همچنین دولت‌های عثمانی و آلمان بسیار مهم بود. بنابراین، تلاش‌هایی برای شناسایی عشایر ساکن در منطقه و موقعیت مکانی آنها توسط جهانگردان و کنسول‌ها انجام شد. در نتیجه، امپراتوری عثمانی و روسیه اقدام به تهیه گزارش‌هایی در مورد نام عشایر ساکن در آنجا، زیرشاخه‌های آنها، محل سکونت یا زندگی عشایری آنها و همچنین جمعیت و قدرت رزمی آنها کردند. طبق یکی از این گزارش‌ها، عشایر ترک ساکن در آذربایجان جنوبی به شرح زیر هستند: شاهسون‌ها^۲ (اطراف خلخال، اردبیل، قره داغ)، افشارها

^۲ شاهسون‌ها به سه شاخه اصلی تقسیم می‌شوند: شاهسون دئیره‌ن، شاهسون اینانلو و شاهسون بغدادی، پرجمعیت‌ترین قبیله ترک در آذربایجان هستند. شاهسون‌ها در داخل خود به چندین طایفه تقسیم می‌شوند: در منطقه قاراداغ، قراخانیان، قراچورلو، قاولی‌بیگلو، محمد خانلو، حسین‌اکلو، چلبیانلو و حاجی علیلو. دئیره‌ن شاهسونان که ساکن اردبیل و خلخال اند شامل قوجابیگلو، حاجی خوجالو، نوروزلو، گئیکلو، آلارلو، یورتچو، عیساییگلو، رضاییگلو، تیکلانلو، دورسون خوجالو، ایشرانلو، خمسه‌لو، شاطرلو (Akay ve Kızılkaya ۲۰۱۴: ۱۰۵-۱۰۶).

(اطراف تبریز، ارومیه و میانه)^۳، مقدم (مراغه و اطراف)، بایات/بیات (ماکو و اطراف آن)، قاراپاق (اطراف ارومیه و سولدوز)، قره قویونلو (اطراف ماکو)، شیکاکی (میانه و اطراف آن)، بهارلو (مراغه و اطراف آن)، چاردولی (میان‌دوآب و اطراف آن)، گیره‌سونلو (خراسانی) (اطراف ارومیه و سلماس) (کیزیل کایا و آکای ۲۰۱۴: ۲۰۱۴)، قره داغلی‌لار (ساکن شمال ایران و در مرز روسیه) (ایران و ارتش آن ۱۹۲۷: ۴۸).

علاوه بر اینها عشایر ترک دیگری نیز در این منطقه زندگی می‌کنند. اینها عبارتند از: قاراقویونلو، آق قویونلو، ایلخانلی، قیزیل‌ایاق، باش اوغوز، اوغورلو، قووانلی، قاراسانلی، قارا دولقلی، تخته‌قاپلی، قارابابالی، قالاچلی، مغانلی، خیتایلی، آوقانلی، قیزیل‌کنجی‌لی، شاهسونلی، قاراداغلی، قارائینکیلی، قاراجایلی، اوسانلی، اومانلی، قاراچورلی، قیامادینلی، ائل‌بیگلی، چاریقلی، پورسونلو و ده‌وه‌لی (۱۹۴۲: Azer.۱۲)

اکثر ترک‌های آذربایجانی ساکن در این منطقه پیرو مذهب جعفری اسلام هستند. با این حال، تعداد کمی از عشایر گیره‌سون در اطراف ارومیه و سلماس (Kızılkaya and Akay ۲۰۱۴: ۱۲۸-۱۲۷) و عشیره‌های سنی نیز در مناطق ارومیه، سولدوز، خلخال و هشتپر (Kafkasyalı ۲۰۱۰: ۷۴) زندگی می‌کنند.

مناطق که ترک‌های آذربایجانی در آن زندگی می‌کنند، پرجمعیت‌ترین مناطق ایران هستند. در نتیجه، ولایت‌های آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، اردبیل، زنجان، گیلان و تهران بیشترین تراکم جمعیت را دارند. در آذربایجان جنوبی، شهرها و شهرستان‌هایی که ترک‌ها در آنها به طور متراکم زندگی می‌کنند شامل تبریز، مراغه،

^۳افشارها که در مناطق آدانا و سیواس ترکیه اکثریت دارند، به تعداد کمتری در آذربایجان جنوبی، عمدتاً در منطقه ارومیه، زندگی می‌کنند. برای اطلاعات دقیق‌تر، به (Akay and Kızılkaya ۲۰۱۴: ۱۰۷) مراجعه کنید.

ارومیه، سلماس، دیلمان، خوی، ماکو، مرند، شبستر، زنجان، میانه، اردبیل و اهر هستند (آذر ۱۹۴۲: ۱۲).

پس از ترک‌های آذربایجانی، کردها قوم دیگری در این منطقه هستند که تعدادشان بیشتر است. کردهای این منطقه عموماً به صورت عشیره‌ای زندگی می‌کنند. با این حال، برخلاف ترکیه، آنها به عنوان عشیرت شناخته نمی‌شوند. آنها "طایفه" یا "ایللیات" نامیده می‌شوند (اسمیرنوف ۱۹۲۸: ۲۶). کردها قبلاً در منطقه بین کوه آرارات و آذربایجان غربی ساکن بودند.

با این حال، از دوره‌های آق‌قویونلو و قره‌قویونلو به بعد، و به ویژه پس از شورش شیخ عبداللّه و جنگ‌های ایران و روسیه، جمعیت کرد که در منطقه نسبتاً نادیده گرفته شده بود، به سرعت شروع به رشد کرد. کردهایی که در آذربایجان جنوبی زندگی می‌کنند، اکثریت را در مناطق سردشت، اشنویه و ساوج بولاغ، نزدیک مرز عراق، تشکیل می‌دهند. کردها همچنین در شمال اشنویه، در امتداد مرز ترکیه و ایران، تا کوه آرارات زندگی می‌کنند. عشایر مهم کرد ساکن در اینجا عبارتند از: جلالی‌ها (ماکو، ساری سو و در امتداد رودخانه ارس)، میلان (آروسانی‌ها) (ماکو، اطراف کوه ائلگن، اطراف سؤکمن اووا)، حیدرانی‌ها (اطراف کوه‌های چنگوللی و شیوه‌رَش)، شکاک‌ها (دیلمان و ارومیه)، هرکی‌ها (اطراف ترگور، دشت و مرمور در ارومیه) و کردهای جنوب آذربایجان (ساوج بولاغ، اشنویه و سردشت)^۴ (Iran Azerbaycanı Tetkik Raporu ۱۹۲۷: ۵۸-۴۹).

کردها به دلیل جغرافیایشان، در طول تاریخ تغییرات فرهنگی کمتری را تجربه کرده‌اند. اکثر کردها سنی هستند و از تعدادی از فقها و شیوخ پیروی می‌کنند. برخی از کردهای ساکن منطقه ساوج بولاغ عضو فرقه نقشبندی هستند (Iran

^۴ این قبایل نیز به چند طایفه تقسیم می‌شوند. برای اطلاعات دقیق‌تر، رجوع کنید به: (Akaya and Kızılkaya ۲۰۱۴: ۱۱۴-۱۲۴).

Azerbaycanı Tetkik Raporu ۱۹۲۷: ۶۰). اکثریت قریب به اتفاق دیگر کردها شیعه هستند. با این حال، تعداد کمی از کردهای یهودی، یزیدی و مسیحی نیز وجود دارند. اگرچه کردها به دلیل پراکندگی جمعیت و تعداد کمشان اغلب در مطالعات نادیده گرفته می‌شوند، اما جمعیت آنها در آذربایجان جنوبی در آن سال‌ها تقریباً ۱۵۰۰۰۰ نفر بود.

ارمنی‌های عموماً گریگوری، نیز معتقدان به مذاهب پروتستان و کاتولیک هستند (Azerbaycanı Tetkik Raporu ۱۹۲۷: ۶۱). از تقریباً ۲۰ کلیسای ارمنی در سراسر ایران، گروه کوچکی تحت تأثیر فعالیت‌های مبلغان مذهبی در قرن‌های ۱۹ و ۲۰، ادیان پروتستان و کاتولیک را پذیرفتند. ارمنی‌های ارتدکس به دو گروه تقسیم می‌شوند: یک بخش از آنها به پاتریارک ایروان و بخش دیگر به پاتریارک بیروت وابسته اند (Akdevelioğlu, ۲۴: ۱۹۹۹).

ارمنی‌هایی که در استان آذربایجان مشغول به تجارت (اسمیرنوف ۱۹۲۸: ۴۳) در شهرهای ارومیه، سلماس، مراغه و تبریز ساکن هستند. به ویژه ارمنی‌های ساکن ارومیه، ۲۰۰۰ نفر در مرکز شهر، ۳۰۰۰ نفر در روستاها «کوردآباد، بدلبو، نخجوان‌تپه، ایکی‌اغاج، رهوان (ریحان‌آباد/مترجم) و بابارود»، ۵۰۰ نفر در منطقه سلماس، ۱۵۰۰ نفر در روستاهای (پیاچیک، اوته‌خانه، دیریشیک، خسروآباد و قلعه ساورا)، ۲۵۰۰ نفر در شهر مراغه و ۸۰۰۰ نفر در تبریز زندگی می‌کنند. برخی از آنها بعداً، پس از اشغال ایروان توسط بلشویک‌ها، از ایروان مهاجرت کردند. تعداد کمی از ارمنی‌ها نیز در خوی و اطراف آن زندگی می‌کنند. اکثر آنها، مانند کشیش آرسن، میناسروف، بارون گریگور و الکسان در ارومیه، و منسوب به کمیته‌های دانشناکسیون، مانند پیرم، یسائیل، آقاجان و آواناس در روستای کردآباد هستند (Iran Azerbaycanı Tetkik Raporu ۱۹۲۷: ۵۹-۵۸). ارمنی‌ها ادعا می‌کنند که تبریز، شهر باستانی ترکان، یک شهر باستانی ارمنی و یهودی است.

نسطوریان (آشوری ها/ مترجم)^۵، جمعیت غیرمسلمان دیگر، در اطراف ارومیه و سلماس و همچنین تبریز (Azerbaycan Tetkik Raporu ۱۹۲۷: ۵۸)، سولدوز، ترگور و مرگور (Albayrak ۱۹۹۷: ۱۴۸) زندگی می کنند. تخمین زده می شود که جمعیت نسطوریان در ایران در این دوره حدود ۲۰۰۰۰۰ نفر بوده است (Blaga ۱۹۹۷: ۳۴۵). در آذربایجان جنوبی، حدود ۱۲۰۰۰ نفر در منطقه ارومیه، ۱۵۰۰ نفر در سلماس و ۲۰۰۰ نفر در تبریز زندگی می کردند. این مردم که به کلیساهای مختلف وابسته بودند، در نهایت، عمدتاً تحت تأثیر آمریکایی ها، به پروتستانتسم گرویدند (Viran Azerbaycanı Tetkik Raporu ۱۹۲۷: ۶۱-۵۹). با این حال، ضمن وابستگی به ایمان قدیمی خود، نسطوریان، با گرویدن به کلیساهای دیگر، طبق منافع خود عمل کردند (Smirnoff ۱۹۲۸: ۵۳).

علاوه بر ارمنه و نسطوریان، یهودیان یکی دیگر از جمعیت های غیرمسلمان ساکن آذربایجان بودند. در حالی که جمعیت یهودیان در سراسر ایران حدود ۸۵۰۰۰ نفر بود، در آذربایجان جنوبی در آن زمان حدود ۹۰۰۰ نفر زندگی می کردند. این یهودیان که تعدادشان در منطقه کم است و اطلاعات کمی در مورد آنها وجود دارد،

^۵ مفهوم نسطوریانیسم نام خود را از نسطوریوس (نستور)، بنیانگذار کلیسای آشوری شرق در مسیحیت شرقی، گرفته است. نسطوریوس کتاب مقدس را به روش خود تفسیر می کرد و استدلال می کرد که خدا تنها موجودی است که صفات جسم، علم و حیات را در خود جای داده است. به دلیل این دیدگاه ها، نسطوریوس دیدگاهی متفاوت از مسیحیت داشت. به دنبال مباحثی که در جهان مسیحیت آغاز شد، مکتب ادسا پیشگام گسترش ایده های او به بین النهرین شد. بعدها، بابئوس، راهب سلوکی - تیسفون، پایتخت دولت های پارس و ساسانی، پایه های کلیسای نسطوریان را مطابق با ایده های نسطوریوس بنا نهاد. برای اطلاعات دقیق در مورد نسطوریانیسم، به (Albayrak ۱۹۹۷: ۷۲-۷۷; Anzerlioğlu ۲۰۰۰: ۵-۳۱) مراجعه کنید.

در تجارت با اروپا، تجارت طلا، ربا، نواختن موسیقی، اداره میخانه‌ها، دلالی و خرید و فروش عتیقه‌جات فعالیت داشتند (اسمیرنوف ۱۹۲۸: ۴۸).

بر اساس گزارشی که توسط ستاد کل در سال ۱۹۲۷ تهیه شده است، تعداد جمعیت اقوام ساکن در آذربایجان جنوبی به شرح زیر بود (گزارش تحقیقات آذربایجان ایران ۱۹۲۷: ۶۰):

	ترک	کرد	ارمنی	آسوری و نسطوری	عرب، یهودی و.س.
تبریز	۱۸۰.۰۰۰		۱۴.۰۰۰	(۶.۰۰۰ مهاجرین قفقازی)	۲.۰۰۰
سایر شهرها	۲.۰۰۰.۰۰۰	۱۵۰.۰۰۰	۵.۰۰۰	۱۴.۰۰۰	۱.۰۰۰
جمع	۲.۱۸۰.۰۰۰	۱۵۰.۰۰۰	۱۹.۰۰۰	۱۶.۰۰۰	۳.۰۰۰

وضعیت دولت ایران در دوران قاجار در آستلنه جنگ

در طول جنگ جهانی اول، با وجود اعلام بی طرفی ایران، خاک آن مورد تهاجم نیروهای عثمانی، روسیه و بریتانیا قرار گرفت. دلیل اصلی اشغال، فقدان ساختار بوروکراتیک قوی و قدرت نظامی ایران برای مقابله با این قدرت‌ها بود. بنابراین، بررسی مختصر وضعیت اداری و نظامی برای درک اینکه چرا خاک ایران با وجود بی طرفی در طول جنگ به راحتی اشغال شد، مفید خواهد بود.

ساختار اداری ایران به ارث رسیده از حکومت‌های صفوی و افشاریه، در دوران سلسله قاجار نیز ادامه یافت. ساختار اداری متناسب با تغییر مرزها تغییر کرد. در دوران سلطنت طهماسب اول (۱۵۲۴-۱۵۷۶) و اسماعیل دوم (۱۵۷۶-۱۵۷۸) صفوی، مرزها با اضافه شدن سرزمین‌های جدید گسترش یافت، در حالی که در دوران سلطنت عباس اول، با از دست دادن عراق عرب، مرزها دوباره ترسیم شدند. پس از این تاریخ، تا سال ۱۷۰۹ هیچ تغییری در مرزها ایجاد نشد، اما حمله افغان‌ها در سال ۱۷۲۲ دوباره آنها را تغییر داد (Karadeniz ۲۰۱۳: ۱۵). بنابراین، تقسیمات اداری موجود نیز برای انعکاس این مرزهای متغیر، دوباره طراحی شدند.

در دوران حکومت قاجار، نیاز مداومی به تغییر در تقسیمات اداری موجود ایران وجود داشت. افزایش تعداد ولایات تنها تغییری بود، که به دلیل تغییر مرزها در تقسیمات اداری ایجاد شد. این تقسیمات با در نظر گرفتن اندازه جغرافیایی واحدها تعیین می شدند. تقسیمات اداری بر اساس اندازه جغرافیایی یا جمعیت به ایالات‌ها، ولایت‌ها، شهرستان‌ها، بخش‌ها، روستاها و دهکده‌ها تقسیم می شدند (Karadeniz ۲۰۱۳: ۱۸-۱۹). تا اواسط قرن نوزدهم، کشور به دوازده ولایت اصلی تقسیم شده بود: آذربایجان، گیلان، مازندران، استرآباد، کردستان، عراق فارس، خراسان، خوزستان، سیستان، فارس، کرمان و لرستان (Yenisey ۲۰۰۸: ۹۴). در آغاز قرن بیستم، با ظهور جنبش مشروطه، تقسیمات اداری جدیدی برای انتخابات پارلمانی آینده ایجاد شد. از ۲۰۷ صفحه قانون مصوب مجلس شورای ملی در سال ۱۹۰۷، ۱۷۶ صفحه مربوط به مقررات اداری مربوط به ایالت‌ها و ولایت‌ها بود. طبق این قانون، کشور از ایالت‌های آذربایجان، کرمان، بلوچستان، فارس و خراسان تشکیل می شد (Annaberdiev ۲۰۰۶: XXXII).

در ایران، با بخش‌های اداری تقسیم شده، شاه که غربی‌ها او را «مستبد شرق» می‌نامیدند، در مرکز اداره امور قرار داشت. شاه به عنوان تنها حاکم کشور و دارای اختیارات نامحدود، تحت هیچ گونه قدرت نظارتی نبود. سخنان او در حد قانون و غیرقابل سوال بودند. همه مقامات در اداره امور کشور، از جمله والیان و کدخدایان روستاها، توسط شاه منصوب یا برکنار می‌شدند. علاوه بر این، ارتقاء کارمندان دولت نیز توسط شاه انجام می‌شد (Arıkan ۲۰۱۰: ۱۰). جدا از شاه، وزیران، درباریان، میرزاها (بیگ‌ها)، مستوفیان (حسابداران) و اشراف وجود داشتند، اگرچه هیچ اختیار قابل توجهی در اداره امور کشور نداشتند. جدا از اینها، بقیه کشور توسط اشراف منطقه‌ای اداره می‌شد. این اشراف شامل روسای عشایر، اربابان (زمیندارها)، بازرگانان و رهبرانی مذهبی مورد تأیید شاه بودند. آنها در مناطق مربوطه خود اقتدار داشتند. با این حال، شاه، خانواده‌اش و علما که جایگاه نهایی اقتدار را در اختیار داشتند، از جایگاه معتبرتری برخوردار بودند. این جایگاه در تمایز اجتماعی را قدرت اقتصادی گروه‌های اجتماعی تعیین می‌کرد (Good and Good ۱۹۹۷: ۱۴۴; Mohammadi ۲۰۰۸: ۵۷). اعتبار این برجستگان که در مناطق مربوطه خود نفوذ داشتند، بر اساس جایگاه موجود آنها بود.

به دلیل اقتدار گسترده شاه، بوروکراسی قوی برای سازماندهی امور اداری در سراسر کشور وجود نداشت. اگرچه وزارتخانه‌هایی مانند کشور، تجارت، آموزش و پرورش و وقف‌ها، کارهای عمومی و هنرهای زیبا و پست و تلگراف وجود داشتند، اما فاقد هرگونه عملکردی بودند. در حالی که به نظر می‌رسید وزارتخانه‌های جنگ، دارایی، دادگستری و امور خارجه در وضعیت بهتری نسبت به سایر وزارتخانه‌ها قرار دارند، فاقد کارکنان خاص یا حتی دفاتر منطقه‌ای بودند. به عبارت دیگر، آنها فقط روی کاغذ وجود داشتند (Abrahamian ۲۰۰۸: ۱۳). تنها هدف نظم بوروکراتیک موجود در این دوره، جمع‌آوری مالیات و انتقال این مالیات‌های جمع‌آوری شده به شاه و اطرافیانش بود (Keddie ۲۰۰۸: ۷۵). علاوه بر این، نظم اداری نیازی به کادر آموزش‌دیده کارمندان دولت نمی‌دید. یکی از مزایای قابل توجه بوروکراسی متمرکز این بود که نسب بردن از خانواده شاه برای رسیدن به قدرت بسیار مهم بود. در نتیجه، پسران خانواده شاه یا افراد سرشناس محلی به عنوان والی منصوب می‌شدند. این

رویه که مدت‌ها در ایران رواج داشت، مانع از ظهور یک بوروکراسی منظم و قدرتمند با وظایف مشخص و قوانین رفتاری مکتوب می‌شد. با این حال، این تنها دلیلی نبود که مانع ظهور یک بوروکراسی قوی می‌شد. مهمترین مانع برای تشکیل بوروکراسی در دوران قاجار، مانند سایر حوزه‌ها، خرید و فروش مناصب در ازای دریافت وجه بود. هر سال، بالاترین پیشنهاد دهنده، صاحب جدید مناصب می‌شد. امکان کسب مناصب با پرداخت وجه، بر عملکرد بوروکراتیک تأثیر منفی می‌گذاشت. افراد بی‌کفایت از طریق خرید مناصب در ازای دریافت وجه، با اشغال مناصب دولتی، همچنین احساس می‌کردند که حق اعمال هرگونه ظلم و ستم بر مردم را دارند. کسانی که مناصب را خریداری می‌کردند، با علم به موقتی بودن این مناصب، برای به حداکثر رساندن سود خود به انواع رشوه و اخاذی متوسل می‌شدند. دولت مرکزی با وجود آگاهی از این موضوع، هیچ اقدامی برای جلوگیری از این سیستم انجام نمیداد. در واقع، این وضعیت به نفع دولت مرکزی بود. اگر در این وضعیت مداخله می‌شد، هیچ کس حاضر نبود مبالغ گزافی برای خرید مناصب بپردازد (Rezulzade ۲۰۱۳: ۸۰). علاوه بر این، قیمت بالای مناصب به این معنی بود که در برخی از مناطقی که این سیستم اجرا می‌شد، زمین‌داران بزرگ، با تشخیص عدم وجود اقتدار دولتی، می‌توانستند زمین‌های دهقانان را تصرف کرده و دهقانان را به وضعیت کارگران زمین‌های خود تنزل می‌دهند. با این حال، این جنبه منفی، موقعیت بسیار سودمندی را نیز برای ایالت ایجاد میکرد. در بسیاری از مکان‌ها با این سیستم، مشکلات امنیتی به طور قابل توجهی برطرف میشد (Cleveland ۲۰۰۸: ۱۲۷).

علاوه بر فقدان ساختار بوروکراتیک، یکی از عوامل کلیدی که اداره کشور را تضعیف و حکومت شاه را محدود می‌کرد، ساختار عشیره‌ای در جامعه بود. کشور محل سکونت عشایر کوچ‌نشین متعددی بود که تقریباً کاملاً مستقل عمل می‌کردند و از خودمختاری داخلی برخوردار بودند. این عشایر نه تنها در امور داخلی خود، بلکه در جلوگیری از اینکه رهبران عشایر عموماً توسط مقامات به ناحق به رسمیت شناخته شوند، نقش مهمی ایفا می‌کردند. بر این اساس، رهبران عشایر از قدرت اقتدار خود برای تسلط بر مردم در مناطقی که قدرت داشتند، استفاده می‌کردند. علاوه بر این، خودمختاری آنها و نیروهای نظامی نامنظمی که

مستقل از دولت داشتند، نیروی جنگی قابل توجهی را تشکیل می‌دادند (Keddie ۱۹۶۲: ۱۷۴). بنابراین، قدرت دولت بدون حمایت چهره‌های برجسته مناطق محلی که ساختارهای عشیره‌ای قوی داشتند، بی‌معنی بود. بنابراین، شاه مجبور بود برای برخورد با رعایای تحت کنترل خود به رهبران منطقه‌ای متکی باشد. این امر نه تنها اقتدار شاه قاجار را محدود میکرد، بلکه منجر به اقدامات کنترل نشده قدرت‌های محلی نیز می‌شد. در واقع، هنگامی که جنگ جهانی اول آغاز شد، عثمانی‌ها، آلمانی‌ها، انگلیسی‌ها و روس‌ها، تا حدودی با دور زدن دولت مرکزی، روابط نزدیکی با این نیروهای عشیره‌ای برقرار کردند و این عشایر با اقدام خارج از کنترل قدرت مرکزی، اهداف خود را دنبال نمودند.

علاوه بر ساختار اداری ضعیف، قدرت نظامی دولت ایران نیز بسیار ضعیف بود. در قرن نوزدهم، ایران که در رقابت با اروپا عقب مانده بود، به دنبال نوسازی نظامی بود که هدف اصلی اصلاح‌طلبان ایرانی بود. اصلاح‌طلبان تلاش‌هایی را با کمک هیئت‌های اروپایی، برای ایجاد ارتشی با الگوبرداری از اروپا آغاز کردند. این ابتکار با امید به تقلید از الگوی عثمانی، ایجاد قدرت نظامی کافی برای دفاع در برابر دشمنان خارجی و تزریق نیروی محرکه جدید به نوسازی در سایر نهادهای دولتی برای برآوردن نیازهای ارتش جدید انجام شد (Cronin ۱۹۹۶: ۱۰۷). نوسازی ارتش ایران از اوایل قرن نوزدهم به همین منظور، با ولیعهدی عباس میرزا آغاز شد. عباس میرزا که در ابتدا دانشجویان نظامی را به غرب می‌فرستاد (Aştiyani ۲۰۰۸: ۶۲)، برای مقابله با جنگ با روسیه در آن زمان، معاهده‌ای با ناپلئون امضا کرد. بر اساس این معاهده، مقرر شد که افسر فرانسوی، ژنرال گاردان، در سال ۱۸۰۷ به این کشور اعزام شود تا ارتش ایران را سازماندهی مجدد کند (Paine and Schoenberger ۱۹۷۵: ۳; Ağaoğlu ۱۹۴۱: ۸۵). ژنرال گاردان در خاطرات خود بیان می‌کند که ارتش ایران در آن زمان شامل ۶۰۰۰۰ پیاده نظام، ۱۴۴۰۰ سواره نظام و ۲۵۰۰ توپچی بود. او همچنین بیان می‌کند که بیگها و خان‌ها فرماندهی ارتش را بر عهده داشتند و هر بیگ صد سرباز در اختیار داشت (Yetiş ۲۰۱۷: ۳۸). لرد کرزن همچنین بیان می‌کند که ارتش شاه در همان دوره در مجموع ۲۰۰۰۰۰ سرباز، شامل ۱۵۰۰۰۰ سرباز

عادی و ۵۰۰۰۰ سرباز چریک، داشت. با این حال، کرزن اظهار می کند که این عدد منعکس کننده حقیقت نیست و تعداد کل سربازانی که ارتش ایران می توانست جمع آوری کند، شامل واحدهای مسلح و آماده ولی پراکنده (نیروهای عشیره ای و کسانی که از طریق خان های محلی استخدام می شدند)، تنها ۹۰۳۹۲ نفر بود. او بیان می کند که این تعداد شامل ۱۶۳۵۰ سرباز محلی، ۲۴۹۳ سرباز نیمه منظم، ۶۳۷۰۰ پیاده نظام عادی، ۴۰۰۰ توپچی، ۱۶۹ سرباز اتریشی و ۳۶۰۰ سرباز محلی بود. کرزن همچنین تعداد نیروهای آماده به رزم را ۴۳۸۸۹ نفر ذکر می کند. این نیرو شامل ۱۲۴۲۷ نیروی نامنظم، ۲۴۹۳ نیروی نیمه منظم، ۲۵۰۰۰ پیاده نظام منظم، ۱۸۰۰ نفر توپچی، ۱۶۹ نیروی اتریشی و ۲۰۰۰ سرباز محلی بود (Curzon, ۱۳۸۰: ۱۹۶۰). (۷۴۸). بنابراین، در این دوره نیروی ارتش قابل توجهی که قادر به دفاع از کشور باشد، وجود نداشت.

در سال ۱۸۰۸، پس از آنکه فرانسه پیمان تیلست^۶ را با روسیه منعقد کرد، فرانسوی ها ژنرال ها و افسران خود را فراخواندند. پس از خروج فرانسوی ها از کشور، انگلیسی ها جای آنها را گرفتند و ارتش ایران تحت کنترل افسران انگلیسی قرار گرفت (Paine ve Schoenberger ۱۹۷۵: ۳). در همین حال، در طول جنگ های بین روسیه و ایران، ژنرال لیندسی انگلیسی فرماندهی کل ارتش ایران را بر عهده داشت. با شروع جنگ افغانستان در سال ۱۸۳۸، انگلیسی ها نیز ایران را ترک کردند و فرانسوی ها برای خدمت در ارتش ایران بازگشتند. با این حال، در سال ۱۸۵۲، فرانسوی ها جای خود را به اتریشی ها دادند و تا اواخر سلطنت

^۶ قرارداد تیلست (یا عهدنامه تیلست)، پیمان صلح که در سال ۱۸۰۷ میلادی میان امپراتوری های فرانسه و روسیه پس از شکست روسیه در نبرد فریدلند امضا شد. این قراردادها به دوستی بین دو کشور رسمیت بخشید، به طوری که فرانسه و روسیه متعهد شدند در صورت حمله کشور ثالث به هر کدام، یکدیگر را یاری کنند. این پیمان برای ایران پیامدهای مهمی داشت، زیرا به بی اعتبار شدن قرارداد قبلی با فرانسه (پیمان فین کشتاین) منجر شد و ایران را در برابر تهاجم روسیه تنها گذاشت.

ناصرالدین شاه^۷ (۱۸۹۶-۱۸۴۸)، آموزش ارتش ایران در دست اتریشی‌ها باقی ماند (۱۹۴۱Ağaoğlu: ۸۵).

در حالی که ارتش‌های اروپایی در اواخر قرن نوزدهم به فناوری جدید مجهز می‌شدند، ارتش ایران از سلاح‌های ارزان و قدیمی که اروپایی‌ها دیگر نیازی به آنها نداشتند، استفاده می‌کرد. در این زمان، وزارت جنگ ایران ادعا می‌کرد که ارتشی قوی متشکل از ۲۰۰۰۰۰ نفر دارد، اما در واقع، تنها ۸۰۰۰ سرباز منظم و سازمان‌یافته در آن حضور داشتند. این نیرو شامل چهار توپ قدیمی، یک واحد توپخانه ۵۰۰ نفری و یک تیپ قزاق^۸ ۲۰۰۰ نفری بود که در سال ۱۸۷۹ جایگزین بردگان گرجی گارد سنتی کاخ شد. این تیپ قزاق توسط روس‌ها فرماندهی می‌شد و تابع هیچ مقام ایرانی، از جمله شاه، نبود. این تیپ تحت نظر وزارت جنگ در پی‌تسبورگ فعالیت می‌کرد (Sarıkaya 2008: 70). این تیپ که مقر آن در تهران بود، دفاتری در تبریز، قزوین و همدان داشت (Sykes 1921: 436). علاوه بر این، برخی از سربازان این

^۷ ناصرالدین شاه که در سال ۱۸۴۷ جانشین عمویش به عنوان والی تبریز شد،

پس از مرگ پدرش در سال ۱۸۴۸ به عنوان حاکم جدید تبریز اعلام شد. ناصرالدین شاه که تا سال ۱۸۹۶ بر ایران حکومت می‌کرد، در ۱ مه ۱۸۹۶ ترور شد. او در زمانی رهبر ایران بود که قدرت‌های اروپایی شروع به نفوذ در حوزه‌های سیاسی، تجاری و فرهنگی ایران کردند و در واکنش به آن، جنبش‌های آزادی‌خواهانه ظهور کردند. برای اطلاعات دقیق در مورد ناصرالدین شاه، به (Pira and Özgüdenli ۲۰۰۶: ۴۰۵-۴۰۶) مراجعه کنید.

^۸ در جریان سفر ناصرالدین شاه به قفقاز، تیپ قزاق به همراه هنگ قزاق روسیه در مراسم استقبال رسمی روس‌ها رژه رفتند که مورد رضایت شاه قرار گرفت. شاه که از لباس قزاق‌ها نیز خوشش آمده بود، با مقامات حاضر ملاقات کرد و طی توافق با روس‌ها، تصمیم گرفته شد که «هنگ قزاق ایران» در تهران تأسیس شود. میدانی بزرگ در تهران به این هنگ اختصاص داده شد و یک سربازخانه بزرگ ساخته شد. این هنگ که توسط فرماندهان روسی فرماندهی می‌شد، به تنها ارتش منظم ایران تبدیل شد (Resulzade ۲۰۱۳: ۸۶).

تیپ از ایل شاهسون و برخی دیگر از مهاجران ترک زبان بودند. به بسیاری از این سربازان در ازای خدمتشان، از منطقه «سفید رود» در مازندران، تیمار (تیول)^۹ اعطا شده بود. بیشتر ارتش ۲۰۰۰ نفری شامل واحدهای عشیره‌ای با رؤسای خود بود. این نیروهای عشیره‌ای، فراتر از ارتش منظم، بخش بزرگی از ارتش را تشکیل می‌دادند. تا پایان قرن، این عشایر سلاح‌های مدرن‌تری به دست آورده بودند که آنها را در مقابل دولت مرکزی قدرتمندتر می‌کرد. به گفته مسافران انگلیسی، قاجاقچیان اسلحه که در خلیج فارس بسیار قدرت داشتند، تفنگ‌های مدرن را به بختیاری‌ها، قشقای‌ها، ترکمن‌ها، شاهسون‌ها، اعراب و بلوچ‌ها عرضه می‌کردند. تجهیز عشایر به چنین سلاح‌های مدرنی منجر به اظهار نظرهایی شد مبنی بر اینکه آنها می‌توانند «ارتش منظم» را شکست دهند. این امر باعث شد ناصرالدین شاه از وضعیت ارتش شکایت کند و بگوید: نه ارتش مناسبی دارم و نه مهمات تا به ارتش منظم تحویل دهم» (Abrahamian ۲۰۰۸: ۱۶-۱۷).

تا آغاز قرن بیستم، هیچ رشد قابل توجهی در قدرت ارتش مشاهده نمی‌شد. در این دوره، ارتش ایران توسط سپهسالار^{۱۰} رهبری می‌شد، اما او فقط بر واحدهای مستقر در تهران نفوذ داشت. واحدهای نظامی استانی تابع والیان بودند و ارتش حتی ستاد کل نداشت (İran Ordusu Hakkında Muhtasar Risale ۱۳: ۱۳۳۱; İran Ordusu Tarihçesi ۱۳۲۶: ۵). در سال ۱۹۰۵، ارتش ایران ۱۲۰۰۰ سرباز، شامل ۹۲۰۰ پیاده نظام، ۲۲۰۰ سواره نظام و ۶۰۰ توپچی داشت. با سازماندهی مجدد برنامه‌ریزی شده، ارتش به ۱۲ واحد تبدیل شد و فرماندهان به صورت انتصاب از مرکز و شامل واحدهای حمل و نقل، استحکامات و پزشکی

^۹ کلمه «تیمار» در زبان ترکی به معنای «مراقبت» است. به عنوان یک اصطلاح،

به تخصیص‌های غیر موروثی که برای حمایت از سلسله مراتب نظامی یا اداری در استان‌های مرکزی عثمانی انجام می‌شد، اشاره دارد. به همین ترتیب، سیستم تیمار در ایران نیز برای حمایت از سلسله مراتب نظامی و اداری اجرا می‌شد. برای اطلاعات دقیق‌تر، رجوع کنید به: (İnalçık ۲۰۱۲: ۱۶۸-۱۷۳).

^{۱۰} Komutan, askerin ulusu. (Şükün ۱۹۸۴: ۱۱۴۲)

طراحی شدند (İran Hakkında Medğel ۱۳۳۴: ۳۷). منابع همچنین خاطرنشان می کنند که اگرچه سربازان ایرانی مطیع، مشتاق یادگیری و با اراده قوی هستند، تنها نقص آنها در مقایسه با سایر کشورها، فقدان فرماندهان شایسته است که به نوبه خود منجر به فقدان سازماندهی و نظم در ارتش ایران می شود. علاوه بر این، شاهزادگان می توانند در سنین جوانی به بالاترین مناصب نظامی دست یابند. یکی از عوامل اصلی مؤثر در ورود افراد فاقد صلاحیت به ارتش، فروش رتبه ها و مناصب به افراد فاقد صلاحیت در ازای پول بود. علاوه بر این، ارتش در تنگنای مالی شدیدی قرار داشت. در نتیجه، لباس و تجهیزات آن ناکافی بود. در حالی که سربازان در عراق عجم به خوبی مجهز بودند، واحدهای سمنان و مازندران از نظر لباس و تجهیزات در وضع بدی بودند. علاوه بر این، پیاده نظام و سواره نظام نامنظم مجبور بودند مهمات و آذوقه را خودشان تأمین کنند (Yetiş ۲۰۱۷: ۴۰).

در این دوره، خزانه داری مبلغ ۲،۵۰۰،۰۰۰ تومان برای مخارج نظامی اختصاص داد، در حالی که بریگاد قزاق بودجه ای معادل ۱۲۰،۰۰۰ تومان دریافت می کرد (رساله مختصر درباره ارتش ایران ۱۳۳۱: ۳). دلیل اختصاص مبلغ بیشتر به بریگاد قزاق این بود که این واحد که به عنوان نگهبان شاه عمل کرده، به عنوان تضمینی برای ادامه حیات سلطنت نیز تلقی می شد (İran Ordusu Tarihçesi ۱۹۲۸: ۴۱).

با افتتاح مجلس دوم (۱۹۰۹)، احزاب اصلاح طلب به پارلمان ایران راه یافتند. این احزاب برنامه اصلاحات جدیدی را آغاز کردند، یعنی تأسیس فرماندهی ژاندارمری. در سال ۱۹۱۰، حزب دموکرات به عنوان بخشی از اصلاحات نظامی، گام هایی را برای سازماندهی «ژاندارمری دولتی» برداشت. برای این منظور، «فرماندهی عالی ژاندارمری دولتی» به رهبری سرگرد سوئدی اچ. او. یالمارسون، در سال ۱۹۱۱ در تهران تأسیس شد. پس از توافق با دولت سوئد، مأموریت سوئدی ها تأمین امنیت جاده های ایران و آموزش افسران برای ژاندارمری بود که تحت نظر وزارت کشور ایران تأسیس می شد.

به لطف تلاش های موفقیت آمیز سرهنگ یالمارسون، طی دو سال بعد، ژاندارمری پیشرفت مداومی داشت و موقعیت خود را تثبیت کرد و نفوذ خود را از تهران به ولایتها گسترش داد. تا

پایان سال ۱۹۱۲، تعداد افسران و سربازان ژاندارمری دولتی به ۲۱ نفر سوئدی و تقریباً ۳۰۰۰ نفر ایرانی رسیده بود. تا سال ۱۹۱۳، این تعداد به ۳۶ نفر افزایش یافت و تعداد افسران و سربازان ایرانی دو برابر شد و به ۶۰۰۰ نفر رسید. تا سال ۱۹۱۴، هفت هنگ تأسیس شد که عمدتاً در تهران، شیراز، قزوین، کرمان، اصفهان و بروجرد مستقر بودند و سربازان تجربه قابل توجهی کسب کرده بودند. بودجه این ژاندارمری با وام‌هایی از بریتانیا و روسیه تأمین می‌شد. هم افسران سوئدی که اهمیت ویژه‌ای برای این نیرو قائل بودند و هم دولت ایران امیدهای زیادی به آینده آن داشتند (Cronin ۲۰۰۷: ۴۶-۴۷; ۱۹۹۶: ۱۰۹-۱۰۸).

ژاندارمری با وجود پایه‌های محکم خود، با خصومت کسانی که با اصلاحات نظامی و نوسازی مخالف بودند، مواجه شد. مخالفت نیروهای عشیره‌ای نیز یک مسئله جدی بود. تضعیف اقتدار مرکزی در دوران مشروطه، منجر به افزایش عمومی قدرت و فعالیت عشیره‌ای شده بود. ظهور ژاندارمری در فارس و سایر مناطق، که نمایانگر تأکید مجدد بر کنترل مرکزی بود، توسط خان‌ها به عنوان تهدیدی برای موقعیت خودشان تلقی می‌شد. موقعیت ژاندارمری، به ویژه در امتداد مسیرهای تجاری، منجر به افزایش جمع‌آوری مالیات شد (Cronin ۱۹۹۸: ۱۱۰). این امر منجر به افزایش مطالبات مالیاتی در آغاز قرن بیستم شد و در نتیجه درآمدهای خزانه را، هرچند اندک، افزایش داد.

شبکه حمل و نقل برای ارتش ایران نیز ضعیف بود. قابل دسترس‌ترین جاده‌ها برای وسایل نقلیه، جاده انزلی-رشت-تهران و جاده‌های ارتباطی بین قزوین و همدان بود. سایر جاده‌های قابل استفاده برای وسایل نقلیه، تهران-کرمانشاه، تهران-مشهد و مسیر تهران-اصفهان بودند. سایر جاده‌های داخل کشور، قدیمی بودند و برای تجارت مورد استفاده قرار می‌گرفتند. این جاده‌ها نیز بین کوه‌ها با زمین‌های شیب‌دار و ناهمواری داشتند و پر از سنگ و صخره بودند. (Iran'a Dair Askeri Raporlar ۱۳۳۲: ۳) در نتیجه، ارتش فاقد مسیرهای دسترسی آسان بود. پس از شروع جنگ جهانی اول، چندین جاده جدید توسط روس‌ها و عثمانی‌ها ساخته شد.

ظهور تضاد منافع سیاسی و اقتصادی در ایران

ایران، منطقه‌ای تحت سلطه عشایر، در طول تاریخ محل درگیری‌های مذهبی، سیاسی و اجتماعی بوده است. در نتیجه، کشور در برابر سوءاستفاده بسیاری از کشورها از نیروهای عشیره‌ای برای انجام اقدامات مورد نظر خودشان، به ویژه بریتانیا، روسیه و فرانسه، که سیاست‌های امپریالیستی و توسعه‌طلبانه را دنبال می‌کردند، آسیب‌پذیر شد. علاوه بر این، ایران که با یک قدرت مرکزی ضعیف وارد قرن نوزدهم شد، به هدفی برای کشورهای صنعتی اروپایی تبدیل شد. این کشور نتوانست خود را از فشار روسیه و بریتانیا، به ویژه بین سال‌های ۱۸۲۸ تا ۱۹۱۸، رها کند. شاه، رئیس این قدرت، دیگر نمی‌توانست بدون اجازه آنها، حتی آزادانه در داخل کشور تردد کند. نقل قولی از شاه ناصرالدین قاجار با اصالت ترک، به وضوح این نکته را نشان می‌دهد. او با این جمله‌ها از وضعیت موجود شکایت می‌کرد: «می‌خواهم به شمال کشور بروم، سفیر بریتانیا مخالف است، می‌خواهم به جنوب بروم، سفیر روسیه مخالف است... مرگ بر چنین کشوری که شاهش نمی‌تواند به شمال یا جنوب کشورش برود» (Blaga ۱۹۹۷: ۲۹). قبل از این تاریخ، ایران ارتباط چندانی با کشورهای اروپایی نداشت، برخلاف امپراتوری عثمانی که با اروپا روابط نظامی، اقتصادی و فرهنگی داشت، روابطش با ایران عمدتاً به تجارت در حد کم محدود می‌شد.

در قرن نوزدهم، تلاش‌های ایران برای گسترش قلمرو خود به سمت قفقاز، روسیه را بر آن داشت تا به سرزمین‌های شمالی ایران چشم بدوزد (نیری ۲۰۰۵: ۶۱). تمایل ایران برای تثبیت سلطه خود بر گرجستان در قفقاز جنوبی منجر به جنگ‌هایی با روسیه شد که از ۱۸۰۴ تا ۱۸۱۲ ادامه یافت. روسیه از سال ۱۷۹۹ نیروهای خود را در این منطقه مستقر کرده بود. پس از مرگ پادشاه گرجستان در سال ۱۸۰۰، این سرزمین‌ها را در سال ۱۸۱۲ ضمیمه خاک خود کرد. جنگ نهایی بین دو کشور در سال ۱۸۱۲ در اصلاندوز در کنار رودخانه ارس رخ داد. ارتش ایران به فرماندهی ارسلان میرزا در این جنگ شکست خورد. در نتیجه، فتحعلی شاه (۱۷۹۷-۱۸۰۴)

۱۸۳۴) مجبور به امضای پیمان گلستان با روسیه (اکتبر ۱۸۱۳) شد. این پیمان ایران را ملزم به واگذاری داغستان، قراچاداغ، شیروان، گرجستان و بخش‌هایی از تالش و همچنین شهرهای گنجه و باکو، از سرزمین‌های قفقازی خود به روسیه کرد. به علاوه، با این پیمان، ایران حق کشتیرانی آزاد در دریای خزر را، برای کشتی‌های جنگی روسیه قبول کرد (۱۳۷۸Aştiyani ۱۹۹۹: ۶۸۶; Djalili and Kellner ۲۰۱۱: ۱۸). این معاهده پیشروی روسیه به قفقاز را تسهیل کرد و راه را برای نفوذ در امور داخلی ایران هموارتر ساخت. در واقع، روسیه نفوذ خود را بر سیاست داخلی و خارجی ایران، به ویژه پس از این تاریخ، افزایش داد. پیشروی روسیه به سمت جنوب، بریتانیا را نگران کرد، زیرا ایران در مسیر هند، مستعمره بریتانیا قرار داشت. در این چارچوب، بریتانیا معاهدات مختلفی را با ایران، که از نظر جغرافیایی به مستعمراتش در هند نزدیک بود، امضا کرد تا تهدید روسیه را مهار کند (۱۸۰۱، ۱۸۰۹siyaset ve ticaret, dostluk ve ittifak antlaşmaları (۱۳۷۷Niya ۱۹۸۸: ۸۱). فرانسه هم به دلیل مشکلاتی که با روسیه داشت، جستجوی متحدی علیه آن را آغاز کرد. برای این منظور، در سال ۱۷۹۶ هیئتی را به تهران فرستاد. با این حال، اتحادی که فرانسه در نظر داشت محقق نشد. بعدها، با ادامه مبارزه روسیه و ایران در قفقاز، ناپلئون که با روسیه خصومت داشت، در سال ۱۸۰۷ پیمانی با تهران امضا کرد (معاهده فینکشتاین ۱۸۰۷). همانطور که قبلاً ذکر شد، طبق این معاهده، ناپلئون یک هیئت نظامی به رهبری ژنرال گاردان به ایران فرستاد. گاردان علاوه بر رهبری نظامی، روابط ایران و فرانسه را نیز تحت نظر داشت. او همچنین اطلاعات کلی در مورد جغرافیای ایران جمع‌آوری کرد. با این حال، دوره تصدی گاردان با امضای معاهده صلح تیلسیت (۱۸۰۷) بین فرانسه و روسیه کوتاه بود. این بار، گاردان برای میانجیگری صلح بین روسیه و ایران تلاش کرد. (۲۰۱۴Cezani ۲۲: ۷۸). هنگامی که فرانسه در سال ۱۸۰۹ از ایران خارج شد، لندن وارد عمل شد و به طرف گفتگوی ممتاز ایران تبدیل شد.

زمانی که پیمان گلستان واکنش شدیدی را در افکار عمومی ایران برانگیخت، فتحعلی شاه پس از یک وقفه ۱۳ ساله، برای بازپس‌گیری سرزمین‌های از دست رفته دوباره بر علیه روس‌ها فعال شد (۱۹۹۹Saray ۷۸: ۷۸) و در سال ۱۸۲۶، جنگ بین دو کشور از سر گرفته شد. در این

مبارزه، ارتش ایران در ابتدا به موفقیت‌هایی دست یافت، اما در مواجهه با نیروهای روسی به فرماندهی ژنرال پاسکویچ مجبور به عقب‌نشینی شد. نیروهای روسی وارد ایروان شدند که توسط نیروهای تحت فرماندهی عباس میرزا دفاع می‌شد و تبریز را اشغال کردند. شاه که تمایلی به اجازه پیشروی بیشتر روسیه نداشت، مجبور شد درخواست صلح کند. دومین پیمان روسیه و ایران در ۱۰ فوریه ۱۸۲۸ در روستای ترکمچای امضا شد. با این پیمان که شامل شرایط سختی بود، ایران سرزمین‌های ایروان و نخجوان و همچنین سرزمین‌های شمال رودخانه ارس را به روسیه واگذار کرد. با معاهده گلستان، روسیه حق نگهداری کشتی‌های جنگی در دریای خزر را به دست آورده بود و این معاهده همچنین به آنها حق انحصاری دریانوردی و تجارت در دریای خزر را اعطا کرد. علاوه بر این، به ایران مجبور به پرداخت غرامت جنگی سنگینی هم شد و با انتقال همه زندانیان موجود در ایران به خاک روسیه موافقت کرد. علاوه بر این، بازرگانان روسی حق تجارت آزاد در خاک ایران و محاکمه شهروندان روسی در ایران توسط کنسولگری‌های خودشان را به دست آوردند (Djalili ve Kellner ۲۰۱۱: ۱۸۱۹). روسیه که با معاهده گلستان شروع به افزایش نفوذ خود بر ایران کرد، این نفوذ را با معاهده ترکمچای بیشتر تثبیت کرد. اولاً، حق بازرگانان روسی برای تجارت آزاد در خاک ایران منجر به گسترش سریع کاپیتولاسیون‌ها شد. علاوه بر این، حق محاکمه شهروندان روسی توسط کنسولگری‌های خودشان در یک کشور مستقل به معنای نقض حاکمیت قانونی ایران بود.

همزمان با ادامه درگیری با روسیه، مبلغان مسیحی هم شروع به ورود به منطقه کردند. دلیل اصلی جلب هجوم این مبلغان، نسطوریان ساکن در آذربایجان جنوبی بودند. اروپایی‌ها از طریق اثری که در سال ۱۸۲۰ توسط کلود جیمز ریچ، کارمند شرکت هند شرقی بریتانیا در بغداد نوشته شده بود، با نسطوریان آشنا شدند. چیزی که پروتستان‌ها را به سمت نسطوریان جذب کرد این واقعیت بود که این اثر، مردمی را توصیف می‌کرد که به زبانی مشابه زبان عیسی و حواریونش (آرامی) صحبت می‌کردند. پس از آن، بر اساس گزارش‌های تهیه‌شده توسط مبلغانی مانند الی اسمیت و هریسون گری اوتیس دوایت، هیئت کمیسرهای آمریکایی

برای مأموریت‌های خارجی (هیئت) "American Board of Commissioners for Foreign Missions" در سال ۱۸۳۱ یک هیئت نسطوری تأسیس کرد. این هیئت در سال ۱۸۳۵ در ولایت ارومیه در آذربایجان جنوبی تأسیس شد. رابطه نزدیک آمریکایی‌ها با نسطوری‌ها، انگلیسی‌ها را نیز به اقدام واداشت. اینسورث/Ainsworth، مبلغ انگلیسی، که توسط انجمن سلطنتی جغرافیا "Royal Geographical Society" و انجمن ترویج دانش مسیحی "Society for Promoting Christian Knowledge" مأمور شده بود، در سال ۱۸۳۹ با نسطوری‌ها ارتباط برقرار کرد. اینسورث اعلام کرد که هدف انگلیسی‌ها تغییر مذهب نسطوریان به پروتستانتیسم نیست، بلکه نشان حمایت از نسطوریان از سوی انگلیسی‌ها است. (Satılmış ۲۰۱۰: ۱۵۷۲) از این تاریخ به بعد، این امر پایه‌های درگیری بین نسطوریان و مسلمانان را بنا نهاد که سال‌های زیادی ادامه یافت.

روسیه که از طریق معاهده ترکمنچای بر ایران نفوذ پیدا کرده بود، شروع به رقابت با بریتانیا کرد. روسیه برای تحت فشار قرار دادن بریتانیا، ایران را تشویق کرد تا هرات را اشغال کند و خسارات ارضی ایران در قفقاز را جبران کند. در آن زمان، هرات، یک شهر افغان، مرکز قدرت تیموریان و دومین پایتخت صفویان بود. در نتیجه، ایران هرات را بخشی از خاک خود می‌دانست. به تحریک روسیه، نیروهای شاه در سال ۱۸۳۷ هرات را محاصره کردند. با این حال، بریتانیا، از ترس اینکه امنیت هند، «جواهر تاج»، به خطر بیفتد، واکنش خشمگینانه‌ای نشان داد. هرات هم در مسیر کابل و قندهار بود و هم یک نقشه نفوذ بالقوه روسیه. بنابراین، بریتانیا در سال ۱۸۳۸ جزیره خارک را ضمیمه خاک خود کرد تا موجب ارباب ایران و روسیه شود. بنابراین شاه ارتش خود را عقب کشید. در این دوره از روابط پرتنش انگلیس و ایران، سرانجام در سال ۱۸۴۱ یک معاهده تجاری بین دو کشور امضا شد. طبق این معاهده، بازرگانان انگلیسی می‌توانستند آزادانه در خاک ایران تجارت کنند. لندن همچنین حق داشتن کنسولگری در تبریز و تهران و همچنین حق حضور بریتانیا در بوشهر را به دست آورد. با عادی‌سازی روابط انگلیس و ایران، انگلیسی‌ها در سال ۱۸۴۲ جزیره خارک را رها کردند. با این حال، مسئله هرات حل نشده باقی ماند. با امضای معاهده تجاری، انگلیسی‌ها شروع به نفوذ در ایران

کردند و درگیری روسیه و بریتانیا بر سر خاک ایران تشدید شد. هر دو کشور به دنبال محافظت از منافع خود در ایران ضعیف بودند (Djalili ve Kellner 2011: 18-19).

همزمان با شروع نفوذ بریتانیا و روسیه در ایران، سایر کشورهای اروپایی تمایلی به عقب ماندن نداشتند. در سال ۱۸۳۹، پادشاه فرانسه، لویی فیلیپ، سفیر ایران را پذیرفت و در پاسخ، در سال‌های ۱۸۴۰-۱۸۳۹ سفارت خود را در تهران افتتاح کرد. با این حال، این روابط فراتر از مسائل فرهنگی (افتتاح مدارس) پیشتر نرفت. علاوه بر این، معمار و هنرمند فرانسوی، کوست و فلاندن، گنجینه‌های باستانشناسی امپراتوری پارس را به میان آوردند.

علاوه بر این، دو کشور گام‌های بیشتری برای بهبود روابط برداشتند. در سال ۱۸۴۶، یک فرانسوی به عنوان پزشک شخصی شاه منصوب شد. اما با مرگ شاه لویی فیلیپ، روابط بین دو کشور متوقف شد (Djalili ve Kellner ۲۰۱۱: ۱۸-۱۹).

از اواسط قرن نوزدهم، در دوران سلطنت ناصرالدین شاه، فعالیت‌های قدرت‌های اروپایی در ایران شدت گرفت. فرانسه که برای مدتی از عرصه سیاسی بین‌المللی غایب بود، دوباره با ایران ارتباط برقرار کرد تا بریتانیا را در مسیرهای خود به هند در موقعیت دشواری قرار دهد. این واقعیت که ایران، افغانستان، خیوه، بخارا، امپراتوری عثمانی و فرماندار مصر با بریتانیا مخالف بودند نیز، وضعیت فرانسه را تسهیل می‌کرد. از سوی دیگر، بریتانیا برای جلوگیری از گسترش روسیه در آسیا به ایران نیاز داشت و بنابراین وعده‌های مختلفی به ایران داد (Karadeniz ۲۰۰۶: ۲۱۹). از دهه ۱۸۷۰ به بعد، رقابت انگلیس و روسیه برای کسب امتیاز در ایران شدت گرفت. کددی/Keddie این رقابت را «شکار امتیاز» توصیف می‌کند و اظهار می‌دارد که «شکار امتیاز در ایران عموماً بازی‌ای بود که توسط دلالان و ماجراجویانی که به دنبال سود سریع بودند، انجام می‌شد» (Keddie ۲۰۰۶: ۵۳-۶۱). تعداد جهانگردان، بازرگانان، مشاوران نظامی و فنی، مبلغان و مشاوران اروپایی نیز در این دوره افزایش یافت. تهران سفارتخانه‌هایی در لندن، پاریس و سن پترزبورگ و سفارتخانه‌ای در استانبول افتتاح کرد. خدمات کنسولی در مکان‌هایی با جمعیت قابل توجه ایرانی، مانند بمبئی، بغداد، بصره، قاهره، ارزروم و تفلیس، تأسیس شد. در پاسخ، پروس در سال ۱۸۶۰ سفارت متوسط سلطنتی در ایران تأسیس کرد.

روابط سیاسی با آلمان در سال ۱۸۷۳ برقرار شد و برلین در سال ۱۸۸۵ سفارت دائمی خود را در تهران افتتاح کرد. هلند در سال ۱۸۶۸ یک کنسول در یوشهر منصوب کرد و سپس در سال ۱۸۷۹ یک سرکنسول به آنجا فرستاد. بلژیک از سال ۱۸۶۸ تا ۱۸۷۲ یک مأمور دیپلماتیک در ایران داشت و در سال ۱۸۹۳ آن را به سطح سفارت ارتقا داد. اتریش-مجارستان پس از سال ۱۸۷۸ یک نماینده تام‌الاختیار به تهران فرستاد. اولین کاردار ایتالیا در سال ۱۸۸۶ وارد تهران شد. فرانسه اولین مأموریت دیپلماتیک دائمی خود را در سال ۱۸۵۴ تأسیس کرد. کنسول‌های فرانسه در سال ۱۸۶۴ در رشت و در سال ۱۸۶۶ در تبریز شروع به خدمت کردند. ایالات متحده و ایران در سال ۱۸۸۳ به تبادل دیپلمات پرداختند. در دوران سلطنت شاه، روابط با ژاپن برای اولین بار برقرار شد. در همین حال، مبلغان مسیحی فعالیت‌های خود را افزایش دادند و در آموزش و بهداشت نیز مشارکت داشتند (Djalili ve Kellner ۲۰۱۱: ۲۴-۲۶).

از آغاز قرن نوزدهم، تجارت ایران علاوه بر روسیه، با انگلستان نیز رشد سریعی را تجربه کرد. تجارت با روسیه نیز از اواسط قرن به بعد افزایش شدیدتری را تجربه کرد و تا جنگ جهانی اول ادامه داشت. در این دوره، یک پنجم تجارت ایران با ترکیه، افغانستان، بخارا و هند و بقیه با روسیه بود (Issawi ۱۹۸۳: ۲۳۴-۲۳۵). تا آغاز قرن نوزدهم، تجارت خارجی ایران کاملاً ایرانی بود، اما تا اواسط قرن، بخش قابل توجهی از آن به دست اروپاییان افتاد و این سهم تا جنگ جهانی اول به طور پیوسته افزایش یافت. مهم‌ترین دلیل افزایش این سهم‌ها، کاپیتولاسیون و قراردادهای تجاری بود. سیاح روسی، ال. برزین، که در سال ۱۸۴۲ از ایران بازدید کرد، تجارت تبریز را به دو دوره تقسیم کرد: او می‌گوید: «تا سال ۱۸۳۷، خود ایرانیان بودند که بر تجارت تمرکز داشتند، اما پس از آن تاریخ، بازرگانان خارجی، از جمله روس‌ها، تسلط بیشتری پیدا کردند.» (Issawi ۱۹۸۳: ۲۳۷).

از جمله رویدادهای مهم دوران ناصرالدین شاه، امتیازاتی بود که به روس‌ها و انگلیسی‌ها اعطا شد. یکی از عوامل کلیدی که انحصار روسیه بر تجارت ایران را تقویت کرد، راه‌آهن ماوراء خزر بود. این اولین راه‌آهن در آسیا که در سال ۱۸۸۸ ساخته شد، تقریباً ۳۰۰ مایل امتداد داشت که عمدتاً موازی با مرز ایران بود. روسیه با داشتن این مزیت از طریق سیاست راه‌آهن

خود، به بزرگترین شریک تجاری ایران تبدیل شد. با این حال، این تجارت کاملاً به نفع روسیه بود (Sarıkaya ۲۰۰۸: ۷۱). علاوه بر این، ایران که در تنگنای مالی شدیدی قرار داشت، قادر به جمع‌آوری مالیات نبود و برای حل این مشکل به اعطای امتیاز و استقراض متوسل می‌شد. در این زمینه، شاه به بارون جولپوس دو روتیر، شهروند انگلیسی و بنیانگذار خبرگزاری روتیرز، امتیاز هفتاد ساله برای بهره‌برداری از راه آهن متصل‌کننده دریای خزر به خلیج فارس و همچنین انحصار تراموا، معادن غیر از کانی‌های گرانبها، کانال‌های آبیاری، سدها، آب، جنگلداری و عملیات کشاورزی اعطا کرد. افکار عمومی معتقد بود که «شاه کشور و دین را به اروپاییان واگذار کرده است» و این امتیاز به دلیل مخالفت روسیه لغو شد (Paine ve Schoenberger ۱۹۷۵: ۴). با لغو این امتیاز، شاه در سال ۱۸۸۹ به روتیر حق تأسیس «بانک شاهنشاهی ایران» را در تهران اعطا کرد و امتیاز انتشار اسکناس را به مدت هفتاد سال به او واگذار کرد (Garthwaite ۲۰۰۵: ۲۰۶). این بانک به مدت چهل سال، هم به عنوان یک مؤسسه تجاری و هم به عنوان بانک مرکزی ایران فعالیت می‌کرد. همچنین حق بهره‌برداری از مواد معدنی مانند آهن، مس، سرب، جیوه، زغال سنگ، نفت، منگنز، بوراکس و آزبست را در اختیار داشت. این بانک در سال ۱۸۹۴ با تبدیل خود به «شرکت حقوق معدن بانک ایران» شرکتی به نام دارسی تأسیس کرد که منحل شد اما سهامداران آن به فعالیت در بخش نفت ایران ادامه دادند. این امر راه را برای بهره‌برداری از نفت هموار کرد. در پاسخ به این فعالیت‌های بریتانیا، روسیه «بانک روسیه و توسعه» را تأسیس کرد که مستقیماً وابسته به وزارت دارایی روسیه بود (Djalili ve Kellner ۲۰۱۱: ۳۰-۲۹). به همین ترتیب، در سال ۱۸۹۰، شاه انحصار تولید، فروش و صادرات تنباکو را به یک شرکت انگلیسی به نام رژی تالبوت اعطا کرد. این امر اعتراض عمومی شدیدی را برانگیخت (Lambton ۱۹۶۵: ۱۸).

دولت‌هایی که در قرن نوزدهم در ایران فعالیت داشتند، فعالیت‌های خود را در آغاز قرن بیستم نیز ادامه دادند. پس از مرگ ناصرالدین شاه، جانشین او، مظفرالدین شاه (۱۸۹۶-۱۹۰۷)، امین الدوله را به عنوان نخست وزیر منصوب کرد. نخست وزیر جدید نوآوری‌های متعددی، به ویژه در زمینه‌هایی مانند قانون، آموزش و امور مالی، ارائه داد. این نوآوری‌ها همچنین

خارجی‌ها را به تأسیس مؤسسات آموزشی در کشور تشویق کرد. علاوه بر این، در حوزه مالی، مدیران بلژیکی گمرک را مطابق با مدل‌های اروپایی سازماندهی مجدد کردند. ژوزف نوز، مسئول این تحولات، به افزایش قابل توجهی در درآمدهای گمرکی دست یافت. این امر در نهایت منجر به این شد که نوز وزیر گمرکات و وزیر دارایی ایران شود. شاه جدید نیز سفرهای اروپایی خود را در اولویت قرار داد و برای پرداخت آنها به استقراض متوسل شد. بدهی‌هایی که او در سال‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۰۱ از روسیه قرض گرفته بود، به سرعت بازپرداخت شد. در عوض، روسیه در سال ۱۹۰۲ امضای یک توافقنامه گمرکی و تجاری را ارائه کرد که ورود محصولات خود را به ایران تسهیل می‌کرد. این امر ایرانیان را نگران کرد. در مقابل، بریتانیا در واکنش به این فعالیت‌های روسیه و بلژیک، مردم را تحریک می‌کرد. شاه همچنین قراردادی را امضا کرد که حقوق اکتشاف و بهره‌برداری از نفت را به ویلیام ناکس دارسی، شهروند انگلیسی اعطا می‌کرد. مخالفت‌ها که در سال ۱۹۰۵ آغاز شد، با انقلاب مشروطه پایان یافت.^{۱۱}

^{۱۱} جنبش مشروطه، به عنوان رویدادی مهم در تاریخ ایران، نتیجه واکنش‌ها به امتیازات اعطا شده به بریتانیا و روسیه بود. وخامت اوضاع مالی، استقراض خارجی و وخامت اوضاع پس از آن، بازرگانان و دهقانان محلی ایران را در آستانه ورشکستگی قرار داد. بازرگانان و دهقانان که از نظر مالی ضعیف شده بودند، در جستجوی کار شروع به مهاجرت به قفقاز، هند و سرزمین‌های عثمانی کردند. آذربایجان مقصد اصلی در قفقاز بود. بسیاری نیز در جستجوی کار به ایروان و تفریس رفتند. در سال ۱۸۵۵، تعداد فوق‌العاده‌ای از این افراد از رودخانه ارس به قفقاز عبور کردند. تنها در عرض دو ماه، ۳۰۰۰ نفر درخواست اجازه عبور به قفقاز را کردند (Seyf ۱۹۶۰: ۱۳۷). در نتیجه، تعداد کارگران ایرانی در قفقاز دائماً در حال افزایش بود. باکو یکی از مراکز اصلی تمرکز مهاجران ایرانی در قفقاز بود. وجود پالایشگاه‌های نفت متعدد در باکو، کارگران فصلی ایرانی را به خود جذب می‌کرد (حکیمیان ۱۹۸۵: ۴۵۰). این کارگران در تماس نزدیک با انجمن‌های مختلف کارگری در پالایشگاه‌ها و کارخانه‌های نفت باکو بودند. علاوه بر این، افراد زیادی با مشروطه‌خواهان ایرانی (روشنفکران، بازرگانان، صنعتگران و علما) که دارای ایده‌های موقی و روحیه انقلابی بودند، همدل شدند (Gocheleishvili ۲۰۰۷: ۶۳; Hakimian ۱۹۸۵: ۴۵۰-۴۵۸). این وضعیت در کشور باعث نارضایتی عمومی قابل توجهی شد. ظهور انقلاب مشروطه پیامد تبدیل این نارضایتی به اعتراضات بود. با گسترش اعتراضات، شاه با افتتاح مجلس و برگزاری انتخابات در ۵ آگوست

(Djalili ve Kellner ۲۰۱۱: ۳۲-۳۳). به این ترتیب، سلطه انگلیس و روسیه باعث عواقب مخربی برای توسعه اقتصادی جامعه ایران شد. محصولات محلی ایران با واردات اروپایی جایگزین می شدند. در این دوره، نه تنها تأسیسات تولیدی سنتی آسیب دیدند، بلکه تلاش‌ها برای ایجاد طبقه متوسط نیز به دلیل مداخلات انگلیس و روسیه^{۱۲} با شکست مواجه شد.

هدف و اهمیت مطالعه

۱۹۰۶ موافقت کرد. برای اطلاعات دقیق در مورد مشروطه ایران، رجوع کنید به:
(Afary ۲۰۰۸: ۶۰; Mohammadi ۲۲۳: ۲۰۱۱; Farrokh ۱۸۵: ۱۹۶۹ Abrahamian)
(۳۰: ۱۹۹۴)

^{۱۲} رقابت انگلیس و روسیه در ایران با پیمان ۳۱ اوت ۱۹۰۷ به اوج خود رسید. این پیمان که بدون مشورت با دولت ایران توسط بریتانیا و روسیه امضا شد، تسلط دو کشور را بر منطقه تقویت کرد. طبق این پیمان، شمال ایران تحت کنترل روسیه و جنوب آن تحت کنترل بریتانیا قرار می گرفت. سرزمین باقی مانده به عنوان منطقه بی طرف اعلام و تحت کنترل ایران باقی میماند. علاوه بر این، دو کشور توافق کردند که فقط در مناطقی که به آنها اختصاص داده شده است، امتیازاتی کسب کنند، مأموران گمرک بلژیکی را در جای خود نگه دارند و از درآمدهای گمرکی برای بازپرداخت بدهی‌های قبلی استفاده کنند. برای بازپرداخت وام‌های بریتانیا و روسیه نیز، کنترل مشترک بر درآمدهای گمرکی ایران مورد توافق قرار گرفت (Paine ve Schoenberger ۱۹۷۵: ۴).

هدف این مطالعه بررسی تحولات سیاسی، مذهبی، قومی و نظامی آذربایجان جنوبی، واقع در مرزهای دولت ایران، در طول جنگ جهانی اول با توجه به منابع است. ایران با وجود اینکه وارد جنگ جهانی اول نشد، یکی از آسیب‌دیده‌ترین کشورها بود. ایران که پیش از جنگ با مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی متعددی دست و پنجه نرم می‌کرد، پس از شروع جنگ مجبور شد هم با مشکلات داخلی و هم با فشارهای خارجی دست و پنجه نرم کند. در این دوره، کشور همچنین درگیر جنگ قدرت بود. کابینه‌های مختلفی به دلیل مشکلات داخلی تشکیل و ظرف چند ماه منحل می‌شدند. در حالی که ایران برای مقابله با این مشکلات تلاش می‌کرد، باید تصمیم می‌گرفت که آیا در جنگ جهانی اول بی‌طرف بماند یا خیر. اولین واکنش دولت ایران به شروع جنگ، با صدور فرمانی در اول نوامبر ۱۹۱۴ اعلام بی‌طرفی بود. اما روسیه و بریتانیا قبلاً خاک ایران را اشغال کرده بودند، بنابراین بی‌طرف ماندن بی‌معنی بود.

با شروع جنگ به تدریج آذربایجان جنوبی، که توسط روس‌ها به عنوان منطقه نفوذ آنها اعلام شده بود، توسط روس‌ها اشغال شد. هدف اصلی روسیه، اشغال منطقه، رسیدن به خلیج فارس و همچنین کنترل میادین نفتی آذربایجان جنوبی بود. هدف بریتانیا کنترل مسیر مستعمره هند و دسترسی به نفت باکو بود. از سوی دیگر، هدف امپراتوری عثمانی نیز خنثی کردن فعالیت‌های روسیه و بریتانیا با تحریک جمعیت‌های مسلمان به شورش علیه حکومت بریتانیا و روسیه در هند، قفقاز و آسیای مرکزی بود. بنابراین، هدف اصلی آنها تهدید هند، مستعمره بریتانیا بود. هدف نهایی عثمانی‌ها تنها تهدید هند، مستعمره بریتانیا، نبود. هدف رهبران اتحاد و ترقی آزادسازی ولایت‌های ترک‌نشین، کنترل میدان‌های نفتی باکو و آزادسازی آذربایجان جنوبی از اشغال روسیه بود. به همین دلایل، روس‌ها، بریتانیا و عثمانی‌ها، به عنوان بخشی از برنامه‌های نظامی خود، سیاست‌هایی را با هدف تحریک یا تشدید بیشتر خصومت‌ها بین گروه‌های قومی و مذهبی مختلف در منطقه دنبال کردند. آنها به کردها، نسطوری‌ها،

ارمنی‌ها و ترک‌های آذربایجانی وعده تأسیس کشورهای مستقل را دادند. چنین وعده‌هایی باعث درگیری‌های عمده‌ای بین این گروه‌های قومی و مذهبی شد و در نتیجه منطقه را به یک منطقه جنگی تبدیل کرد. این مطالعه از آن جهت اهمیت دارد که بر مبارزاتی که در طول جنگ در آذربایجان جنوبی رخ داد، تمرکز دارد. همچنین بینش ارزشمندی در مورد پیشینه تاریخی مبارزات قدرت که در حال حاضر در خاورمیانه و قفقاز در جریان است، ارائه می‌دهد.

فصل اول

۱. آغاز جنگ و مبارزه برای نفوذ بین عثمانی و روسیه در آذربایجان جنوبی

۱.۱. آغاز جنگ و اهمیت استراتژیک آذربایجان جنوبی برای

طرفین

جنگ جهانی اول در اوت ۱۹۱۴ آغاز شد. سه ماه بعد، امپراتوری عثمانی ورود خود را به جنگ به نفع امپراتوری‌های آلمان و اتریش-مجارستان اعلام کرد. ایران که قلمرو آن قبل از جنگ توسط بریتانیا و روسیه اشغال شده بود، بی‌طرفی خود را اعلام کرد. با این حال، این وضعیت هر دو طرف را نگران کرد. زیرا ایران موقعیت استراتژیک مهمی برای این قدرت‌ها داشت و بنابراین آنها می‌خواستند ایران به نفع آنها وارد جنگ شود. علاوه بر این، تشکیل اتفاق سه‌گانه در ابتدا نتیجه توافقی در مورد ایران بود. پیمان انگلیس و روسیه که به درخواست فرانسوی‌ها در سال ۱۹۰۷ از طرف بریتانیا و روسیه مذاکره و امضا شد، ایران را به سه حوزه نفوذ تقسیم کرد. رقابت فرانسه از سال ۱۸۷۱، با آلمان که سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌ای را دنبال می‌کرد، به عنوان عنصر ثابت سیاست اروپا نیز، سنگ بنای این اتفاق بود.

با ورود بریتانیا به جنگ در کنار روسیه، مسئله ایران تا حدودی از دیدگاه فرانسه کمرنگ شد. با این حال، بعید بود که این اتحاد موقت بین بریتانیا و روسیه برنامه‌های استراتژیک در اروپا را فوراً تغییر دهد. در واقع، وزارت امور خارجه بریتانیا در حال بررسی احتمال جنگ با روسیه در عرض چند سال آینده بود (McMeekin ۲۰۱۳: ۳۰). از این نظر، سیاست خاورمیانه‌ای بریتانیا در طول جنگ تا حد زیادی مبتنی بر این باور بود که با خروج آلمان از صحنه، روسیه به بزرگترین دشمن وی تبدیل خواهد شد. از این نظر، استراتژی‌های روسیه و بریتانیا اساساً کاملاً متضاد بودند. علاوه بر این، بریتانیا و روسیه ورود امپراتوری عثمانی به جنگ را به عنوان یک مشکل بزرگی می‌دیدند که فعالیت‌های آنها را در اروپا پیچیده‌تر می‌کرد. نفوذ عثمانی در مستعمرات بریتانیا و روسیه قابل توجه بود و بنابراین می‌توانست این دو قدرت امپراتوری را در

موقعیت دشواری قرار دهد. بنابراین، استراتژی روسیه در درجه اول با هدف حفاظت از مرز قفقاز بود (Lenczowski ۱۹۹۲: ۷۷).

بریتانیا با وجود اتحاد با روسیه، از فعالیت‌های روسیه در خاورمیانه ناراحت بود و طبیعتاً نگرانی‌هایی داشت. در عین حالی که امپراتوری عثمانی نقش مهم‌تری در اهداف جنگی روسیه ایفا می‌کرد، ایران که به عنوان پل زمینی به افغانستان و هند، اساس درگیری انگلیس و روسیه را تشکیل می‌داد و برای بریتانیا بسیار مهم بود و این موضوع بریتانیا را به شدت نگران می‌کرد. بارزترین نشانه این امر، رفتار بوکانان/ Buchanan، سفیر بریتانیا در روسیه، بود که ضمن نادیده گرفتن سیاست روسیه در مورد مسائلی مانند لهستان، موضع نسبتاً تندی در مورد ایران اتخاذ می‌کرد. دلیل حساسیت بریتانیا در مورد ایران بسیار ساده بود. از نظر آنها، روس‌ها می‌توانستند در هر زمانی به ایران حمله کنند و آنها قبل از شروع جنگ، در ایران، به ویژه در آذربایجان جنوبی، بسیار فعال بودند. اما انگلیسی‌ها حتی برای این امر آماده نبودند. حتی قبل از شروع جنگ جهانی اول، در آغاز قرن بیستم، روس‌ها شروع به استقرار در برخی از ولایت‌های ایران کرده بودند. اسقرار روس‌ها به ویژه در شهرهای استرآباد و مازندران برجسته بود. به همین ترتیب، در آذربایجان جنوبی، برخلاف بسیاری از مناطق قفقاز آسیایی، استعمارگری روس‌ها مقدم بر فتح نظامی بود و روس‌ها مدت‌ها پیش برای کار و تجارت در آنجا ساکن شده بودند. اگرچه خرید و فروش زمین برای خارجی‌ها در این دوره در ایران ممنوع بود، روس‌ها استعمار زمین‌هایی را که در استان استرآباد اشغال کرده بودند، تسریع کردند (Adreeva ۲۰۰۷: ۷۳-۷۴). علاوه بر این، دولت روسیه مهاجران پیشگامی را برای تبدیل آذربایجان جنوبی به یک ولایت روسیه فرستاد. روس‌هایی که در آنجا ساکن شدند نه تنها دارای رشد سریع جمعیت بودند، بلکه نیروی کار تحصیل کرده در آنجا را نیز تشکیل دادند. این استعمار روسیه تا انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ ادامه یافت. در آستانه جنگ، روس‌ها علاوه بر ایجاد مناطق مسکونی جدید در منطقه، در حال تقویت نیروهای خود نیز بودند. این نشانه‌ای آشکار

بود که روس‌ها به زودی، اگر نگوییم هنوز، آذربایجان جنوبی را اشغال خواهند کرد. این وضعیت به حق انگلیسی‌ها را که اهمیت زیادی برای مستعمرات هندی خود قائل بودند، نگران می‌کرد. علاوه بر این، ورود امپراتوری عثمانی به جنگ به نفع آلمان، همراه با تبلیغات گسترده که از عراق و ایران در میان ۶۶ میلیون نفر ساکن هند تحت استعمار بریتانیا می‌آمد، می‌توانست بریتانیا را در موقعیت دشواری قرار دهد. ایران و بنابراین آذربایجان جنوبی، برای بریتانیا جایگاه مهمی در تضمین امنیت هند داشت (Hülagü ۱۹۹۴: ۴). علاوه بر این، سلطه عثمانی-آلمانی بر آذربایجان جنوبی می‌توانست مراکز نفتی بریتانیا در خوزستان و خلیج فارس را تهدید کند (Hafeziniya ۲۰۱۷: ۶۱).

حضور روسیه در آذربایجان جنوبی فقط برای بریتانیا نگران‌کننده نبود. این حضور، امپراتوری عثمانی را نیز که با آذربایجان جنوبی با پیوندهای تاریخی و فرهنگی خود هم‌مرز بود، عمیقاً نگران می‌کرد. دلیل این امر آن بود که آذربایجان جنوبی ۴۵۰ کیلومتر مرز مشترک با امپراتوری عثمانی داشت. جامعه ترک‌زبان آذربایجانی، این منطقه را به یک جاذبه قومی و مذهبی تبدیل کرده بودند. علاوه بر این، اینکه بیشتر عشایر کرد مورد استفاده در تحریک به شورش علیه شاه، سنی بودند، نه شیعه، آنها را در تماس نزدیک‌تری با کردهای ساکن در مرزهای امپراتوری عثمانی قرار میداد (Gaunt ۲۰۰۹: ۱۷). علاوه بر این، فعالیت‌های تحریک‌آمیز روس‌ها علیه برخی از عشایر کرد و اقلیت‌های مسیحی در منطقه، امپراتوری عثمانی را نگران می‌کرد. بنابراین، تنوع ساختار جمعیتی موجود، که نقش مهمی در تعیین روابط اجتماعی در آغاز قرن بیستم داشت، و همچنین تفاوت‌های مذهبی و فرقه‌ای، آذربایجان جنوبی را از نظر استراتژیک مهم می‌کرد. این تنوع در منطقه، به ویژه تلاش‌های تمرکزگرایی در طول روند مشروطه، منجر به درگیری‌های طولانی مدت بین عناصر موجود (کردها، ترک‌ها، ارمنی‌ها، نسطوری‌ها) شد. این فضای درگیری به عنوان عامل بی‌ثباتی در روند ساختن آینده کشور تلقی می‌شد. این وضعیت بی‌ثباتی،

الحاق منطقه به حوزه نفوذ خود را برای نیروهای متفکین و قدرت‌های مرکزی بسیار آسان‌تر می‌کرد. در نتیجه، روس‌ها، انگلیسی‌ها، عثمانی‌ها و آلمانی‌ها درگیر مانورهای سیاسی برای تحریک خصومت بین این گروه‌های قومی و مذهبی شدند. بنابراین، آنها به کردها، نسطوری‌ها، ارمنی‌ها و ترک‌های آذربایجانی ساکن در منطقه وعده تأسیس کشورهای مستقل را دادند (اتابکی ۲۰۱۰: ۲).

تنها هدف عثمانی‌ها در این جنگ صرفاً تهدید هند استعماری بریتانیا نبود. هدف رهبران اتحاد و ترقی آزادسازی مناطق با تراکم بالای ترک‌نشین و کنترل آذربایجان جنوبی بود که در مسیر میدان‌های نفتی باکو قرار داشت. در بخشنامه‌ای که توسط مرکز اتحاد و ترقی برای این منظور امضا شده بود، آمده بود: *نباید فراموش کنیم که ورود ما به جنگ جهانی صرفاً برای محافظت از کشورمان در برابر خطری که آن را تهدید می‌کرد، نبود. نه، ما هدف بزرگتری داریم: یعنی نابودی مسکو دشمن و گشودن راه به مرزهای طبیعی امپراتوری خود، و رسیدن به آرمان‌هایمان.* (اتابکی ۲۰۰۷: ۳۰).

با توجه به این بخشنامه که توسط کمیته اتحاد و ترقی امضا شده است، استراتژی عثمانی در جنگ را می‌توان در دو مرحله متمایز و مرتبط با هم بررسی کرد. مرحله اول پان‌اسلامیستی و مرحله دوم پان‌ترکیستی است. هدف جنگ، بازیابی قلمرو، جمعیت و اعتبار نظامی از دست رفته در بالکان و مرزهای اروپایی در سال‌های اولیه جنگ بود. طبق استراتژی پان‌ترکیستی، که مختص کمیته اتحاد و ترقی بود، مردم ترک اشغال شده شبه جزیره بالکان، قفقاز، آذربایجان جنوبی و آسیای مرکزی را هدف قرار می‌داد. از سوی دیگر، استراتژی پان‌اسلامیستی، مردم مسلمان خاورمیانه و خاور نزدیک را هدف قرار می‌داد.

هدف سیاست پان‌اسلامیستی، تحریک جمعیت مسلمان منطقه (ترک‌ها، کردها و فارس‌ها) علیه روس‌ها و انگلیسی‌ها بود. از نظر مذهبی، ۶۰٪ از اهالی، مسلمان (عمدتاً ترک و کرد) و ۴۰٪ مسیحی (۵۰۰۰۰ ارمنی و ۷۵۰۰۰ نسطوری) بودند.

بنابراین، ساختار مذهبی در آذربایجان جنوبی برای این امر کاملاً مناسب بود. آذربایجان جنوبی به عنوان یک مرکز مهم برای اجرای سیاست‌های پاناسلامیستی و همچنین پان‌ترکیستی دیده می‌شد. در واقع، گروهی از رهبران کمیته اتحاد و ترقی، با مشاهده شکست ایده «عثمانی‌گرایی»، شروع به پذیرش یک ایده سیاسی صرفاً مبتنی بر ترک بودن کردند. وقایع جنگ بالکان و سیاست‌های خصمانه‌ای که بریتانیا، روسیه و فرانسه نسبت به امپراتوری عثمانی دنبال می‌کردند، این ایده را جذاب‌تر می‌کرد. در همین حال، بسیاری از روشنفکران ترک ساکن در کشورهای جوامع ترک که سرزمین‌هایشان توسط روسیه اشغال شده بود نیز به استانبول آمده و تلاش می‌کردند تا ایده وحدت ترک را بیشتر تقویت کنند (Saray ۱۹۹۹: ۱۰۳). در سال‌های گذشته، بسیاری از روشنفکران ترک از آذربایجان جنوبی به استانبول آمده و با مقامات کمیته اتحاد و ترقی همکاری کرده بودند. متعاقباً در آذربایجان جنوبی، منطقه‌ای با اهمیت بسیار برای امپراتوری عثمانی، عملیات شناسایی قبل از وقوع جنگ جهانی اول آغاز شده بود. برای این منظور، تیم بزرگی از مأموران اتحاد و ترقی، از جمله کاظم کارابکیر و عمر ناجی، تحت رهبری خلیل پاشا، عموی انور پاشا، در سال ۱۹۱۳ منطقه را شناسایی کرده بودند. عمر ناجی، سخنور جمعیت اتحاد و ترقی (İTC)، که سال‌ها مخفیانه به عنوان معلم در ایران کار کرده بود، در این منطقه تخصص داشت. او تلاش‌های سازماندهی را در میان نیروهای محلی مخالف دولت مرکزی و نفوذ رو به رشد روسیه انجام داده بود (Gaunt ۲۰۰۹: ۱۸).

امید انور پاشا به استقلال ترک‌های ساکن خارج از ترکیه، او را به سمت توجه به ترک‌های ساکن آذربایجان جنوبی سوق داد. به همین منظور، انور پاشا پس از شروع جنگ، واحدهایی به آذربایجان جنوبی اعزام کرد.

این واحدها نه تنها از جمعیت مسلمان در برابر ارامنه و نسطوریان دفاع کردند، بلکه بخش‌هایی از آذربایجان جنوبی را نیز برای مدت کوتاهی تصرف کردند و راه را برای تبلیغات هموار کردند (Gaunt ۲۰۰۹: ۱۸).

نقشه آلمان برای این منطقه این بود که توجه بریتانیا و روسیه را به خاورمیانه معطوف کند و تا حد امکان بار جبهه‌های اروپا را سبک‌تر کند. استراتژی جنگی آلمان رسیدن به هند، منطقه‌ای که دارای نگرانی بریتانیا و افغانستان، از طریق ایران و تشویق شورش علیه حکومت بریتانیا در آنجا بود. همچنین، هدف استفاده از هند به عنوان یک قطب نظامی برای حملات نظامی بود. علاوه بر این، آلمان می‌توانست با جلوگیری از فشار و حملات روسیه در جبهه‌های جنوبی، به عنوان یک اقدام متقابل علیه نیروهای روسی در اروپا عمل کند. از طرف دیگر، آلمان می‌توانست، با تصرف هند کمک‌های اقتصادی و نظامی بریتانیا را نیز قطع کند و آنها را در اروپا بی‌اثر سازد (Hafeziniya ۲۰۱۷: ۶۰). علاوه بر این، نفوذ روسیه و بریتانیا در خاک ایران، منافع عثمانی و آلمان را در منطقه به خطر می‌انداخت. به همین منظور، جاسوسان آلمانی شش ماه پس از شروع جنگ، تبلیغات ضد روسی و ضد انگلیسی را در میان عشایر ایرانی آغاز کردند (Lenczowski ۱۹۹۲: ۷۷; Ettehadiiyyeh ۲۰۰۶: ۹). این تبلیغات، به ویژه در میان جمعیت ترک و مسلمان آذربایجان جنوبی، به عنوان یک برگ برنده مهم برای عثمانی‌ها و آلمانی‌ها برای خنثی کردن استراتژی‌های نظامی روسیه و بریتانیا در منطقه به نظر می‌آمد. در ابتدا، مقامات دولتی عثمانی، که به دنبال حفظ وحدت و یکپارچگی دولت پیرامون ایده «عثمانی‌گرایی» بودند (Saray ۱۹۹۹: ۱۰۳)، قصد داشتند از مسلمانان ساکن در مستعمرات روسیه و بریتانیا از طریق «سیاست اتحاد اسلامی» استفاده کنند. ساختار قومی و مذهبی آذربایجان جنوبی نیز برای این سیاست مناسب تشخیص داده شد (Stoddard ۱۹۶۳: ۱۷).

هدف امپراتوری آلمان برای جذب مسلمانان ایران و افغانستان به سمت خود، مسدود کردن مسیر هند، مستعمره بریتانیا بود. برای دستیابی به این هدف، آلمان وعده‌هایی به جمعیت مسلمان منطقه میداد که غیرعملی بودند (Çolak ۲۰۰۸: ۱۲۷). به نظر می‌رسد که این کمپین تبلیغاتی می‌توانست تأثیر مثبتی بر جایگاه جهانی آلمان داشته باشد. وجود کردهای مسلمان سنی و ترک‌های مسلمان شیعه ساکن در

آذربایجان جنوبی نیز این منطقه را به نقطه‌ای مهم از نظر استراتژیک برای اجرای این سیاست تبدیل میکردند.

یکی دیگر از جنبه‌های مهم آذربایجان جنوبی برای آلمان و عثمانی، توسعه باکو، پایتخت آذربایجان شمالی همسایه، به عنوان مهمترین منبع نفت اروپا بود. تصرف آنجا از اهداف نظامی هر دو، یعنی آلمانی‌ها و عثمانی‌ها، بود. از نظر جغرافیایی، پراکندگی سکونتگاه‌ها و شرایط اقتصادی ضعیف مناطق ترک‌نشین که توسط کوه‌های مرتفع احاطه شده بود، هرگونه عملیات نظامی برنامه‌ریزی شده برای اشغال باکو را غیرممکن می‌کرد. لذا از نظر لجستیکی، استفاده از آذربایجان جنوبی به عنوان مرکز تمرکز مناسب‌تر بود.

علاوه بر این، منطقه ارومیه، یک مرکز کشاورزی عمده در آذربایجان جنوبی، منطقه‌ای کشاورزی بسیار حاصلخیز بین دریاچه ارومیه و مرز عثمانی بود که تقریباً ۳۰۰۰۰۰ نفر جمعیت داشت. این منطقه به سه دشت بزرگ تقسیم می‌شد: ارومیه، سلماس و سولدوز. علاوه بر این، سه دشت کوچکتر نیز در نزدیکی کوه‌های مرگور، ترگوار و برادوست وجود داشت. مسیر کاروانی شرق به غرب بین وان و تبریز از این منطقه عبور می‌کرد (Gaunt ۲۰۰۹: ۱۷). بنابراین، این منطقه از نظر اقتصادی اهمیت داشت.

۱.۲. آغاز کشمکش عثمانی و روسیه در آذربایجان جنوبی بر سر

مسائل مرزی

مرز عثمانی و ایران تقریباً ۷۰۰ مایل از کوه آرارات تا شط العرب امتداد داشت (صوفی زاده ۲۰۱۷: ۴۴۲). نامشخص بودن قطعی چنین مرز طولانی باعث مشکلات دیرینه بین دو کشور میشد. این واقعیت که برخی از شهرهای مرزی گاهی تحت کنترل عثمانی و گاهی ایران قرار می‌گرفتند، باعث ناآرامی در میان مردم ساکن در امتداد مرز می‌شد. این نامعلومی مرزها به ویژه عشایر کرد را که در امتداد مرز متمرکز بودند،

تحت تأثیر قرار می‌داد. از آنجا که این عشایر گاهی تابع عثمانی و گاهی تابع ایران قرار می‌گرفتند، فاقد حس تعلق خاطر بودند. این عشایر که توسط قدرت‌های خارجی نیز حمایت می‌شدند، با غارت در مرز یا حمله به آبادی‌های اطراف، باعث ایجاد مشکلات در نظم عمومی می‌شدند.

اختلافات مرزی بین امپراتوری عثمانی و ایران به دوران سلطنت یاوز سلطان سلیم برمی‌گردد. این مسائل تا قرن نوزدهم عمدتاً نادیده گرفته می‌شدند. فقدان مرزهای مشخص و تعریف شده بین ایران و امپراتوری عثمانی منجر به ادامه درگیری تا سال‌های اولیه جمهوری شد. در نتیجه، این وضعیت زمینه‌ساز درگیری‌ها و اختلافات متعدد بین دو کشور می‌شد.

در طول قرن نوزدهم، روس‌ها به دلیل خلأ قدرت، از عشایر کرد ساکن در امتداد مرز عثمانی و ایران برای اهداف نظامی خود سوءاستفاده می‌کردند. روس‌ها با سوءاستفاده از بی‌ثباتی سیاسی و خلأ قدرت ایران، شروع به تثبیت موقعیت خود در منطقه، چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی کردند. در این دوره، قدرت‌های غربی هیئت‌هایی را به پایتخت ایران فرستادند، با دولت قاجار وارد مذاکرات تجاری شدند و با ایجاد درگیری‌های مذهبی و سیاسی بین رهبران عثمانی و قاجار، تلاش‌ها کردند این دو کشور مسلمان را به اعلام جنگ علیه یکدیگر تحریک کنند (Ünal: ۲۰۰۸: ۱۳۹).

اولین تلاش جدی برای حل اختلافات مرزی بین دو کشور با امضای پیمان ارزروم در ۱ ژوئن ۱۸۴۷ صورت گرفت، زمانی که یک کمیسیون تعیین مرز (تحدید حدود) (BOA. HR. SYS. ۷۳/۲۹۲۰) متشکل از نمایندگان چهار کشور: انگلستان، روسیه، امپراتوری عثمانی و ایران تشکیل شد. هیئت عثمانی به ریاست درویش پاشا کیمیاگر، بین سال‌های ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۲ تحقیقاتی در خلیج بصره، بصره، بغداد، شهریزور، موصل، وان و بایزید انجام داد. قبل از تشکیل کمیسیون، درویش پاشا منطقه قطور را تحت اداره عثمانی درآورده بود. این کمیسیون که در ژانویه ۱۸۵۰ تشکیل شد، به طور منقطع به کار خود ادامه می‌داد، اما کار آن در سال ۱۸۵۲ هنگامی

که امپراتوری عثمانی هیئت را فراخواند، متوقف شد. تلاش‌های بریتانیا و روسیه برای تشکیل مجدد کمیسیون با وقوع جنگ کریمه بی‌نتیجه ماند و برای مدت طولانی هیچ کار دیگری در مورد مسئله مرز انجام نشد. مجدداً، در سال ۱۸۶۹، معاهده‌ای بین وزیر امور خارجه محمد امین علی پاشا و حسین محمد خان، سفیر ایران در عثمانی، در ۳ آگوست ۱۸۶۹ امضا شد. طبق ماده اول این معاهده، هر دو طرف توافق کردند که حفظ امنیت و نظم مرزی را مد نظر قرار دهند. ماده دوم تصریح می‌کرد که مناطق مورد اختلاف بین دو کشور در همان وضعیتی که در زمان بازرسی چهار کمیسر دولتی از منطقه طبق معاهده ۱۸۴۷ بودند، باقی بماند. پس از دستیابی به چنین تصمیم‌هایی برای حل مشکل، دو کشور توافق کردند که هرگونه اختلاف احتمالی در مرز، ابتدا به صورت دوستانه حل و فصل شود و در صورت عدم موفقیت، وضعیت به مرکز حکومتی گزارش شود (As ۲۰۱۰: ۲۲۹). پس از امضای معاهده ارزروم، اختلافات ارضی و مرزی بین دو کشور به طور قطعی حل نشد، اما به نظر می‌رسید که احتمال درگیری از بین رفته است. از آنجائیکه مسئله مرز به طور قطعی حل نشده باقی مانده بود، ناگزیر مشکلاتی پیش آمد. اختلاف مرزی که در زمان سلطنت ناصرالدین شاه به وجود آمد، منجر به ایجاد کمیسیون جدیدی شد و ترسیم نقشه مرزی آغاز شد. در این زمینه، کمیسیون‌هایی برای رسیدگی به مسائل مرزی ایران و عثمانی تأسیس شدند و مهم‌ترین کارهای آنها در سال‌های ۱۸۷۵، ۱۹۰۵ و ۱۹۱۱ انجام شد. این کمیسیون‌ها با حسن نیت در پی حل اختلافات مرزی بودند. برای نشان دادن این حسن نیت، ناصرالدین شاه در سال ۱۸۶۸ از نجف و کربلا، شهرهایی که تحت حکومت عثمانی بودند و برای شیعیان اهمیت معنوی داشتند، بازدید کرد تا صداقت خود را نشان دهد. او همچنین سفارت ایران در استانبول را به سفارت کبری ارتقا داد. از سوی دیگر، استقبال باشکوه امپراتوری عثمانی از ناصرالدین شاه، کشورهای ایران و عثمانی را بیش از پیش به هم نزدیک کرد. بنابراین، در سال ۱۸۶۹، سفرای دو کشور در مورد مرزهای موجود به توافق رسیدند و معاهده‌ای امضا کردند (Sarıkçioğlu ۲۰۱۳: ۹۴). هر دو کشور می‌دانستند که توافق قطعی و روشن در مورد مرزها زمان زیادی می‌برد، زیرا

تقریباً ۴۰۰ اختلاف نظر در مورد جغرافیا و نام‌ها وجود داشت (Hubart ۱۹۱۶: ۱۰). با این حال، روس‌ها و انگلیسی‌ها به دلیل منافع خود بر مرزهای مشخص اصرار داشتند. انگلیسی‌ها می‌خواستند موضع خود را در مورد شط العرب حفظ کنند، در حالی که روس‌ها نمی‌خواستند هیچ ابهامی در مناطق مرزی آنها وجود داشته باشد. در سال ۱۸۹۶، یک کمیته نقشه‌ای با اندازه یک میل مربع در هر اینچ ترسیم کرد. اما مرزهای روی این نقشه به وضوح مشخص نشده بود. بر این اساس، تنها فاصله ۲۰ تا ۴۰ مایل در یک مکان مشخص می‌شد و قرار بود طرح بر اساس این مکان ادامه یابد. چند سال بعد، امپراتوری عثمانی در سال ۱۸۷۹، با شکست در جنگ ۱۹۹۳ از روسیه، بخش قابل توجهی از خاک خود را از دست داد. قطور، که مدت‌ها هیچ توافقی بر سر آن حاصل نشده بود، طبق معاهده برلین در سال ۱۸۷۸ به ایران واگذار شد (صوفی‌زاده، ۱۳۹۶: ۴۴۵).

از قرن بیستم به بعد، همان مسائل ناشی از اختلافات مرزی همچنان ادامه داشت. این به دلیل مشکلات امنیتی و مالیاتی ناشی از عشایری کوچ نشین بود که در امتداد مرز زندگی می‌کردند، که درآمد آنها مشخص نبود یا با وجود مشخص بودن، در زمین‌های بین دو کشور زندگی می‌کردند. در سال ۱۹۰۷، که پس از مذاکرات بین روسیه و بریتانیا، قلمرو ایران به سه منطقه تقسیم شد و مرکز ایران بی‌طرف، شمال تحت کنترل روسیه و جنوب تحت کنترل بریتانیا قرار گرفت. پس از پیمان انگلیس و روسیه در سال ۱۹۰۷، عشایر کرد با حمایت روسیه کنترل مناطقی مانند قطور را به دست گرفتند و این مسئله برای امپراتوری عثمانی مشکل مهمی ایجاد می‌کرد. روس‌ها با استفاده از عشایر کرد برای تحت فشار قرار دادن مردم و عشایر ساکن در نزدیکی مرز عثمانی، نه تنها باعث ناآرامی شدند، بلکه اقتدار امپراتوری عثمانی را نیز زیر سوال بردند. ولایتهای حکاری و وان، که امپراتوری عثمانی اقدامات امنیتی کافی در آنها نداشت، به مناطق تجاوز این راهزنان تبدیل شدند. این راهزنان به روستاها حمله کرده و آنها را غارت می‌کردند. (Ünal ۲۰۰۶: ۷۷)

نیروهای عثمانی که نگران فعالیت‌های روسیه و بریتانیا در منطقه و حملات عشایر کرد علیه ترک‌ها بودند، واحدهایی را به فرماندهی محمد فاضل پاشا و عزت پاشا به منطقه اعزام کردند. در نتیجه، نیروهای عثمانی ارومیه، بانه، سردشت، وزنه، بوکان، سلماس، خوی و ساوجبلاغ را تصرف کردند. تلاش والی آذربایجان جنوبی برای جلوگیری از پیشروی نیروهای عثمانی در منطقه، ناموفق بود. در نتیجه، نیروهای عثمانی به پیشروی خود ادامه دادند و برخی از روستاها در مرگور، برادوست و صومای را تصرف کردند. دولت ایران در مواجهه با این پیشروی نیروهای عثمانی اعلام کرد که این وضعیت مذاکرات مرزی بین دو کشور را مختل می‌کند (۳ محرم ۱۳۲۶ - ۶ فوریه ۱۹۰۸) (BOA. Y.MTV. ۵/۳۰۶). در این میان، روسیه با بهره‌گیری از خلاء قدرت در ایران، نیروهای خود را در سال ۱۹۰۹ در تبریز، خوی، ارومیه و دیلمان مستقر کرد. این خلاء قدرت، محیطی مناسب برای قاچاق، فساد، اخاذی و غارت ایجاد کرد. بویژه فاصله وان از مرکز و موقعیت آن در مرز، آنجا را به مکانی تبدیل کرد که انواع فعالیت‌های غیرقانونی در آن صورت می‌گرفت. هنگامی که عشایر ساکن در امتداد مرز توسط ایران تحت فشار قرار می‌گرفتند، برخی از مقامات مرزی در ازای رشوه به آنها اجازه عبور می‌دادند (BOA. DH. SYS. ۲۱/۷). در همین حال، امپراتوری عثمانی به دلیل اصرار بریتانیا و روسیه بر عدم ایجاد اختلال در مذاکرات مرزی، مجبور به تخلیه ساوجبلاغ شد (BOA. Y.MTV. ۵/۳۰۶). در این میان، ایران به دلیل اعتراضات سلطنت مشروطه در موقعیت دشواری قرار داشت و بنابراین نمی‌توانست مخالفت زیادی با پیشروی ارتش‌های عثمانی ابراز کند. همزمان، مذاکرات مرزی در این شرایط ادامه می‌یافت.

روس‌ها با سوءاستفاده از خلأ قدرت موجود، تبریز را در سال ۱۹۱۰ اشغال کردند و برای تسهیل اسکان در آذربایجان جنوبی، جاده‌ها، اسکله‌ها و ساختمان‌های گمرکی جدیدی در ساحل دریای خزر و یک راه‌آهن جدید از تبریز به جلفا ساختند. برای افزایش رغبت به مسیر تجاری تبریز-جلفا، آنها از اسماعیل آقا سیمیتقو برای

ایجاد مشکلات امنیتی در مسیرهای تجاری عثمانی-ایران استفاده کردند. در نتیجه، کاروان‌های تجاری به زودی در این مسیرها ناپدید شدند. روس‌ها شروع به استفاده از همین روش در مسیرهای فرعی تبریز-ارومیه-اشنویه-راوندوز-اربیل-موصل و تبریز-سقز-بانه-سردشت-اربیل-موصل کردند و همچنین تلاش کردند تا به وسیله بایر آقا، رئیس عشیره منگو(منگور؟/مترجم) و قرنی آقا در این مسیر ایجاد مشکل کنند (Sarıkçioğlu ۲۰۱۰: ۵۱).

یکی دیگر از تحولات مهمی که باعث اشغال آذربایجان جنوبی توسط روسیه شد، اولتیماتومی^{۱۳} بود که بریتانیا در اکتبر ۱۹۱۰ در مورد امنیت جنوب ایران صادر کرد. با این کار، انگلیسی‌ها بهانه‌ای برای روس‌ها جهت اشغال آذربایجان جنوبی فراهم کردند. در نوامبر ۱۹۱۱، روسیه اولتیماتومی به ایران صادر کرد و آذربایجان جنوبی را به یک نیمه مستعمره تبدیل کرد (آبراهامیان ۲۰۰۸: ۷۹؛ اتابکی ۲۰۰۷: ۱۲۷). اشغال شمال و جنوب ایران توسط روسیه و بریتانیا، همراه با وقوع جنگ جهانی اول، عثمانی‌ها را مجبور به اعزام نیرو به آذربایجان جنوبی کرد.

اختلافات مرزی بین امپراتوری عثمانی و ایران، بریتانیا را نگران کرده بود. بریتانیا می‌خواست حمل و نقل ایمن فرآورده‌های نفتی را تضمین کند و منافع خود را حفظ کند. در نتیجه فشارهایی که بریتانیا برای این منظور اعمال می‌کرد، موفق شد دیدار هیئت‌های نمایندگی عثمانی و ایران را در ۲۱ دسامبر ۱۹۱۱ در تهران قراهم کند که منجر به امضای پروتکل تهران شد. بر این اساس، جلسه‌ای در استانبول برگزار می‌شد که فقط این دو کشور در آن شرکت می‌کردند و مرزها با در نظر گرفتن معاهده دوم ارزروم تعیین می‌شدند. علاوه بر این، اگر مواردی وجود داشت که در آن

^{۱۳} طبق این اولتیماتوم که در ۷ ذی‌الحجه ۱۳۲۹ (۲۹ نوامبر ۱۹۱۱) داده شد،

شوستر و لکوفر از مشاغل خود در کشور تعلیق می‌شدند، در صورت استخدام خارجی‌ها از روس‌ها اجازه گرفته می‌شد و دولت ایران هزینه‌های سربازان اعزامی روس‌ها به انزلی و رشت را تأمین می‌کرد (Azeri، ۱۹۹۵: ۸).

توافق حاصل نمی‌شد، روسیه و بریتانیا دخالت نمی‌کردند و موضوع به دیوان بین‌المللی دادگستری در لاهه ارجاع می‌شد (BOA. HR. TH. ۴۸/۳۸۱).

این سه دولت در مقدمه‌ی سندی که تهیه کرده بودند، خط مرزی را به نفع امپراتوری عثمانی تعریف کرده بودند. طبق ماده ۱ این پروتکل امضا شده، آنها به امپراتوری عثمانی کمک می‌کردند تا بر منطقه ارون‌دروود تسلط پیدا کند. بنابراین، ایران برای مدت طولانی از حقوق دریایی خود در رودخانه ارون‌دروود محروم می‌شد و این توافق باعث اختلاف در روابط بین دو همسایه شد. با این حال، ایران هرگز این شرط را نپذیرفت و این وضعیت تا پایان قرن بیستم بر روابط بین دو کشور تأثیر منفی گذاشت. بعداً (۴ نوامبر ۱۹۱۳)، ایران، امپراتوری عثمانی، روسیه و بریتانیا در استانبول گرد هم آمدند و پروتکل استانبول را امضا کردند. در نتیجه آن، برخی از منابع نفتی به دست امپراتوری عثمانی افتاد (BOA. HR. SYS. ۱۱/۷۲۰؛ پارسادوست ۱۳۸۵: ۷۹) و در صورت بروز مشکل بین دو کشور روسیه و بریتانیا دخالت داده می‌شدند.

در حالی که مذاکرات مرزی در جریان بود، عبدالرزاق، یکی از رهبران عشایر کرد و رهبر برجسته ناسیونالیسم کردی که در سال ۱۹۰۶ به روسیه تبعید شده بود، در سال ۱۹۱۲ در آذربایجان غربی مستقر شد. او شروع به انتشار روزنامه "کردستان" به زبان‌های ترکی و کردی در ارومیه کرد (Bruinessen ۲۰۰۷: ۸۶-۸۵). یکی دیگر از رهبران عشایر کرد که روس‌ها او را مهم می‌دانستند و در ازای وعده‌های مختلف در آذربایجان جنوبی ساکن کردند، شیخ بارزان بود. در تلگرافی که توسط اداره کل امنیت به تاریخ ۲۹ آوریل ۱۹۱۴ به ولایت موصل ارسال شد، گزارش شد که شیخ بارزان به همراه ده نفر تحت حمایت سواره نظام ایران و روسیه به ارومیه آورده شده و در آنجا مستقر شده است. به همین ترتیب، آنها با نسطوریان در منطقه مرک همکاری کرده و به نسطوریان سلاح رسانده بودند. درخواست این بود که کنسولگری عثمانی ارومیه مطلع شود. (BOA. DH. ۱۰۹/۴۰ ŞFR.)

در همین حال، روس‌ها هم بیکار ننشسته بودند، شروع به افزایش تعداد نیروهای خود در آذربایجان جنوبی کردند. در ۲۴ فوریه ۳۲۸ (۹ مارس ۱۹۱۳)، با تقریباً ۶۰۰ نفر از آنها در آذربایجان جنوبی، تقریباً ۱۰۰۰۰ سرباز روسی در سراسر ایران وجود داشت. علاوه بر این، روس‌ها در مناطقی که نیروهای عثمانی از آنجا عقب‌نشینی کرده بودند، مستقر می‌شدند (BOA. BEO. ۳۱۱۳۴۴/۴۱۵۲). روس‌ها پس از افزایش نفوذ خود در منطقه، با کمک برخی از بزرگان منطقه، به عشایر موجود سلاح می‌دادند. این عشایر نیز به نوبه خود، به دلیل منافع شخصی با روس‌ها همسو گشته، به قاچاق اسلحه نیز پرداختند و باعث ایجاد مشکلات در نظم عمومی در منطقه شدند. در آوریل ۱۹۱۳، روس‌ها علاوه بر تأمین سلاح برای عشایر، شروع به افزایش تعداد نیروهای خود نیز در آذربایجان جنوبی کردند. اگرچه تخمین زده می‌شود با وجود آنکه حدود ۵۰۰۰ سرباز روسی از قبل در خوی و سلماس حضور داشتند، ۱۷۰۰ نفر دیگر نیز به منطقه اعزام شدند. با این حال، اگرچه روس‌ها برخی از عشایر کرد منطقه را به خود جذب کرده بودند، اما بخش بزرگی از جمعیت همچنان ضد روس بودند (BOA. MKT. ۲۶/۷۴۳ MKT. MHM. ; BOA. MKT. ۲۵/۷۴۳ MHM.). روس‌ها پس از استقرار در منطقه، دولت موجود را نادیده گرفته و یک سری مشکلات امنیتی ایجاد کردند. روس‌ها اموال مردم را تصرف می‌کردند و مخالفین را نیز زندانی می‌کردند. این وضعیت با شروع جنگ جهانی اول تشدید شد (BOA. BEO. ۲۹۸۹۲۱/۳۹۸۶).

۱.۳. تحرکات اشغالگرانه روسیه و مشکلات امنیتی در آذربایجان

جنوبی

در آغاز جنگ جهانی اول، روسیه تقریباً ۱۳۰۰۰ سرباز در آذربایجان جنوبی داشت (Larcher ۱۹۲۸: ۴۰۹). روس‌ها که از سال ۱۹۰۵ به بهانه حفاظت از منافع اقتصادی روسیه در منطقه حضور داشتند، آزادانه در منطقه تردد می‌کردند و استقلال

دولت ایران را نادیده می گرفتند و به تدریج آذربایجان جنوبی را اشغال می کردند. سربازان روسی با سوءاستفاده از ضعف دولت ایران، هم مردم محلی و هم شهروندان کشورهای خارجی را تحت فشار قرار می دادند. طبق تلگراف ارسالی از نجاتی بیگ، معاون سرکنسولگری ارومیه، در تاریخ ۲۲ رجب ۱۳۳۲ (۱۶ ژوئن ۱۹۱۴)، گزارش شده است که روس‌ها، با حمایت گروه‌های ارمنی، وارد سلماس شده‌اند، به خانه‌ی سید نعمت‌الله خان، مدیر گمرک سلماس، حمله کرده و آنجا را تفتیش کرده‌اند. در این بین، ۵۰ بمب در خانه پیدا شده است. در ادامه، حسین آقا، تکاور سواره‌نظام گمرک، که مدیر ویژه گمرک بود، مسئول شناخته شده و اعدام شده است (BOA. DH. EUM. EMN. ۲۷/۱۱۵).

تلگراف دیگری به تاریخ ۷ ژوئیه ۱۹۱۴ گزارش می‌دهد که سربازان روسی مستقر در خوی، رفتاری تعرضی نسبت به ساکنان و زنان ایرانی از خود نشان می‌دهند. سربازان روسی در آنجا تجاوز جنسی خود را به حدی افزایش داده بودند که مردم حتی از ترس تجاوز، از رفتن به خیابان‌ها خودداری می‌کردند. نه تنها مردم محلی مورد حمله روس‌ها قرار گرفتند، بلکه چندین شهروند عثمانی نیز هنگام خروج از ادارات دولتی و رفتن به خانه توسط سربازان روسی مورد ضرب و شتم قرار گرفتند (BOA. HR. SFR. (3). 700/6). به همین ترتیب، روس‌ها به فعالیت‌های ارباب‌آميز خود در منطقه ادامه می‌دادند. در تلگرافی که در تاریخ ۵ اکتبر ۳۳۰ (۱۸ اکتبر ۱۹۱۴) از استان وان ارسال شده، گزارش شده است که آنها دو تبعه عثمانی و یازده سرباز آذربایجانی را که به نفع دولت عثمانی در ارومیه فعالیت می‌کردند، اعدام کرده‌اند و درخواست شده که برای جلوگیری از ظلمی که روس‌ها بر مسلمانان و اتباع عثمانی ساکن در منطقه اعمال می‌کنند، اقدام شود (BOA. DH. EUM. ۲. ۳۴).

روس‌ها به این بسنده نکرده، دست به کارهایی زدند که حتی انتقاد انگلیسی‌ها را نیز برانگیخت. طبق گزارش‌های اطلاعاتی بریتانیا، کنسولگری‌های روسیه شروع به جمع‌آوری مالیات از جمعیت مسلمان در آذربایجان جنوبی کرده بودند. اما به دلیل

واکنش شدید، از این عمل عقب‌نشینی کردند (BOA. HR. SFR. ۴). (۱۰۷/۸۷۷). علاوه بر این، روس‌ها در حال انجام عملیات شناسایی برای ساخت خط آهن از تبریز به ارومیه و ساوج بولاغ و از ساوج بولاغ به بانه و سنه (سندج/مترجم) بودند (BOA. DH. KMS. ۳۷/۳). این وضعیت هم متحدان انگلیسی آنها و هم دولت ایران را نگران می‌کرد.

قطعاً دلایلی برای آزادی رفت و آمد روس‌ها در آذربایجان جنوبی وجود داشت. علاوه بر سکوت دولت مرکزی ایران، مردم محلی نیز نقش مهمی ایفا کردند. اگر هم به نظر می‌رسید مردم ضد روس هستند، برخی نیز از روس‌ها حمایت می‌کردند. یکی از این نمونه‌ها، تلگرافی است که سرکنسول ارومیه در تاریخ ۱۶ تا ۲۳ مارس ۱۹۱۴ به وزارت امور خارجه ارسال کرده است. سرکنسول گزارش می‌دهد که بیگلریگ تبریز به عنوان قاضی ارومیه منصوب شده است. سرکنسول درخواست می‌کند که فرد منصوب شده توسط وزارت امور خارجه جایگزین شود زیرا او جوان، ضعیف و علاوه بر این، طرفدار روسیه است (BOA, DH. KMS. ۱۶/۱۸). یکی دیگر از حامیان مهم روسیه، قاضی تبریز بود. وی در اعلامیه‌ای اعلام کرد که برخی از خانواده‌ها در فعالیت‌های ضد روسی مشارکت دارند و در صورت ثبوت، آن‌ها را با خاک یکسان خواهند شد (BOA. DH. EUM. EMN. ۳۵/۱۱۶). علاوه بر این، طبق گزارش کنسول ارومیه در ۲۲ ژوئیه ۱۹۱۴، مردم ارومیه از روسیه درخواست تحت حمایت بودن کرده بودند و کنسول روسیه این درخواست را پذیرفته بود (BOA. DH. EUM. EMN. ۲ BOA. DH. EUM. EMN. ۲). به طور خلاصه، روس‌ها از همه اقشار جامعه طرفدار پیدا کردند و اقتدار خود را در منطقه تقویت می‌کردند.

رفت و آمد آزادانه روس‌ها در منطقه، مطبوعات عثمانی را نیز نگران کرده بود، و آنها مرتباً در مورد ناآرامی‌های ایجاد شده توسط سربازان روسی خبر می‌دادند. مطبوعات این رفت و آمد آزادانه روس‌ها را به ماهیت طرفدار روسیه برخی از مقامات برجسته آنجا نسبت می‌دادند. طبق گزارش مطبوعات، والی وقت آذربایجان جنوبی با

روس‌ها همکاری می‌کرد و مردم خود را سرکوب می‌کرد تا خود را نزد روس‌ها محبوب کند. والی مورد بحث صمد خان بود. در واقع هم، صمد خان مخفیانه در تبریز و سایر ولایات آذربایجان موضع طرفدار روسیه اتخاذ کرده و به مردم را ظلم می‌کرد و حتی روزنامه‌های تهران مقالاتی در شکایت از این موضوع منتشر کردند. طبق این گزارش، صمد خان یکی از اهالی را به دار آویخته و نه تنها این، بلکه مردم تبریز را تحت فشار قرار داد تا از ورود آنها به مجلس ایران جلوگیری کنند (مجموعه اسلام ۱۳۳۰: ۱۹۱۴: ۳۰).

دولت ایران، سکوت نکرد، صمد خان والی را برکنار کرد. پس از برکناری صمد خان، ولیعهد عباس میرزا به عنوان والی آذربایجان جنوبی منصوب شد. صمد خان نیز به نوبه خود تحت حفاظت روس‌ها، آذربایجان جنوبی را ترک کرد. روس‌ها از برکناری صمد خان از والیگری آذربایجان توسط دولت ایران عمیقاً آشفته شدند. در نتیجه، فشار خود را بر مردم محلی و اتباع خارجی در منطقه افزایش دادند. در همین حال، یک شهروند روس به کنسول آلمان در آذربایجان حمله کرد، اما این حمله ناموفق بود. کنسول آلمان که از این حمله به شدت آشفته شده بود، با پناه بردن به کنسولگری آمریکا توانست جان خود را نجات دهد. همراه با این، روس‌ها به آزار و اذیت خود ادامه دادند و با پایین کشیدن پرچم‌های آلمان و اتریش در ارومیه، به تحریکات خود ادامه دادند. این وضعیت نه تنها در میان مردم آذربایجان جنوبی نفرت شدیدی نسبت به روس‌ها ایجاد کرد، بلکه همدردی شدیدی را با کشورهای آلمان و اتریش نیز برانگیخت (۲۳ İkdām, ۲۳ Teşrin-i Evvel, ۱۹۱۴ October).

به دلیل ناآرامی در آذربایجان، جان و مال اتباع عثمانی ساکن در منطقه نیز در معرض خطر بود. با واسطه دولت عثمانی از دولت ایران درخواست کمک شد (BOA, BEO. ۳۲۱۳۷/۴۲۹۲). اما دولت ایران در برابر این اقدامات روسیه ناتوان و فاقد قدرت نظامی برای مداخله بود. تنها نیروی مفید، تیپ قزاق بود که توسط روس‌ها فرماندهی و توسط افسران سوئدی آموزش دیده بود. شاه تازه به تخت نشسته نیز هیچ

نفوذی نداشت. هرج و مرج در کشور بیداد می کرد. این وضعیت، محیط مطلوب را برای روس ها ایجاد میکرد (BOA. DH. EUM. ۲, ۱۳/۱nd Branch.).

همزمان با این وقایع، اخباری مبنی بر شروع عقب نشینی نیروهای روسی در مناطق خوی و ارومیه به سمت قفقاز رسید. اما خیلی زود مشخص شد که گزارش های مربوط به عقب نشینی روسیه نادرست بوده و حتی روس ها در حال جمع آوری نیرو به سمت هم آذربایجان جنوبی و هم مرز عثمانی بوده اند. گزارش های مربوط به عقب نشینی روسیه از منطقه، بیانیه ای گمراه کننده بود، زیرا کنسول آلمان در تبریز طی تلگرافی به سفارت آلمان در تهران ارسال کرد اظهار میداشت که روس ها در حال استقرار نیرو در آذربایجان جنوبی و هم در مرز عثمانی هستند (BOA. DH. EUM. ۲, ۱۳/۱nd Branch.). روس ها که به این ترتیب در منطقه تجمع کرده بودند، ارتباط بین خوی و سلماس را کاملاً قطع کردند (BOA. DH. EUM. ۲, ۱۵/۱Branch.). و در کرمانشاه، حدود ۶۰۰ سرباز روس در باغ های متعلق به مردم محلی در خارج از شهر مستقر شدند و خساراتی به بار آوردند (BOA. DH. EUM. ۲, ۴۸/۱nd Branch.). اینگونه استقرار روس ها در منطقه، نگرانی های امپراتوری عثمانی را افزایش دادند، زیرا روس ها که اکنون فرصت عمل به دلخواه خود را داشتند، می توانستند به زودی موصل را تهدید کنند.

حکومت ایران با پیش بینی ورود نیروهای عثمانی به منطقه در پاسخ به حاکمیت نامحدود روس ها در آذربایجان جنوبی، اقداماتی را آغاز کرد. وزیر امور خارجه دولت ایران، علاء السلطنه، در تاریخ ۱۶ اکتبر ۱۹۱۴ اولتیماتومی به وزیر امور خارجه روسیه نوشت. آقای ودنسکی، سفیر روسیه در ارومیه از والی درخواست خلع سلاح اتباع عثمانی و کنسول منطقه نموده، و اعلام کرده است در صورت عدم اجابت این خواسته ها، سربازان روسی به زور متوسل خواهند شد. وزیر امور خارجه ایران در پاسخ، اینگونه اقدام علیه یک کنسول خارجی را در یک کشور بی طرف، بی ملاحظگی اعلام کرد. او همچنین اظهار داشت که اگر اتباع مسلح عثمانی در منطقه نظم عمومی

را مختل کنند، وظیفه کنسول عثمانی و والی است که آنها را خلع سلاح کنند (Gaunt ۲۰۰۹: ۳۹; Çam ۲۰۱۶: ۷۰). بنابراین، به ودنسکی هشدار داده شد که از تکرار چنین حوادثی جلوگیری شود. با این حال، این هشدارها نتیجه‌ای نداشت.

فشار بعدی روسیه بر خارجی‌ها، امپراتوری عثمانی را مجبور به اقدام کرد. در نتیجه فشار ایران و روسیه، تمام شهروندان آلمانی و اتریشی در ارومیه، و همچنین در تبریز و سایر ولایت‌های آذربایجان جنوبی، تحت حمایت عثمانی (BOA. HR. SYS. قرار گرفتند (۱۱ اکتبر ۱۹۱۴). (۲۶/۲۳۳۸)

اما این کار واکنش روسیه را برانگیخت و سفیر روسیه در تهران به سفیر عثمانی اطلاع داد که قرار دادن شهروندان آلمانی و اتریشی تحت حمایت عثمانی، روسیه را تحریک می‌کند و خواستار پایان دادن به این وضعیت شد. در پاسخ، سفیر عثمانی در تهران گفت که اتباع آلمانی و اتریشی در سرزمین‌های ایران تحت ظلم کنسول‌ها و افسران روسی قرار دارند و این امر قطعاً باید متوقف شود و اگر این امر متوقف شود، حمایت عثمانی نیز در آذربایجان جنوبی انجام نخواهد شد (۲۹ اکتبر ۱۹۱۴). (BOA. HR. SYS. ۱/۲۱۱۹).

علیرغم اعلام بی‌طرفی ایران، نیروهای روسی در آذربایجان جنوبی مرز عثمانی را نیز تهدید می‌کردند. در ۳۱ اکتبر ۱۹۱۴، علاءالسلطنه، وزیر امور خارجه ایران، خطاب به کریستوویتزه، سفیر روسیه خواستار تخلیه نیروهای روسی از خاک ایران شد. وی در ادامه اظهار داشت که نیروهای عثمانی شرط رعایت بی‌طرفی را تخلیه نیروهای روسی از خاک ایران قرار داده‌اند. امتناع روس‌ها از پذیرش این درخواست در ۵ نوامبر ۱۹۱۴ به وزارت امور خارجه ایران ابلاغ شد (Sarisaman ۲۰۰۲: ۱۰۷).

علیرغم تمام تلاش‌های دیپلماتیک ایران، روس‌ها همچنان در یک کشور مستقل و بی‌طرف به میل خود عمل می‌کردند. تمام تلاش‌های علاءالسلطنه، وزیر امور

خارجه، با شکست مواجه شد و سربازان روسی به زور وارد کنسولگری عثمانی در تبریز شدند. روس‌ها کنسول‌های عثمانی و اتریش را دستگیر و بعداً مهرها و اسناد کنسولگری را مصادره کردند. کنسول آلمان، که از قبل از وضعیت مطلع شده بود، به کنسولگری ایالات متحده پناه برد. علاوه بر این، روس‌ها نه تنها اتباع خارجی را دستگیر کردند، بلکه دستگیر شدگان را اعدام کردند. طبق تلگراف ارسالی وزارت امور خارجه ایران به وزیر مختار ایران در پتروگراد، ۱۰ شهروند آلمانی و اتریشی ساکن شهر ارومیه توسط روس‌ها اعدام، ۱۲ روستا با ۱۵۰۰ خانوار به آتش کشیده شده، شهروندان عثمانی محاصره و خطوط تلگراف آسیب دیده و هیچ اطلاعی از سرنوشت ترک‌ها در دست نبود. علاوه بر این، یک کارخانه آلمانی فرش در آذربایجان جنوبی توسط روس‌ها تصرف شده بود (Gaunt ۲۰۰۹: ۴۷، ۶۶-۶۷). همراه با این، در ۱۴ نوامبر ۱۹۱۴، روس‌ها به طور مشابه نجاتی بیگ، کنسول عثمانی در ارومیه را دستگیر و پنج نفر دیگر را که در آنجا حضور داشتند، کشتند. برای بررسی حقیقت این حوادث، صدراعظم سعید حلیم پاشا از سفیر عاصم بیگ در تهران اطلاعاتی درخواست کرد و در صورت صحت این ماجرا، او می‌بایست از دولت ایران می‌خواست که این حملات را به شدت محکوم کرده و اقداماتی را برای جلوگیری از تکرار آنها انجام دهد. هنگامی که حقیقت این حملات آشکار شد، وزارت امور خارجه یادداشتی به سفارت ایتالیا، نماینده روسیه در استانبول، ارسال کرد. در این یادداشت، این اعمال را که علیه مردم غیرمسلح و بی‌دفاع در خاک دولت بی‌طرف انجام داده‌اند، نفرت‌انگیز توصیف و به این حادثه اعتراض شده و اعلام شد که در صورت تداوم حوادث مشابه، شهروندان روسی ساکن در خاک عثمانی نیز با همین رفتار مواجه خواهند شد (BOA. HR. SYS. ۱۲/۲۳۳۷).

پس از اشغال تبریز در اوایل نوامبر ۱۹۱۴، روس‌ها کنسول‌های آلمان، اتریش-مجارستان و عثمانی را دستگیر کردند. آنها همچنین کنسول ترک در ارومیه را از شهر اخراج کردند (Kasimov ۲۰۰۰: ۱۳۴). با وجود تمام تلاش‌های دیپلماتیک

ایران، روس‌ها به انجام آنچه می‌خواستند ادامه دادند. آنها به ویژه فشار خود را بر دیپلمات‌های خارجی در کشور ادامه دادند. در ۱۷ نوامبر ۱۹۱۴، یک واحد ۳۰۰ نفره از قزاق‌های روسی وارد کنسولگری عثمانی در خوی شدند، ساختمان را غارت کردند و تلاش کردند کلیدهای تلگراف‌های رمزگذاری شده را از کنسولگری به دست آورند. علاوه بر این، روس‌ها عاطف بیگ، سرکنسول عثمانی در تبریز، مظفر بیگ، قاضی کنسولگری و کنسول اتریش در تبریز را دستگیر و آنها را به تفلیس تبعید کردند (Sarisaman ۲۰۰۲: ۱۷). لیتن، کنسول آلمان، به کنسولگری ایالات متحده پناهنده شد. فعالیت‌های او متوقف شد. از آن به بعد، روس‌ها آلمانی‌ها را با دقت بیشتری زیر نظر گرفتند.

به گفته کنسول روسیه، اورلوف، دلایل متعددی برای افزایش فشار روسیه وجود داشت. اورلوف اظهار داشته که آلمانی‌ها نظم زندگی فارس‌ها را مختل می‌کنند و تنها ضامن بقای آنها روس‌ها هستند. روس‌ها همچنین ادعا کردند که کنسولگری ترک از سلاح‌های ساخت آلمان استفاده می‌کند. علاوه بر این، آنها معتقد بودند که آلمانی‌ها مسیرهای زیرزمینی از کارخانه نخ‌ریسی که در سال ۱۹۱۰ تأسیس کرده بودند تا انبار سلاح‌های روسیه ایجاد کرده‌اند و می‌توانند از این مسیرها برای منفجر کردن کارخانه‌های سلاح روسیه و ایجاد درگیری بین روسیه و ایران استفاده کنند (Kasimov ۲۰۰۰: ۱۳۴). در نتیجه، روسیه فعالیت‌های این کنسول‌ها را به عنوان تهدیدی بر علیه خود در آذربایجان جنوبی و ارومیه می‌دید. علاوه بر این، طبق گزارش‌ها، کنسول روسیه، موسیو اورلوف، شخصاً از طریق توافق با مقامات بلژیکی که به عنوان مشاوران مالی ایران فعالیت می‌کردند، شروع به جمع‌آوری مالیات در آذربایجان جنوبی کرده بود (Sarisaman ۲۰۰۲: ۱۷).

به گفته کنسول روسیه، اورلوف، دلایل متعددی برای افزایش فشار روسیه وجود داشت. اورلوف اظهار داشت که آلمانی‌ها نظم زندگی فارس‌ها را مختل می‌کنند و تنها ضامن بقای آنها روس‌ها هستند. روس‌ها همچنین ادعا کردند که کنسولگری ترکیه از

سلاح‌های ساخت آلمان استفاده می‌کند. علاوه بر این، آنها معتقد بودند که آلمانی‌ها مسیرهای زیرزمینی از کارخانه نخریسی که در سال ۱۹۱۰ تأسیس کرده بودند تا انبار سلاح‌های روسیه ایجاد کرده‌اند و می‌توانند از این مسیرها برای منفجر کردن کارخانه‌های سلاح روسیه و ایجاد درگیری بین روسیه و ایران استفاده کنند (Kasimov ۲۰۰۰: ۱۳۴). در نتیجه، روسیه فعالیت‌های این کنسول‌ها را به عنوان تهدیدی در آذربایجان جنوبی و ارومیه می‌دید. علاوه بر این، طبق گزارش‌ها، کنسول روسیه، موسیو اورلوف، شخصاً از طریق توافق با مقامات بلژیکی که به عنوان مشاوران مالی ایران فعالیت می‌کردند، شروع به جمع‌آوری مالیات در آذربایجان جنوبی کرده بود (Sarisman ۲۰۰۲: ۱۷). در پاسخ به نامه اعتراضی که عاصم بیگ، سفیر عثمانی در تهران در مورد وقایع ایجاد شده توسط روسیه در منطقه و حمله سربازان روسی به کنسولگری عثمانی در تبریز دریافت کرد، اظهار می‌شد که ایران بی‌طرف است و نمی‌توان آن را مسئول وقایعی دانست که روسیه در منطقه ایجاد کرده است (Gaunt ۲۰۰۹: ۶۹). در پاسخ، مردم محلی بسیج شدند. تظاهرات ضد روسی در شهرهایی مانند تبریز، ارومیه و سلماس برگزار شد (BOA. HR. SFR. (20)، ۱۱۹/۹۹) و مشخص بود که نفرت عمیقی در بین مردم علیه حاکمان آذربایجانی طرفدار روسیه در حال شکل‌گیری است.

پس از اشغال تبریز توسط روسیه، جمعیت مسیحی که پیش از این شروع به مهاجرت از شهر کرده بودند، مهاجرت خود را متوقف کردند. حتی مسیحیان ساکن مراغه نیز شروع به مهاجرت به تبریز کردند. علاوه بر این، روس‌ها در حال بررسی انتقال بسیاری از مؤسسات به تبریز بودند. به گفته ارمنی‌ها، اشغال تبریز توسط روسیه صلح را برای آذربایجان جنوبی به ارمغان آورده بود (Kasimov ۲۰۰۰: ۱۳۴). اما اشغال تبریز توسط روسیه، مقدمات حرکت ارتش عثمانی به منطقه را تسریع کرد.

۱.۴. روابط روسیه با اقلیت‌های مسلمان و غیرمسلمان در آذربایجان

جنوبی

۱.۴.۱. مبارزه عشایر کرد علیه اشغال روسیه در آذربایجان جنوبی

قبلاً گفته شد که روس‌ها حتی قبل از شروع جنگ با برخی از عشایر کرد روابطی برقرار کرده بودند. با شروع جنگ جهانی اول، روس‌ها این فعالیت‌ها را تشدید کردند. سفیر تهران، عاصم بیگ، از طریق تلگراف به وزارت امور خارجه گزارش داد که کنسولگری‌های روسیه در آذربایجان جنوبی در حال انجام فعالیت‌های مخفی در میان کردها در مناطق نزدیک مرز عثمانی هستند. تلگراف‌های مقامات روسی، درستی اظهارات عاصم بیگ را تأیید می‌کردند. لازاریف اظهار میداشت که «وزارت جنگ قفقاز در روزهای اولیه جنگ، ۲۵۰۰۰ قبضه سلاح، ۱۲ میلیون فشنگ و ۲۵۰۰۰ روبل برای قیام کردها، ارمنی‌ها و نسطوری‌ها اختصاص داده است». از جمله سران عشایر کردی که روسیه با آنها همکاری می‌کرد، شیخ بارزان و اسماعیل سیمکو، رئیس عشیره شیکاک بودند (Avşarlı ۲۰۰۵: ۷۶). علاوه بر این، برخی دیگر از عشایر کرد نیز به پیشنهادات همکاری روسیه پاسخ مثبت دادند. ورونتسوف-داشکوف در تلگرافی به تاریخ ۲۴ آگوست ۱۹۱۴، خطاب به وزیر امور خارجه روسیه، اس. دی. سازانووا، اظهار داشت که گروه‌های کرد و ارمنی، به همراه گروه‌های مختلف دیگر، به او پیشنهادهایی داده‌اند و کردها و نسطوری‌ها خود را موظف به کمک به روس‌ها در مبارزه‌شان علیه عثمانی‌ها می‌دانند. ورونتسوف-داشکوف اظهار داشت که این پیشنهادهای را با احتیاط بررسی می‌کند و قصد دارد فعلاً اقدامات مقدماتی را انجام داده، فرصت‌هایی را برای ظهور گروه‌های متخاصم با ترک‌ها ایجاد کند و پس از شروع جنگ با ترک‌ها از این اقدامات بهره‌برداری کند. بر این اساس، او از اس. دی.

سازانوف درخواست کرد که ۲۵۰۰۰ تفنگ و ۱۲ میلیون روبل در اختیار او قرار دهد.
(Kasimov ۲۰۰۰: ۱۲۷)

همکاری روس‌ها با برخی از عشایر کرد منطقه (شیخ بارزان، سیمکو، عبدالرزاق و غیره)، برهم زدن نظم عمومی در آذربایجان جنوبی و در امتداد مرز عثمانی و قتل عام جمعیت مسلمان، ورود نیروهای عثمانی به منطقه را توجیه می‌کرد. علاوه بر این، امپراتوری عثمانی هنوز رسماً وارد جنگ نشده بود. بنابراین، و. او. فون کلم نیز به قتل عام‌های ایجاد شده توسط روس‌ها در مرز عثمانی واکنش نشان داد. کلم در تلگراف خود به تاریخ ۹ آگوست ۱۹۱۴ که از طرف کوروستوویچ، نماینده دیپلماتیک شان در تهران به کنسول‌های تبریز، خوی، ساوج بولاغ، ارومیه و اردبیل ارسال شده بود، اظهار می‌داشت: «ما به اخراج ارتش‌هایمان از ایران اعتراض کرده بودیم. مسلح کردن ارمنی‌ها و کردها و همچنین فرستادن شیخ بارزان و عبدالرزاق به مرزهای ترکیه، در صورت بدتر شدن اوضاع برای ما مفید خواهد بود. با این حال، ما معتقدیم که هنوز زمان هیچ‌گونه اقدامی از طرف آنها فرا نرسیده است. وقتی ترک‌ها علیه ما مسلح می‌شوند، باید همه چیز آماده باشد.» (Kasimov ۲۰۰۰: ۱۲۷)

در این تلگراف، کلم قتل عام‌های انجام یافته از سوی کردها و ارمنی‌های مسلح را تأیید می‌کرد. علاوه بر این، او استدلال می‌کرد که هنوز زمان اجرا فرا نرسیده است زیرا ترک‌ها هنوز خود را علیه روس‌ها مسلح نکرده‌اند.

برخی از عشایر کرد در منطقه که همکاری با روس‌ها را پذیرفتند، اقتدار روسیه در آذربایجان را تقویت نموده و امکان فعالیت آزادانه‌تر روس‌ها در منطقه را فراهم کردند. در مقابل، عشایر کردی وجود داشتند که از حرکتهای خودسرانه روس‌ها در منطقه نگران بودند. این عشایر کرد معتقد بودند که روس‌ها در حال ویران کردن سرزمین‌شان هستند و مدیران محلی آذربایجان جنوبی نیز در آن دست دارند (BOA. SFR. ۲۰ HR. (۴۲/۱۲۱)). در سپتامبر ۱۹۱۴، روس‌ها شروع به حمله به باراندوز و ترگور کردند و پیشروی کرده و به کردها حمله نمودند. اما روس‌ها قادر به مقاومت

در برابر کردها نبوده، شکست خوردند و به سمت ارومیه فرار کردند. در آنجا، منسویین عشیرت زرزا را که در برابر آنها مقاومت کرده بودند، زندانی کردند (20/2nd Branch. 2BOA. DH. EUM.). بعدها، روس‌ها با عشیره کرد قارداری^{۱۴} رو در رو شدند که منجر به درگیری‌های شدیدی شد. در اکتبر ۱۹۱۴، در درگیری بین قارداری‌ها و روس‌ها که قصد حمله به مرز در محلی با سه ساعت فاصله از ایران را داشتند، یک افسر و بیست سرباز روس کشته شدند. علاوه بر این، عشیره قارداری شیخ بارزان را که در کنار روس‌ها علیه نیروهای عثمانی می‌جنگید، در نزدیکی مرز عثمانی-ایران اسیر کرد و او و پنج نفر از همراهانش را به نیروهای عثمانی تحویل داد (İkdam ۲۷ سپتامبر ۱۳۳۰) - ۱۰ اکتبر ۱۹۱۴).

روس‌ها که در مقابل کردها به چالش کشیده شده بودند، اقداماتی را علیه این عشایر کرد که میدان عملیات آنها را در منطقه محدود می‌کردند، آغاز کردند. بنابراین، در ۵ اکتبر ۱۹۱۴، آنها با ۱۰۰۰ سواره نظام قزاق، ۶ توپ و ۸۰ سواره نظام و پیاده نظام ایرانی، با هدف نابودی عشایر کرد که همراه قارداری‌ها می‌جنگیدند وارد ترگور شدند. اما نیروهای روسی با مقاومت غیرمنتظره‌ای روبرو شدند. کردها در آنجا شکست بزرگی به روس‌ها دادند و منطقه موانا/موانه را محاصره کردند. در این درگیری، ۵۰ سرباز روسی کشته، سه زندانی به اسارت و دو توپ به غنیمت درآمدند. همچنین کنسول روسیه و سرهنگ ستاد کل خانواده‌های خود را به تبریز فرستادند و حتی گزارش شد که قاضی ایرانی نیز خانواده خود را فرستاده است. در همین حین، نسطوریان، طرفدار روس‌ها که از کردها فرار کرده بودند، وارد ارومیه شدند. در پاسخ به این مقاومت کردها، روس‌ها دوباره با نزدیک به هزار سواره نظام قزاق شروع به پیشروی به سمت منطقه ترگور کردند. با این حال، هنوز اعتقاد بر این بود که اگر

^{۱۴} عشیره قارداری (یا قارداری)، یکی از تیره‌های بزرگ ایل گُرد شکاک است که عمدتاً در مناطق مرزی ایران و ترکیه (به‌ویژه در استان‌های آذربایجان غربی ایران و وان و حکاری ترکیه) زندگی می‌کنند. / مترجم

روس‌ها پشتیبانی نشوند، در برابر کردها شکست خواهند خورد و در صورت عقب‌نشینی به مردم محلی آسیب خواهند رساند. این مقاومت کردها روس‌ها را بسیار غافلگیر کرد (BOA, BEO. ۱۵/۲) و این سوءظن را برانگیخت که نیروهای دیگری از کردها حمایت می‌کنند.

با این حال، روس‌ها پس از این شکست‌ها در برابر کردها تسلیم نشدند و اقدامات خود را از سر گرفتند. تلگرافی از کارگزار^{۱۵} تبریز به وزارت امور خارجه دولت ایران در ۱۹ اکتبر ۱۹۱۴، حاکی از آن بود که قزاق‌های روسی با دو توپ برای تنبیه کردها به سمت موآنا پیشروی کرده‌اند. پس از نبرد در طول روز، آنها به انهر، در یک فرسنگی شهر، حمله نمودند. در حالی که برخی گزارش‌ها ادعا می‌کردند که کردها با از دست دادن ۶۰ نفر شکست خورده‌اند، برخی دیگر گزارش دادند که کردها پیروز شده و دو توپ روسی را به غنیمت گرفته‌اند. روس‌ها مردمی را هم که در روستاها پناه گرفته بودند، بمباران کردند. تلگراف دیگری به تاریخ ۱۰ اکتبر ۱۹۱۴ بیان می‌کرد که نتیجه این لشکرکشی مشخص نیست، اما اجساد ۹ تبعه روس که گمان می‌رود افسر باشند، به شهر آورده شده است. همچنین بیان شده بود که سرنوشت پیروز یا بازنده، در این درگیری نامشخص است. همچنین بیان شده بود که آرامنه به دلیل این وقایع در ترس زیادی سر می‌برند. علاوه بر تبریز، در ارومیه نیز، تلگرافی که به تاریخ ۱۰ اکتبر از کارگزاری خوی به وزارت امور خارجه دولت ایران ارسال شده بود، گزارش می‌داد که درگیری‌هایی نیز بین کردها و اسماعیل آقا در جریان است و مردم محلی از این وضعیت رنج می‌برند. اینگونه تحلیل می‌شد که چنین حوادثی مقدمه‌ای برای درگیری‌های بزرگتر در آینده باشد (Gaunt ۲۰۰۹: ۳۵).

روس‌ها در پی انتقام از عشیره قارداری که در برابر آنها مقاومت کرده بودند، در ۱۵ اکتبر ۱۹۱۴ بار دیگر به منطقه صومای که محل سکونت عشیرت قارداری بود،

^{۱۵} نماینده محلی دولت تهران در امور خارجیان

حمله کرده و این منطقه را محاصره نمودند. روس‌ها که به روی این منطقه آتش توپ گشوده بودند، با سرنیزه به روستاهای اطراف حمله کردند و بسیاری از جمله زنان و کودکان را قتل عام کردند. این موضع تهاجمی روس‌ها، عشایر دیگر را تحریک کرد و درگیری بین روس‌ها و کردها در نزدیکی موانه در گرفت. روس‌ها در طول این درگیری مجبور به فرار شدند و عشایر، روس‌ها را تا اطراف ارومیه تعقیب کردند. اما یک گروه قوی روسی که از خوی برای کمک به روس‌ها رسیده بود، عشایر را مجبور به عقب‌نشینی کرد. اهالی مسلمان در معرض تجاوز روسیه، شروع به مهاجرت به سمت مرز عثمانی کردند. عشایر مسلح برای محافظت از خود و ناموس شان به جنگ با روس‌ها ادامه دادند (BOA. DH. EUM. ۳۴/۲ BOA. BEO. Şb. ۲/; ۳۴/۲). در همین حال، روس‌ها کسانی را که علیه آنها می‌جنگیدند یا با کردها همکاری می‌کردند، به شدت مجازات می‌کردند. آنها پنج چهره برجسته از روستای بالولان^{۱۶} در ارومیه، سه کشاورز و دو فرد تبار را که قبلاً دستگیر شده بودند اعدام کردند. ادعا می‌شد برخی از این افراد اعدام شده، کردها را راهنمایی کرده، تجهیزات در اختیار آنها قرار داده و با آنها همکاری کرده بودند (Gaunt ۲۰۰۹: ۳۵).

همزمان با این وقایع در آذربایجان جنوبی، دولت ایران برای رسیدگی به ناآرامی‌های ایجاد شده به سبب اقدامات روس‌ها، اقدامات سیاسی انجام می‌داد. درخواست تخلیه خاک دولت ایران از روس‌ها، پیوسته توسط روس‌ها رد می‌شد. کوروستووتز، وزیر مختار روسیه، چنین حوادث نگران‌کننده‌ای را که توسط عشایر کرد ایجاد شده بود و فقدان نیروی مسلح دولت ایران در این استان را دستاویز عدم خروج نیروهای روسی از آذربایجان قرار می‌داد. کوروستووتز همچنین استدلال می‌کرد که روسیه و سایر کشورهای خارجی تنها قدرت‌هایی هستند که امنیت مردم را تضمین

^{۱۶} روستایی در منطقه برادوست. (روستای بالولان در دهستان ترگور یکی از دهستانهای

بخش سیلوانا ارومیه قرار دارد. / مترجم)

می‌کنند و فقدان نیروی مسلح دولت ایران در آذربایجان به این معنی بود که فرمان دولت در ایالت خارج از کنترل آن است (BOA, DH. EUM. ۳. ۵۵/۲۰).

این وقایع که به سبب اقدامات روس‌ها آغاز شده بود، تأثیر عمیقی در منطقه داشت و باعث شد چندین عشیره کرد دیگر علیه روس‌ها متحد شوند. با ادامه درگیری‌ها بین کردها و روس‌ها، امیر حشمت، یکی دیگر از رهبران عشایر کرد، به کمک کردها آمد. امیر حشمت ضمن پیشروی نیروهایش به سمت ارومیه، اعلامیه‌ای به کنسولگری‌های عثمانی و روسیه و افراد سرشناس محلی فرستاد و خواستار تخلیه ارومیه توسط روس‌ها شد (BOA. HR. SFR. ۲۰ (۴۷/۱۲۱)). اما روس‌ها این اعلامیه را جدی نگرفتند. در نتیجه، امیر حشمت در ارومیه با روس‌ها مقابله کرد، اما شکست خورده و عقب‌نشینی کرد. روس‌ها پس از به دست گرفتن کامل ارومیه، فشار خود را بر مردم افزایش دادند. آنها شروع به دستگیری شورشیان بر علیه آنها نموده، و چوبه‌های دار برای اعدام برپا کردند. ده کرد که در آنجا اسیر شده بودند، قرار بود اعدام شوند. علاوه بر این، کنسول عثمانی در ارومیه و کارکنانش نیز در خطر بودند. روس‌ها کارمندان کنسولگری را که بیرون می‌آمدند دستگیر می‌کردند. حاکم ارومیه چهار مرد مسلح را برای حفظ امنیت کنسول و کارکنان عثمانی به کنسولگری فرستاد، اما کنسول این پیشنهاد را رد کرد (BOA, HR. SFR. ۲۰ (۶۹/۱۲۱)). علاوه بر این، روس‌ها و حامیان نسطوری آنها شروع به غارت و سپس آتش زدن برخی از روستاهای اطراف ارومیه کردند. آنها تلاش کردند کالاهای غارت شده را در بازار ارومیه بفروشند. دهقانان تبعه عثمانی که از این وقایع جان سالم به در بردند، به کنسولگری عثمانی پناه بردند (BOA, HR. SYS. ۲/۲۳۳۷).

همانطوریکه گفته شد، روس‌ها از مقاومت چشمگیر کردها غافلگیر شده و مشکوک بودند که آنها توسط نیروهای دیگر پشتیبانی می‌شوند. در اواسط اکتبر ۱۹۱۴، در درگیری بین روس‌ها و کردها در نزدیکی کلیسای ارتدکس واقع در بالای کوه در روستای چارباش، نزدیک ارومیه، در میان نفرات کشته شده کرد، یک افسر با

لباس نظامی عثمانی و هفت سرباز عادی وجود داشت. اسناد و اطلاعات به دست آمده از اجساد کشته شدگان، اطلاعاتی در مورد هویت آنها ارائه میداد. طبق این اطلاعات، یکی از هفت جسد به عنوان یک چرکس به نام "عمر ذکریاوغلو" متعلق به گردان هفتم، گروهان سوم، ارتش سوم، اهل بیتلیس شناسایی شد. او همچنین فشنگ‌های ماوزر ساخت کارخانه کارلسروهه آلمان و نامه‌ای خطاب به بحری افندی، افسر چرکس از گروهان نهم در مرز قره کلیسا در ارزروم، را حمل می‌کرد. سرباز دیگر کشته شده عبدالله ذکریاوغلو بود. او نیز چرکس و گروهبانی از بیتلیس و متعلق به گردان اول، گروهان سوم، ارتش سوم بود. وی فهرستی از اسامی ۱۲ سرباز تحت فرماندهی خود به همراه تکه کاغذی که جزئیات ساعات کاری آنها را نشان می‌داد نیز، همراه داشت. یکی دیگر از آنها افسری به نام هاشم بود. او یک کد نظامی، یک نقشه جغرافیایی، یک نقشه و نامه‌ای از سربازی به نام حسن داشت که در آن جویای خبری از برادرش عبدالحمید بود که در جنگ کشته شده بود. از آنجا که هیچ چیزی روی چهار جسد دیگر پیدا نشد، شناسایی آنها ممکن نبود. روس‌ها این اسناد را به همراه کنسول روسیه، پالکونیک لیویندرویسکی، حاجی میرزا فتحعلی آقا، نصیرالاسلام، امیر افشار، راضی خان، دستیاران فرماندار و رهبران تجاری، بارون گریگور و گوشه آبجو، بررسی و آنها را ثبت کردند و با امضای علما، سعی کردند از طریق اعلامیه‌ها این موضوع را علنی کنند (Gaunt ۴۳-۴۲، ۴۸، ۵۵). به این ترتیب، روس‌ها سعی داشتند ثابت کنند که عثمانی‌ها پشت عشایر کرد هستند. سفارت بریتانیا، دولت ایران و مردم نیز شروع به سرزنش عثمانی‌ها برای این وقایع کردند. آنها ادعا داشتند که شواهد بیشتری در حمایت از سوی عثمانی‌ها از این حملات کردها دارند.

وقایع بین روس‌ها و کردها راه را برای ورود رسمی نیروهای عثمانی به آذربایجان جنوبی هموار کرد. راغب بیگ، کنسول ارومیه، درخواست کرد که ارتش عثمانی موقتاً به ارومیه اعزام شود، زیرا معتقد بود این وقایع که مسبب شان روس‌ها بوده اند، زمینه‌های مشروعی را برای حرکت به منطقه فراهم می‌کند (BOA, HR.

SYS. ۲/۲۳۳۷). محمد راغب بیگ بعداً به عنوان کنسول همدان منصوب شد.
(BOA, HR. SFR. ۲۰ (۲۳/۱۲۲).

سفیر عاصم بیگ به دولت عثمانی گزارش داد که اوضاع روز به روز رو به وخامت است و اظهار داشت که منطقه دچار هرج و مرج شده و مدیران محلی ایرانی سرسخت‌تر از روس‌ها هستند و به عنوان آلت دست روس‌ها عمل می‌کنند. او همچنین تأکید کرد که دولت ایران هیچ نفوذی بر مقامات محلی ندارد و دولت اسمی ایران به راحتی توسط روس‌ها مدیریت می‌شود و بنابراین نمی‌توان در این مورد به آن اعتماد کرد. عاصم بیگ معتقد بود که تمام مذاکرات با دولت ایران به دست روس‌ها و انگلیسی‌ها می‌رسد. او اظهار میداشت که تحریک عشایر کرد توسط عثمانی‌ها بی‌فایده خواهد بود مگر اینکه آنها با یک ارتش منظم تقویت شوند و در غیر اینصورت تقصیر قتل عام کردها بر دوش عثمانی‌ها خواهد افتاد. او می‌افزاید که اگر مداخله‌ای صورت نگیرد، سایر عشایر کرد که از حامیان عثمانی بودند، تحت تأثیر این وضعیت، دچار ناامیدی شده و در نهایت منجر به فلاکتهای بزرگتری می‌گردد (BOA. HR. SFR. ۲۰ (۴۹/۱۲۱).

عاصم بیگ معتقد بود که امپراتوری عثمانی نمی‌خواهد درگیر جنگ شود. اگر، بدون اطلاع او، کردها توسط مقامات عثمانی در مرز حمایت و تشویق به حمله به روس‌ها می‌شوند و عثمانی‌ها تمایلی به ورود به جنگ نداشته باشد، کردها با وضعیت فاجعه‌باری روبرو می‌شوند. اگر روس‌ها با نیروهای زیادی به این حملات کردها پاسخ می‌دادند، کردهای بی‌دفاع ممکن بود قتل عام شوند. در همین حال، روس‌ها نسطوریان و ارمنی‌های مسیحی منطقه را مسلح کرده و حکم اعدام کنسول عثمانی در ارومیه را صادر کرده بودند. کنسول که از ترس کشته شدن توسط نسطوریان در کنسولگری محبوس شده بود، نمی‌توانست آنجا را ترک کند. در این مرحله، عاصم بیگ از امپراتوری عثمانی خواست که سیاست خود را روشن کند و درخواست کرد که در صورت عدم ارائه پشتیبانی قابل توجه به کردهای ایران، به او و مقامات مرزی دستور

داده شود از هر گونه اقدام شبهه برانگیز خودداری کنند (BOA, HR.) SFR. ۲۰)
(۴۲/۱۲۱).

۱.۴.۲. همکاری روسیه با ارمنه و نسطوریان

پس از شروع جنگ، فعالیت‌های روسیه در منطقه محدود به عشایر کرد نبود. روس‌ها با «معاهده انگلیس و روسیه ۱۹۰۷» حضور خود را در آذربایجان جنوبی تقویت کردند. روس‌ها، به ویژه با تلاش برای تأثیرگذاری بر اقلیت‌های مسیحی در این منطقه، تلاش‌های زیادی برای تغییر مذهب نسطوریان به ارتدکس انجام دادند. طبق تلگرافی به تاریخ ۲۹ ژوئن ۱۹۱۴، یک مبلغ روسی به نام سرگنی، ۱۵۰۰۰ نسطوری ساکن ارومیه و مناطق اطراف آن را به کلیسای ارتدکس روسیه دعوت کرد. نسطوریان دعوت سرگنی را پذیرفتند و به طور دسته جمعی به کلیسای ارتدکس روسیه گرویدند. تلاش‌های سرگنی در قبال نسطوریان مورد تقدیر دولت روسیه قرار گرفت و به سرگنی پاداش داده شد و ۲ میلیون روبل برای ساخت یک کلیسای جامع بزرگ در ارومیه در اختیارش قرار گرفت (BOA. DH. SYS. ۳۹/۱۰۸). به این ترتیب، نسطوریان به طور دسته جمعی به ارتدکس گرویدند و تحت حمایت سیاسی روسیه قرار گرفتند. علاوه بر این، روس‌ها با تأسیس مدارس، پرورشگاه‌ها و فعالیت‌های انتشاراتی در منطقه، حضور خود را در میان نسطوریان ملموس‌تر کردند. علاوه بر این، روس‌ها که منابع مالی قابل توجهی داشتند، مبالغ هنگفتی را به رهبران دینی در ازای حمایت آنها پرداخت می‌کردند (Naby ۱۹۷۷: ۲۴۰). این امر باعث افزایش تمایل به روس‌ها در میان نسطوریان می‌شد.

در ازای کمک روسیه، نسطوریان که طرفدار روس‌ها بودند و در آستانه جنگ با آنها همکاری داشتند، جمعیت مسلمان طرفدار عثمانی را در آذربایجان جنوبی تحت فشار قرار میدادند. طبق تلگرافی که از کنسولگری ارومیه ارسال شده است، روس‌ها با حمایت نسطوریان، با انجام اقدامات تهاجمی، مردم روستای گوله‌گنی^{۱۷} را آزار و اذیت می‌کردند (BOA. DH. EUM. EMN. ۵۰/۱۱۰). به همین شکل، کردهای مسلمان که در روستاهای منطقه ترگور در کنار نسطوریان زندگی می‌کردند، توسط یک واحد روسی از روستاهای خود اخراج شدند. دام‌های کردهای اخراج شده توسط افسران روسی مصادره و بین نسطوریان توزیع شد. آنها همچنین مجبور شدند مالیات خود را به جای پرداخت به گمرک، به بانک روسیه بپردازند (BOA. DH. EUM. EMN. ۳۷/۱۱۵). چنین اقداماتی زمینه‌ساز سال‌ها درگیری بین کردها و نسطوریان شد و بعداً منجر به قیام‌های بزرگی در منطقه شد.

در آغاز جنگ، آقاپطروس، اسقف نسطوری، نیز تحریکاتی در منطقه علیه عثمانی‌ها می‌کرد. تلگرافی از ارومیه ارسال شده که نشان می‌دهد آقاپطروس اصالتاً اهل روستای چولم‌ریک و یک نسطوری بوده و به تدریج به روس‌ها روی آورده است. علاوه بر این، آقاپطروس نیز در تحریک کردها علیه عثمانی‌ها فعال بود و به فرار عبدالرزاق، رئیس عشیره کرد، کمک کرده است. او همچنین در گرویدن نزدیک به ۱۵۰۰۰ نسطوری در ارومیه و سلماس به مذهب ارتدکس نقش داشت. او نسطوری‌های عثمانی را نیز در مناطق شم‌دینان و چولم‌ریک به گرویدن به ارتدکس دعوت کرد. وی همچنین سعی در تحریک مارشیمون، اسقف نسطوری‌ها در چولم‌ریک، برای کمک به روس‌ها را علیه دولت عثمانی کند. به دلیل این فعالیت‌ها، از آقاپطروس نسطوری، این جاسوس و راهزن، خواسته شد که از منطقه خارج شود. (BOA.

^{۱۷} روستایی است از توابع بخش صومای برادوست و در شهرستان ارومیه استان

۴۴/۴۲ SFR. DH). اما آقاپطروس را نتوانستند از منطقه دور کنند و وی در طول جنگ به نفع روس‌ها به کار خود ادامه داد.

روس‌ها فعالیت‌های خود را در آذربایجان جنوبی عمدتاً از طریق کنسول‌های خود انجام می‌دادند. علاوه بر نسطوریان، ارمنی‌ها نیز با روس‌ها همکاری می‌کردند. کنسول روسیه در تبریز به ارمنی‌ها قول تأسیس یک «دولت ارمنی» را در ازای حمایت آنها داده بود. علاوه بر این، روس‌ها انواع تجهیزات نظامی را در اختیار آنها قرار میدادند. در تلگرافی که در اوت ۱۹۱۴ توسط سفارت تهران به معاونت فرماندهی کل ارسال شد، گزارش داده میشود که روس‌ها در حال توزیع سلاح بین ارمنی‌ها در ایران و قفقاز هستند. علاوه بر توزیع تجهیزات نظامی بین ارمنی‌های ساکن در مرزهای قفقاز و ایران، به آنها وعده خودمختاری در صورت کمک به روسیه داده شد (BOA. HR. SYS. ۳/۲۳۶۲). به این ترتیب روس‌ها، ارمنی‌ها و نسطوری‌های آذربایجان جنوبی را علیه امپراتوری عثمانی تحریک میکردند و سعی در به جنگ کشاندن امپراتوری عثمانی داشتند.

حکومت روس قصد داشت با مسلح کردن ارمنی‌ها و نسطوری‌هایی که از روس‌ها حمایت کرده بود، از آنها هم در ولایتهای آذربایجان جنوبی و هم در مناطق مرزی عثمانی استفاده کند. در تلگرافی که به تاریخ ۱۰ تا ۲۳ سپتامبر و. او. فون کلم ۱۹۱۴ به ام. گیرسه، سفیر روسیه در استانبول ارسال کرده، لزوم آمادگی به موقع شورش‌های ارمنی، نسطوری و کرد که در صورت جنگ با امپراتوری عثمانی قید شده است. او همچنین اظهار میدارد که دستجاتی که قرار است در آذربایجان جنوبی تشکیل شوند، به صورت پنهان از حکومت فارس و تحت نظارت نیروهای ما در آنجا در حال آمادگی هستند. او همچنین می‌گوید که در حال حاضر سلاح موجود است و در صورت نیاز داده خواهد شد. او اظهار میدارد که اعتبار برای نیازهای مالی نیز تأمین شده است و دستجات فقط منتظر دستور آنها هستند (Güneyli ۲۰۰۵: ۲۶-۲۵).

در چارچوب این برنامه‌ها، روس‌ها قصد داشتند در روزهای اول جنگ، دسته‌های ارمنی را تحت فرماندهی روسیه در ساری‌قامیش، اولتو، ایغدیر و کاغیزمان متشکل کنند. در داخل مرزهای آذربایجان جنوبی، آنها قصد داشتند دسته‌های کوچکی را در دیلمان و خوی تحت فرماندهی ژنرال ووروپانوف و کنسول روسیه در خوی تشکیل دهند. در ارومیه، وظیفه تشکیل دسته‌های نسطوری و ارمنی به کنسول وودنسکی و پالکونیک آندریوفسکی واگذار شده بود. علاوه بر این، وورونتسوف-داشکوف پیشنهاد میکرد که تمام مقدمات مخفیانه، صرفاً از طریق کنسول‌ها و رهبران نظامی، بدون مشارکت مقامات مدنی و اداری ایران انجام شود و نمی‌خواست که آنها بدون دستور آنها عمل کنند (Kasimov ۲۰۰۰: ۱۲۸). برای این منظور، روس‌ها حداقل ۳۰۰۰ جنگجوی ارمنی را از قفقاز تحت نام فدایی استخدام کردند. بسیاری از ارمنی‌هایی فراری از ارتش عثمانی در میان آنها بودند. به این ارمنی‌ها که تعدادشان رو به افزایش بود، لباس، غذا و سلاح داده شد و به سلماس و ارومیه فرستاده شدند. جنگجویان جمع‌آوری شده به صورت دستجاتی تشکیل شدند تا در عثمانی یا ایران، ایجاد ناآرامی کنند. روس‌ها برخی از ارمنی‌ها را که بین‌شان یونیفرم توزیع کرده بودند، به خوی و ارومیه فرستادند. در آنجا، آنها یونیفرم‌های خود را درآوردند و به کردهایی غیرنظامی که از امپراتوری عثمانی حمایت می‌کردند، حمله کردند. این خصومت بین ارمنی‌ها و کردها که در آنجا آغاز شده بود، به قلمرو عثمانی گسترش یافت. این خبر که از منابع آلمانی در تبریز دریافت شده بود، همچنین به دستگیری یک کرد عثمانی در تبریز در رابطه با این موضوع اشاره داشت. طبق این گزارش، سید طه، رهبر عشیره ای کرد، این کرد عثمانی اسیر شده را نزد کردها فرستاد تا به اتهام آتش گشودن به غیرنظامیان ارمنی، تنبیه شود (BOA. HR. SFR (۲۰) ۵۲/۱۲۱). علاوه بر این، جمعیت داشناک ارمنی هم در حال مسلح کردن ارمنیان منطقه بود. طبق تلگرافی که توسط اداره کل امنیت (-۲۹H-۱۰-۱۳۳۲) در ۲۰ سپتامبر ۱۹۱۴ به ولایات وان و بیتلیس ارسال شده، گزارش شده است که سامسون، یکی از رهبران باند

داشناک، با دویست ارمنی به سلماس آمده، بیش از هزار ارمنی متجاوز را جمع کرده و بین همه ارمنیان سلماس سلاح توزیع شده است. (BOA. DH. \$FR. ۳۷/۴۶)

ارمنی‌ها و نسطوری‌ها، که روس‌ها با توزیع سلاح از آنها حمایت می‌کردند، درگیر مبارزه‌ای شدید علیه اهالی ترک و شهروندان عثمانی ساکن در منطقه شدند. بر اساس تلگرافی از استان وان به تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۹۱۴، روس‌ها که در کنار نسطوری‌های ارومیه عمل می‌کردند، جمعیت مسلمان این استان را که از آنها حمایت نمی‌کردند، سرکوب می‌نمودند. بر این اساس، تاجر صالح، حاجی اسماعیل، حاجی علی، یوسف علی اربابان قریه بکد، و بسیاری دیگر، به دلیل کمک به مقاومت در مقابل نسطوری‌ها و روس‌هایی که سعی در تجاوز به عشایر داشتند، بر روی چوبه‌های دار برپا شده در مقابل کنسولگری اعدام شدند. گزارش شده که نسطوریان و روس‌ها برای تماشای اعدام‌ها جمع شده بودند و اهالی مسلمان در سوگ بودند. علیرغم درخواست‌ها از دولت محلی ایران برای توقف اعدام‌ها، هیچ نتیجه‌ای حاصل نشد و اگر مداخله‌ای صورت نمی‌گرفت، قرار بر اعدام ۱۲ نفر دیگر نیز بود. علاوه بر این، روس‌ها و نسطوریان ۱۵۰۰ خانه را در این استان غارت و ویران کرده بودند. وحشیگری روس‌ها و نسطوریان چنان شدید بود که ادعا می‌شد برخی از ساکنان از ترس زهره ترک شده بودند. برای جلوگیری از این وحشت نیز، از دولت عثمانی خواسته شد تا اقداماتی انجام دهد. (BOA. DH. \$FR. ۳۴/۴۴۵)

غیر از ترک‌ها، کردها نیز در هدف روس‌ها و نسطوری‌ها بودند. قبل از جنگ، نسطوری‌ها که مورد حمله کردها قرار گرفته بودند، در غارهای کوهستانی در آذربایجان جنوبی پناه برده بودند (Ayaydin ۲۰۱۶: ۸۰). قبل از اعلام رسمی جنگ بین امپراتوری عثمانی و روسیه، ۱۳۰۰ ارمنی که به خصومت با عشایر کرد معروف بودند، توسط روس‌ها مسلح شده و علیه عشایر کرد به کار گرفته شدند. نسطوری‌ها نیز که از حملات عشایر کرد آسیب دیده بودند، از جمله عشایری در منطقه بودند که روس‌ها آنها را علیه کردها مسلح کردند. عشیرت نسطوری جیلو، که عموماً به

شجاعت معروف بودند، با مسلح شدن به تفنگ‌ها، به پیش‌تاز نیروهای روسی علیه کردها تبدیل شدند (Gaunt ۲۰۰۹: ۳۶, ۴۴, ۴۷, ۵۲, ۵۶).

در گزارشی که کارگزار آذربایجان در اول نوامبر ۱۹۱۴ به وزیر امور خارجه ارسال کرده، کارگزار ارومیه گزارش می‌دهد که در درگیری‌های بین اعضای عشایر جیلو (آشوری-کلدانی) ساکن در برخی از روستاهای ترگور و موانه و کردها، بسیاری از مردان و زنان کشته شده‌اند. در این میان سی نفر کشته شدند. پس از ترک منطقه توسط کردها، جیلوها به این بهانه که آنها به کردها کمک کرده و روس‌ها را هدف قرار داده‌اند، به ساکنان سنی روستاهای بالولان و کینجین (۹/مترجم)^{۱۸} حمله کردند، در این میان، خیلی از خانه‌ها غارت و بسیاری از مردم قتل عام شدند. کنسولگری ترک همچنین ادعا می‌کرد که این دو روستا به طور کامل غارت و ۵۰ نفر کشته شده‌اند، اما این ادعا تأیید نشد. فرماندار و کنسولگری ترک بلافاصله قزاق‌ها را برای متوقف کردن جیلوها اعزام کردند (Gaunt ۲۰۰۹: ۵۷-۵۶).

علیرغم فعالیت‌های مخرب نسطوریان در منطقه، امپراتوری عثمانی در ابتدا از طریق تلگرافی به تاریخ ۵ نوامبر ۱۹۱۴ به ولایت وان (۱۳۳۲-۱۲-۱۶) اطلاع داد که نسطوریان فعلاً تحت تعقیب قرار نخواهند گرفت، مگر اینکه به طور فعال علیه دولت تلاش یا اقدامی انجام دهند و در صورت لزوم اقدام نظامی انجام خواهد شد. با این حال، تلاش‌های روس‌ها برای حمایت از نسطوریان و ارمی‌ها و انجام قتل عام علیه کردها، باعث بسیج برخی از نیروهای عثمانی شد. طبق تلگرافی ارسال شده در اول نوامبر ۱۹۱۴ توسط معاون والی آذربایجان به نقل از اعتمادالدوله، والی ارومیه، به وزیر کشور، کردها از مرز ایران عبور کرده و در کنار روس‌ها در جورمی و بیدکار^{۱۹} جنگیده بودند که منجر به کشته شدن از هر دو طرف شده بود. اینکه نیروهای عثمانی

^{۱۸} شاید منظور گنگچین، روستایی بزرگ و کردنشین است از توابع بخش

صومای برادوست و در شهرستان ارومیه استان آذربایجان غربی ایران. /مترجم

^{۱۹} دو روستا در نزدیکی ارومیه

از مرز ایران عبور کرده و چنین حادثه‌ای را در خاک آذربایجان ایجاد کرده بودند، مقامات ایرانی را نگران کرد و آنها به امپراتوری عثمانی اطلاع دادند که باید بی‌طرفی ایران رعایت شود (Gaunt ۲۰۰۹: ۵۸). با این حال، با ادامه این حوادث، امپراتوری عثمانی اعزام نیروهای بزرگتر به منطقه را در آینده ضروری دانست.

۱.۵. اقدامات دیپلماتیک دولت ایران علیه اشغال آذربایجان

جنوبی توسط روسیه

پس از معاهده ۱۹۰۷، فعالیت‌های غیرقانونی روسیه در آذربایجان جنوبی، دولت ایران را در موقعیت دشواری قرار میداد. این وضعیت وخیم، توانایی دولت موجود را برای مقاومت در برابر سایر قدرت‌ها تضعیف می‌کرد. علاوه بر این، گسترش فعالیت‌های اشغالگرانه آذربایجان جنوبی توسط روس‌ها و اراده آزاد آنها به انجام هرکاری، امپراتوری عثمانی را مجبور به مداخله در منطقه کرد. دولت ایران در مواجهه با این تحولات درمانده بود. علاوه بر این، در جنگ شرکت نکرده بود و با وجود بی‌طرفی مانند ایران، نگران واکنش متفقین و قدرت‌های متحد بود. بنابراین، وزیر امور خارجه ایران از عاصم بیگ سوال کرد که آیا دولت عثمانی در صورت اعلام بی‌طرفی دولت ایران، به خشونت علیه ایران متوسل خواهد شد یا خیر. عاصم بیگ در پاسخ اظهار داشت که دولت او کاملاً به بی‌طرفی ایران پایبند خواهد بود و به وزیر امور خارجه ایران اطمینان داد. با این حال، دولت عثمانی اظهار داشت که حضور نیروهای روسی در آذربایجان نه تنها تهدیدی برای مرزهای ترکیه است، بلکه بی‌طرفی را نیز نقض می‌کند. او همچنین افزود که مطمئن نیست که آیا ترک‌ها در حالی که نیروهای روسی در خاک ایران هستند، به بی‌طرفی دولت ایران احترام خواهند گذاشت یا خیر. بنابراین، تا زمانی که وقایع ناشی از حضور روس‌ها در آذربایجان ادامه داشته باشد، امپراتوری عثمانی نمی‌تواند قول دهد که به بی‌طرفی پایبند باشد یا تضمینی دهد که چنین وعده‌ای به طور جدی اجرا خواهد شد (Gaunt ۲۰۰۹: ۲۶).

در حالی که فعالیت‌های دیپلماتیک حکومت ایران ادامه داشت، روس‌ها به اقدامات خرابکارانه خود در آذربایجان جنوبی ادامه می‌دادند. در نتیجه، امپراتوری عثمانی شروع به برنامه‌ریزی برای عملیات در منطقه کرد. وزیر امور خارجه دولت ایران، با آگاهی از این برنامه‌ها، در اول اکتبر ۱۹۱۴ نامه‌ای به وزیر امور خارجه روسیه نوشت. در این نامه تأکید شده بود که فعالیت‌های غیرقانونی روسیه در آذربایجان جنوبی، همراه با پاسخ امپراتوری عثمانی به این فعالیت‌ها، منجر به وضعیتی غیرقابل حل در منطقه خواهد شد. بنابراین، دولت ایران موظف است با توجه به شرایط فعلی، اقدامات خاصی را برای جلوگیری از عواقب خطرناک جنگ انجام دهد. مقامات روسی و انگلیسی برای بحث در مورد وضعیت به ویلای وزیر در دیزه-شوب (دیزاشیب؟/ مترجم) دعوت شدند. از آنجایی که بریتانیا، به عنوان متحد روسیه، نیز به این موضوع علاقه‌مند بود، سر والتر تاونلی^{۲۰} نیز به این جلسه دعوت شد. سپس وزیر امور خارجه به دیدار عاصم بیگ، سفیر کبیر در تهران رفت تا از او تضمین بگیرد که به بی‌طرفی ایران احترام خواهد گذاشت. با این حال، عاصم بیگ اظهارات قبلی خود را تکرار کرد و به او یادآوری کرد که دولت او نمی‌تواند تا زمانی که نیروهای روسی در خاک ایران حضور دارند، به این بی‌طرفی پایبند باشد. او همچنین اظهار داشت که این نظر دولت عثمانی است (Gaunt ۲۰۰۹: ۲۷-۲۶).

جلسه‌ای که وزیر امور خارجه ایران برنامه‌ریزی کرده بود، بعد از ظهر دوم اکتبر در دیزه‌شوب با حضور وزرای امور خارجه بریتانیا و روسیه آغاز شد. در طول این جلسه، مستوفی‌الممالک، وزیر امور خارجه، درباره تنش‌های ناشی از حضور روس‌ها در آذربایجان، وضعیت و بسیج کردها و مشکلات احتمالی آینده بحث کرد. او سخنرانی خود را با تأکید بر لزوم اقدام فوری برای جلوگیری از ناآرامی‌های احتمالی

^{۲۰} وزیر مختار بریتانیا در تهران

به پایان رساند. او همچنین از روس‌ها خواست تا قبل از اینکه اوضاع نگران‌کننده شود، نیروهای خود را از آذربایجان جنوبی خارج کنند تا عثمانی‌ها اطمینان خاطر پیدا کنند.

به عنوان یک اقدام احتیاطی، دولت ایران ولیعهد امپراتوری را به عنوان والی استان منصوب می‌کرد و نیروی جدیدی را در منطقه برای سرکوب جنبش کردها ایجاد می‌کرد. این امر مسائل نگران‌کننده مربوط به ترکیه و روسیه را حل می‌کرد. او همچنین اظهار داشت که دولت ایران از ابتدا بی‌طرفی خود را اعلام کرده و از آن صرف نظر نخواهد کرد، اما حضور نیروهای هر یک از طرفین درگیر، اعلام بی‌طرفی را از رسمیت می‌اندازند. او اظهار داشت که این سیاست در نهایت به نفع روسیه و امپراتوری عثمانی خواهد بود و مصرانه درخواست کرد که روسیه نیروهای خود را از آذربایجان خارج کند تا وظیفه وزرای ایران تسهیل شود. در پاسخ، وزرای روس و انگلیس نگرانی خود را ابراز کردند. آنها پرسیدند که روس‌ها چه تضمینی دارند که در صورت خروج از آذربایجان، ترک‌ها جای آنها را نگیرند. مقامات دولت ایران در پاسخ به این سؤال گفتند که اگر روس‌ها آذربایجان را تخلیه کنند، اجازه نخواهند داد هیچ قدرت دیگری جای آنها را بگیرد و سفیر عثمانی قول داده است که در صورت تخلیه منطقه توسط روس‌ها، بی‌طرفی ایران را رعایت کند. در پاسخ، وزرای روس و انگلیس درخواست کردند که تضمین دولت ایران به صورت کتبی ارائه شود و اصرار داشتند که این تضمین به سفارت روسیه ابلاغ شود (Gaunt ۲۰۰۹: ۲۹-۲۸).

اگرچه بریتانیا و روسیه متحد بودند، اما انگلیسی‌ها در واقع از فعالیت‌های روسیه در آذربایجان جنوبی نگران بودند. نقض بی‌طرفی ایران توسط روسیه می‌توانست تأثیر منفی بر کل شرق داشته باشد و دستاوردهای بریتانیا و فرانسه در شرق را تضعیف کند. علاوه بر این، هدف اصلی جنگ، درهم شکستن آلمان بود. تجاوز روسیه به یک کشور مسلمان می‌توانست باعث قیام بزرگی در شرق شود. این امر بریتانیا را در آنجا مشغول می‌کرد و کمک‌های آنها به فرانسه را کاهش می‌داد. اگر، نه روسیه و نه عثمانی از مرز ایران عبور نمی‌کردند و نمی‌توانستند ایران را متقاعد کنند که به نفع

آنها به جنگ پیوند، آنها می توانستند به ترکیه از طریق قفقاز حمله کرده و حفظ موقعیت انتظار در ایران بسنده کنند. با این حال، اگر آلمان شکست می خورد، سرنوشت تنگه ها و استانبول می توانست به نفع روسیه حل شود. لذا در صورت حمله ارتش عثمانی به آذربایجان جنوبی، وضعیت آسان تر میشد. این امر دلیلی برای حضور روس ها در آذربایجان جنوبی ایجاد می کرد (Bayur ۱۹۹۱: ۳۸۵-۳۸۴).

با ادامه مذاکرات، دولت ایران در اول نوامبر ۱۹۱۴ بی طرفی خود را رسماً اعلام کرد. احمدشاه پس از به قدرت رسیدن با وضعیت وخیمی روبرو بود (Lenczowski ۱۹۹۲: ۷۶; Sarisaman ۲۰۰۲: ۱۰۶). این واقعیت که بریتانیا و روسیه، که در جنگ مداخله کرده و خاک ایران را اشغال کرده بودند، اهمیت جنگ را برای ایران نشان می داد. با وجود این، شاه برنامه ای برای حفظ بی طرفی تدوین کرد و رسماً آن را به تمام نهادهای خود و تمام سفارتخانه های تهران ارسال کرد (Barijough ۲۰۱۵: ۱۰). فرمان شاه به شرح زیر بود:

«در این میان، از آنجا که احتمال سرایت آتش جنگی که متأسفانه در میان کشورهای اروپایی شعله ور شده است به مرزهای کشورمان وجود دارد، و از آنجا که پیوندهای مودتی که بین ما و کشورهای متخاصم وجود دارد، بحمدالله، دولت ما بی طرفی را پذیرفته و پیوندهای دوستی با کشورهای متخاصم را حفظ کرده است. بنابراین، مقامات ما باید مراقب باشند که به هیچ یک از کشورهای متخاصم، چه در خشکی و چه در دریا، کمک نکنند و سلاح و مواد جنگی را به هیچ یک از طرفین تأمین یا حمل نکنند. آنها باید با خودداری از هرگونه جانبداری نسبت به هر یک از کشورهای متخاصم، به مسیر بی طرفی اتخاذ شده توسط دولت خود کاملاً احترام بگذارند. بدینوسیله به رئیس الوزرا (نخست وزیر) و وزیر کشور دستور می دهم که والیان و ماموران دولت را مطلع سازند تا نیت مقدس ما برای حفظ روابط خوب فوق الذکر که با کشورهای متخاصم وجود دارد، به گونه ای به اطلاع عموم مردم... به مستوفی الممالک دستور می دهیم... امر ملوکانه در مورد تصمیمات برای حفظ روابط

حسنه ضمن بی طرفی کامل براساس آنچه دولت مناسب تشخیص داده و به ما ارائه می دهد، صادر خواهد شد» (Bayur، ۱۹۹۱: ۳۸۲-۳۸۱).

اعلام بی طرفی رسمی ایران، روسیه، یکی از اعضای بلوک متفقین، را نیز نگران کرد. لذا آنها به دنبال راه هایی برای کشاندن ایران به جنگ در کنار متفقین بودند. سازانوف، وزیر امور خارجه روسیه، در ۶ نوامبر پیشنهادی به ایران ارائه داد. بر این اساس، اگر ایران در کنار آنها وارد جنگ شود، تمامیت ارضی آن تضمین می شود و کمک های مالی دریافت می کرد. علاوه بر این، اگر امپراتوری عثمانی در جنگ شکست می خورد، نجف و کربلا، که توسط شیعیان مقدس شمرده می شدند، به ایران داده می شدند. برخی از این شرایطی که روس ها به ایران قول می دادند، بریتانیا را نگران کرد. انگلیسی ها که موافقت خود را برای ارائه حمایت مالی اعلام کرده بودند، با این دلیل که این امر باعث ناراحتی سنی های هند و مصر می شود، با واگذاری نجف و کربلا به ایران مخالفت کردند، (Sarisman ۲۰۰۲: ۱۰۶). علاوه بر این، سرزمین های ایران در نهایت می توانست تحت نفوذ روسیه قرار گیرد. این بدان معنا بود که انگلیسی ها نمی خواستند برخی از سرزمین های عراق را که اشغال آنها را آغاز کرده بودند، به ایران واگذار کنند (Bayur ۱۹۹۱: ۳۸۴).

در حالی که مذاکرات دیپلماتیک برای کشاندن ایران به جنگ در جریان بود، بنکندورف در ۱۳ نوامبر ۱۹۱۴ به سازانوف اطلاع داد (Bayur ۱۹۹۱: ۳۸۵): «به نظر می رسد اصل تمامیت و بی طرفی کشورهای کوچک، اساس روابط خوب بین کشورهای پیمان سه جانبه است. اگر روسیه این را نقض کند، مانند آلمان خواهد شد و این امر تحقق خواسته های ما در مورد استانبول و تنگه ها را دشوار می کند.»

در حالی که این مذاکرات در جریان بود، روس ها به فعالیت های خود در آذربایجان جنوبی ادامه دادند که هم بی طرفی ایران را نقض می کرد و هم امپراتوری عثمانی را به حمله به آذربایجان جنوبی تحریک می کرد. دولت عثمانی هشدار داد که اگر ارتش روسیه کشور را ترک نکند، برای جلوگیری از افزایش نیروهای روس ها در

خاک بی طرف ایران مداخله خواهد کرد. در پاسخ، روس ها و انگلیسی ها اظهار داشتند که به بی طرفی کشور احترام می گذارند و خاک ایران را تخلیه خواهند کرد. اما علیرغم این پاسخ، این دو قدرت به تدریج نیروهای خود را در ایران افزایش دادند (Mostofi ۱۹۹۷: ۸۲۸).

دولت ایران که نگران بود حضور روسیه در منطقه، امپراتوری عثمانی را به دلیل نگرانی های امنیتی به استقرار نیرو در آذربایجان جنوبی سوق دهد، به مذاکرات دیپلماتیک فشرده ادامه داد. در هر جلسه و یادداشت، دولت بر لزوم خروج روسیه از خاک ایران تأکید می کرد. با ادامه مذاکرات، تلگرافی از وزارت امور خارجه ایران به سفیر تهران در استانبول ارسال شد که طی آن از شایعه حرکت نیروهای عثمانی به سمت مرز ایران و همچنین تلاش برای تحریک عشایر عشایری ساکن در مرز به شورش خبر میداد. در نتیجه، روس ها که به دسیسه های عثمانی مشکوک بودند، نیروهایی را به خوی و ارومیه اعزام کردند. در مذاکرات با وزرای روسیه و بریتانیا، حکومت ایران از آنها خواست که نیروهای خود را عقب بکشد. روس ها اعلام کردند که اگر به روسیه اطمینان داده شود که پس از عقب نشینی نیروهایشان، نیروهای ترک نیز عقب نشینی خواهند کرد، درخواست دولت ایران به طور جدی بررسی خواهد شد. از سوی دیگر، روس ها به تضمین های سفیر ترک بی اعتماد بودند و معتقد بودند که در نتیجه ترندهای گروهی با همکاری افسران آلمانی، ترکان در حال تدارکات جنگی هستند. به این خاطر، آنها از دولت عثمانی می خواستند که تضمین های سفیرشان در تهران را تأیید کند. اگر آذربایجان به صحنه جنگ بین روسیه و ترکان تبدیل شود، خسارات و ویرانی ها می تواند بسیار زیاد باشد. بنابراین، امپراتوری عثمانی، برای جلوگیری از وقوع این امر، باید از هرگونه فعالیت که بی طرفی ایران را تضعیف می کند، خودداری کند (Gaunt ۲۰۰۹: ۳۱-۳۰).

ایران فکر می کرد که با اعلام بی طرفی، خاکش اشغال نخواهد شد و از جنگ آسیبی نخواهد دید. علاوه بر این، معتقد بود که با حفظ بی طرفی، منافع کشور حفظ

شده و امتیازات اعطا شده قبلی لغو خواهد شد. در ۷ دسامبر ۱۹۱۴، ایران تحت نخست وزیری علاء السلطنه، دولتی ضعیف داشت. از آنجا که هیچ یک از دولت‌ها از حمایت کافی مجلس برخوردار نبودند، کابینه مرتباً تغییر می‌کرد. او جای خود را به مستوفی الممالک داد که بی‌طرفی ایران را اعلام کرد و تلاش‌های بیهوده‌ای برای بیرون راندن نیروهای روسی از خاک ایران انجام داد (Ettehaddiyyeh ۲۰۰۶: ۱۰).

اعلام بی‌طرفی ایران در اول نوامبر ۱۹۱۴ معنای چندانی نداشت. متفقین پیش از آن بخش قابل توجهی از خاک ایران را اشغال کرده بودند. وقتی مستوفی الممالک، نخست وزیر ایران (رئیس الوزراء) از مقامات روسی خواست که نیروهای خود را از آذربایجان جنوبی خارج کنند، به ویژه به این دلیل که اشغال از طرف روسیه، به ترک‌ها بهانه‌ای برای حمله به ایران داده بود، وزیر روسیه دیدگاه ایران را درک نکرد اما پرسید: «چه تضمینی برای عدم ورود ترک‌ها پس از خروج نیروهای روسی دارید؟» (Atabaki ۲۰۰۶: ۲؛ Atabaki ۲۰۱۶: ۳)

اگرچه برخی از ایرانیان بی‌طرفی را راهی امن می‌دانستند، اما جستجوی اتحاد را نیز راهی امن می‌دانستند. آلمان، به دلیل فاصله جغرافیایی‌اش، متحد مناسب‌تری به نظر می‌رسید. برخلاف انگلیسی‌ها که به دلیل منافعتشان در هند در ایران مداخله می‌کردند، آلمان هیچ تهدید فوری‌ای ایجاد نمی‌کرد. آلمان از این مزیت علیه روس‌ها و عثمانی‌ها که خود را متحد وی معرفی می‌کردند، استفاده می‌کرد. درست است که آلمانی‌ها «تلاش‌های مداومی برای تصرف جایگاهی برای نشستن در مقابل آفتاب انجام می‌دادند»، اما همیشه به ویژه مراقب بودند که با روس‌ها دشمنی نکنند (Atabaki ۲۰۰۶: ۳). علاوه بر این، اهالی عمدتاً طرف دار آلمان بودند. نتیجه جنگ به نفع متفقین، آنها را برای خلاص شدن نه شاید از سلطه شاه یا حکومت ایران زیر سرنیزه‌های روسیه، بلکه از سلطه عمال آنها، نتیجه مطلوبی به نظر می‌آمد (ATASE. ۸۱/۲۶۳/۱۷).

وضعیت موجود ایران، توجیه حق دفاع از قلمرو خود در برابر قدرت‌های خارجی را دشوار می‌کرد. در حالی که همسایگانش در جنگ بودند، موقعیت ژئوپلیتیکی آن بعید می‌نمود که امکان دور ماندن از جنگ را بدهد. به دلیل موقعیت جغرافیایی، هر سیاستی که برای بی‌طرفی دنبال می‌شد، چالش‌های قابل توجهی را ایجاد می‌شد. دلیل دیگر این دشواری، وجود دیدگاه‌های متفاوت در جامعه ایران بود. اکثر ایرانیان آرزو داشتند جنگ باعث رها شدن از دو دشمن خود، روسیه و بریتانیا که مدت‌ها پیش سرزمین‌هایشان را اشغال کرده بودند، شده و به استقلال دست یابند. اکثر ایرانیان این جنگ را فرصتی برای رهایی خود از امپریالیسم روسیه و بریتانیا می‌دانستند (Barijough، ۱۳۹۴: ۱۰). در این زمینه، دو دیدگاه متضاد دیده می‌شد. دموکرات‌ها مشتاق‌تر از دولت مرکزی طرفدار جنگ بودند. آنها طرفدار عثمانی و آلمان بودند. دموکرات‌ها با تغییر سیاست علیه بریتانیا معتقد بودند که اگر همراه با آلمان به جنگ وارد شوند، در صورت پیروزی آلمان، می‌توانند از استثمار بریتانیا و روسیه رهایی یابند. (Karadeniz 2006: 315) از سوی دیگر، گروه‌های محافظه‌کار به صورت انفعالی، طرفدار اتحاد با بلوک انگلیس و روسیه بودند (Bayur 1991: 381).

برخی از ایرانیان نیز به این نتیجه رسیدند که در غیاب یک دولت مرکزی قوی، اتحاد با آلمان تنها راه مقاومت در برابر توسعه‌طلبی روسیه و بریتانیا و بهترین گزینه برای تضمین حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران است. با توجه به هم‌مرز بودن روسیه، عثمانی و بریتانیا (از طریق هندوستان/مترجم) با ایران، این سه همسایه اصلی منافعی داشتند که آنها را به مداخله و دخالت در ایران سوق می‌داد. برعکس، در نگاه اول به نظر می‌رسید که برای آلمانِ قدرتمند، اما از نظر جغرافیایی دور، تهدید ایران دشوار باشد. وقتی مجلس سوم ایران در دسامبر ۱۹۱۴ تشکیل جلسه داد، ۳۰ نفر از ۱۳۶ نماینده از حزب دموکرات طرفدار آلمان بودند. فعالیت‌های طرفدار آلمان باعث شد روس‌ها به سمت پایتخت پیشروی کنند (Atabaki ۲۰۱۶: ۲-۳; Ward ۲۰۰۸: ۹۲).

۱۰۹). پس از این دوره، هم قدرت‌های متفق و هم قدرت‌های متحد به تلاش‌های دیپلماتیک خود برای کشاندن دولت ایران به جنگ ادامه دادند.

۱.۶. تبلیغات عثمانی علیه اشغالگری‌های روسیه در آذربایجان جنوبی: فراخوان برای جهاد اکبر

از همان روزهای اول جنگ جهانی اول، هدف آلمانی‌ها تحریک جمعیت مسلمان به شورش علیه نیروهای متفقین از طریق امپراتوری عثمانی بود. برای این منظور، آلمانی‌ها امپراتوری عثمانی را به اعلام جهاد^{۲۱} تشویق می‌کردند. آلمانی‌ها تبلیغات جهاد را سلاحی مهم می‌دانستند که می‌توانست موقعیت قدرت‌های متفقین را تهدید کند. در گزارشی که رئیس ستاد کل آلمان در ۵ آگوست ۱۹۱۴ به وزارت امور خارجه ارسال کرده، با بیان: «برانگیختن شورش‌ها در هند، مصر و قفقاز از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. امضای توافق‌نامه با عثمانی به وزارت امور خارجه این

^{۲۱} جهاد که از ریشه عربی «جهد» به معنای «اعمال قدرت و تلاش، استفاده از تمام ابزارهای در دسترس برای انجام یک کار» گرفته شده است، در منابع اسلامی غیر از معانی کلی مانند «یادگیری احکام دینی، زندگی بر اساس آن و آموزش آنها به دیگران، امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با نفس، برای تبلیغ اسلام و جنگ علیه غیر مسلمان‌ها» نیز به کار رفته است (Özel: ۱۹۹۳: ۵۳۳-۵۲۷). امپراتوری عثمانی از زمان تأسیس خود، فتوحات متعددی را در بالکان و اروپا از طریق جهاد و غزا انجام داده است. در نتیجه، جهاد حتی قبل از جنگ جهانی اول توسط امپراتوری عثمانی با هدف فتح مورد استفاده قرار می‌گرفت.

فرصت را می‌دهد تا با تشویق تعصب در جهان اسلام، این طرح را به بهترین شکل ممکن اجرا کند» (Atabaki ۲۰۰۷: ۳۱)، بر اهمیت شورش‌ها تأکید می‌کند.

بنابراین، با تشویق آلمانی‌ها، در ۱۴ نوامبر ۱۹۱۴، با فتوای امینی علی حیدر افندی، در مسجد سلیمانیه، با فتوایی که او «فرض عین» اعلام کرد، اعلام جهاد شد (Çolak ۲۰۰۶: ۳۶). فتوای جهاد که به زبان‌های ترکی، عربی و فارسی منتشر شد، در استانبول با تظاهرات بزرگی با حضور سفیران اتریش و آلمان جشن گرفته شد. هدف این فتوا، نه گسترش اسلام، بلکه تحریک مسلمانان علیه نیروهای اشغالگر بریتانیا و روسیه در هند، قفقاز و آسیای مرکزی بود. ایران، با جمعیت عمدتاً شیعه خود، منطقه مهمی در منطقه جغرافیایی بود که انور پاشا مسلمانان را به جهاد در آن فراخواند. در واقع، در آغاز جنگ، نه عثمانی‌ها و نه آلمانی‌ها باور نداشتند که دولت ایران به دعوت جهاد پاسخ مثبت دهد و به نیروهای مشترک بپیوندد. بنابراین، به جای مذاکره مستقیم با دولت ایران، آنها به ارتباطات عمومی روی آوردند، به این امید که به نحوی پاسخ مثبتی به جهاد بدهند (Atabaki ۲۰۱۶: ۶). در ایران که به طور خاص جمعیت شیعه زیاد است، عشایر کرد سنی از جمله عناصر کلیدی بودند که دولت عثمانی با آنها تماس گرفت.

با اشغال آذربایجان جنوبی توسط روسیه، و به ویژه پس از شروع جنگ، امپراتوری عثمانی تصمیم گرفت از فتوای جهاد به عنوان سلاحی قدرتمند در منطقه برای مقابله با مشکلات امنیتی ناشی از روس‌ها استفاده کند. پس از صدور فتوای جهاد، ایرانیان استانبول در حمایت از جهاد، راهپیمایی برگزار کردند و حمایت خود را از آن ابراز داشتند. این راهپیمایی در میدان سلطان احمد برگزار شد. در این راهپیمایی به اشغال و جنایات روسیه، یکی از دشمنان پلید اسلام، در آذربایجان جنوبی اعتراض شد. پس از اقامه نماز جمعه در مسجد واقع در کاروانسرای والده / Valide Han'ı، هیئت راهپیمایی در میدان سلطان احمد در اطراف فواره‌ای که توسط امپراتور آلمان ویلهلم ساخته شده بود، گرد آمدند. روشنفکران ایرانی خطاب به جمعیت اعلام

کردند که روز انتقام از «انگلیسی‌ها و مسکویی‌های ریاکار و نفرت‌انگیز» فرا رسیده است و شرکت در جهاد اکبر که توسط خلیفه اسلام اعلام شده است، برای همه ایرانیان، مانند همه مسلمانان واجب، و یک وظیفه دینی است. جمعیت با شعار «مرگ بر این افراد پست»، سوگند یاد کردند که تا زمانی که حتی یک نفر باقی بماند، خواهند جنگید. هیئت از آنجا به سمت سفارت ایران حرکت کرد و سفیر ایران را که به درب ورودی آمده بود، مطلع ساختند. سفیر محترمانه از این تصمیم ابراز رضایت کرد. سپس هیئت به سمت سفارتخانه‌های آلمان و اتریش در بی‌اوغلو حرکت کرد. به محض ورود به جلوی باب عالی، شعار دادند: «زنده باد خلیفه مسلمانان! زنده باد عثمانی‌ها! زنده باد ایرانیان!» در همین حال، هیئت با یوسف عزالدین افندی، ولیعهد وقت، که با ماشین از بی‌اوغلو عبور می‌کرد، روبرو شد و برای او دست زدند و ابراز محبت کردند. تظاهرات که در مقابل سفارتخانه‌های آلمان، اتریش، ایتالیا و آمریکا ادامه داشت، با قرائت اعلامیه‌ای که با اظهار نفرت نسبت به اعدام بسیاری از مسلمانان در ایران توسط روس‌ها، به ویژه در ارومیه، دستگیری کنسول‌های عثمانی و اتریش و بمباران اطراف خوی و سلماس را محکوم می‌کرد، پایان یافت (Sabah, ۱۳۳۰ Teşrinisani ۱۴ Kasım ۱۹۱۴).

پس از این تظاهرات، فتوایی (با اشاره به جهاد) به زبان فارسی، اما با محتوای متفاوت، صادر شد تا به درگیری شیعه و سنی که در قلب درگیری عثمانی و ایران قرار داشت و باعث اختلافات عمیقی در اسلام شده بود، پایان دهد. این فتواها با هدف دعوت از جمعیت عمدتاً مسلمان برای پیوستن به «ارتش خلافت» و در نتیجه آزادسازی منطقه از اشغال بریتانیا و روسیه صادر شده بود. برای این منظور، امپراتوری عثمانی در ابتدا از روحانیون شیعه در کربلا و نجف، شهرهایی که برای شیعیان مقدس تلقی می‌شدند، فتوا خواست، به این امید که بر دیدگاه عموم مردم نسبت به جهاد تأثیر مثبت بگذارد. لذا دعوت‌نامه‌هایی به دست حاجی سید اسماعیل صدر اصفهانی افندی و روحانیون همکارش در نجف رسانیده شد (th Branch. vBOA. DH. EUM.).

۵۲/۲). علاوه بر این، حاجی حسین قمی، که او نیز در نجف بود، برای جلب رضایت روحانیون به مشهد فرستاده شد و وظیفه تبلیغ برای قدرت‌های ائتلاف را بر عهده داشت (Atabaki ۲۰۰۷: ۳۵). علمای شیعه به این فراخوان برای محافظت از سرزمین‌های اسلامی در برابر تهاجم دشمن پیوستند. علمای ایرانی در ایران فتواهایی مبنی بر جنگ علیه متفقین صادر کردند. آیت‌الله کاشانی، روحانی برجسته این دوره، اعلامیه‌ای با عنوان «لزوم خدمت به اسلام» توزیع کرد و توجه را به فعالیت‌های روسیه و بریتانیا در منطقه جلب کرد. کاشانی که «اشغالگری کافران را پایمال کردن شرف کشور» می‌دانست، گفت: «ای مسلمانان! هیجان شما چه شد؟» کاشانی همچنین شکایات خود را از وضعیت فعلی ایران و تحقیر مساجد و زنان مسلمان با بیان: «روس‌ها تا تبریز رسیده‌اند (... و حجاب از چهره خواهران و دختران ما ربوده‌اند»، در تلاش بود تا مسلمانان ایرانی را از خواب غفلت بیدار کند و میهن خود را از اشغال آزاد سازد. کاشانی همچنین مردم را به حمایت از قدرت‌های متحد تشویق میکرد و با بیان: «اگرچه دولت بزرگ آلمان یک قدرت خارجی نسبت به میهن مقدس ما است (...)، اما همچنان وظیفه همه مسلمانان است که به آنها خدمت و از آنها حمایت کنند (... من به نام همه حجه‌الاسلام‌ها می‌گویم که همکاری با آلمانی‌ها، به شرطی که آنها رفتار احترام‌آمیز داشته باشند و نظرات شما ایرانیان را رعایت کنند، یک وظیفه و تکلیف دینی است.» (Kashani-Sabet ۲۰۱۸: ۱۹۴) بر لزوم حمایت از آلمانی‌ها تأکید کرد.

فراخوان جهاد، محیط مساعدی را برای عثمانی‌ها ایجاد کرد تا در ایران حمایت جلب کنند. هنگامی که سربازان ترک برای دفع نیروهای روسیه وارد آذربایجان جنوبی شدند، اعلامیه‌ای صادر کردند و اعلام کردند که اشغال به معنای فتح نیست. اف. بی. پرایدو، کنسول بریتانیا در سیستان و قاین، در مورد این تبلیغات اظهار داشته:

«من نسخه‌ای از اعلامیه فوق‌العاده - با عنوان «وطن» - را که توسط کنسولگری ترکیه در تهران نوشته شده بود، دیدم که در آن ترک‌ها به مردم ایران اطمینان داده

بودند که فقط برای بیرون راندن روس‌ها و انگلیسی‌ها از خاک ایران به این کشور حمله کرده‌اند و اظهار داشته‌اند که هیچ قصدی برای تصرف هیچ بخشی از خاک ایران ندارند.» (Kashani-Sabet ۲۰۱۸: ۱۹۳)

با اعلام جهاد، به نظر می‌رسید که درگیری تاریخی بین جهان شیعه و سنی پایان یافته است. فتوای جهاد صادر شده توسط روحانیون شیعه به این معنی بود که جهان شیعه نیز در حالت جنگ مذهبی علیه دشمن مشترک مسلمانان قرار دارد. تحت تأثیر این تبلیغات، اعتقاد بر این بود که کشورهای اسلامی مانند ایران و هند به زودی رسماً وارد جنگ علیه مهاجمان خواهند شد (Ögün ۲۰۱۸: ۹۷). در طول تبلیغات منطقه‌ای، مراقبت ویژه‌ای صورت گرفت تا اطمینان حاصل شود که درگیری شیعه و سنی به مانعی برای جهاد تبدیل نشود. بنابراین، «طریقت مولویه»، به عنوان مخرج مشترک بین این دو مذهب، نیز برای اهداف تبلیغاتی مورد استفاده قرار گرفت. به همین منظور، متنی تبلیغاتی با عنوان «حماسه پیروزی ارتش باشکوه ما» که برای مردم ایران منتشر شد، بر جهاد و برادری اسلامی تأکید داشت و عکس‌هایی از هنگ‌های مولویه که در جبهه شرقی علیه روس‌ها می‌جنگیدند را به نمایش گذاشت (Çam ۲۰۱۶: ۹۴).

دولت عثمانی همچنین نامه‌های تبلیغاتی برای چهره‌های برجسته منطقه می‌فرستاد و مردم را به شورش علیه روس‌ها و انگلیسی‌ها تشویق می‌کرد. یکی از این نامه‌ها، نامه‌ای خطاب به منصورالملک بود که توسط یکی از بستگان شیخ عبدالقادر و پسر سید کمال، از چهره‌های برجسته منطقه، امضا شده بود. این نامه، به دستور خلیفه عثمانی و فتوای شیخ عبدالقادر، از ساکنان مرز می‌خواست که برای جهاد آماده شوند. همچنین مشخص شد که سید محمد، چهره بانفوذ کردها، به مرگور رفته و با سخنرانی‌های پرشور، رهبران عشایر را گرد هم آورده و از آنها خواسته است که به محض دریافت دستور خلیفه عثمانی، برای پیوستن به جهاد آماده شوند.

باین ترتیب، مشخص می‌شد که طرفداران بانفوذ عثمانی در مرز سعی در تحریک مردم دارند و سربازان ترک به طور فعال برای دامن زدن به تعصب مذهبی در میان عشایر و وادار کردن آنها به عدم تسلیم شدن در برابر روس‌ها تلاش می‌کنند (Gaunt ۳۶-۳۷، ۴۱، ۴۵). مطبوعات عثمانی همچنین اخباری را برای تشویق جهاد علیه روس‌ها منتشر کردند. در یکی از گزارش‌ها آمده است که کودکان ایرانی مجبور می‌شوند سرود ملی مسکو را در مدارس روسیه از بر بخوانند، برای سلامتی و خوشبختی تزار روسیه دعا کنند و آهنگ‌های روسی بخوانند و به این ترتیب نسل‌های جوان‌تر را روسی می‌کنند. گفته شده بود که سربازان عثمانی که به دروازه‌های آذربایجان رسیده‌اند، افتخار آزادسازی این کشور تیره روز را از ظلم روسیه و بریتانیا خواهند داشت (Turan Gazetesi ۱۹ Teşrinisani ۱۳۳۰) ۲ (Aralık ۱۹۱۴).

دولت عثمانی، تلاش گسترده‌ای را برای جلب حمایت عشایری که تحت نفوذ روسیه، در مرز باعث ایجاد مشکلات نظم عمومی می‌شدند، آغاز کرد. تلگرافی از ولایت بغداد به طلعت بیگ، وزیر کشور ارسال شد که بیان می‌کرد عشایر، داوطلب جنگیدن در کنار عثمانی شده‌اند، اما به دلیل کمبود پول و مهمات از جنگ فرار می‌کنند. علاوه بر این، تلگرافی به تاریخ ۲۷ نوامبر ۱۹۱۴ با عنوان «شخصاً حل خواهم کرد و متعلق به بهاء‌الدین شاکر بیگ است» بیان می‌کرد که خالد بیگ، والی گورگون، از طرف بهاء‌الدین شاکر، به مرز ساوج بولاغ فرستاده خواهد شد. تاعشایر خلیل بیگ را علیه روس‌ها تحریک کرده و برای اخراج روس‌ها از ساوج بولاغ و سایر مناطق تلاش کند. همچنین گزارش شده است که تلاش‌های مشابهی در ارومیه با همین هدف در حال انجام است. یکی دیگر از رهبران عشیره‌ای که برای این منظور منصوب شده بود، امیر حشمت بود. در حالی که او از سوی دولت عثمانی برای انجام فعالیت‌های جهادی در آذربایجان منصوب شده بود، نفوذ او به عنوان یک رهبر برجسته عشیره‌ای کرد بررسی شد و به او مأموریت داده شد تا در منطقه تبلیغات انجام دهد (BOA. DH. ŞFR. ۴۲/۴۹). همچنین گزارش شده است که تلاش‌های

مشابهی در ارومیه با همین هدف در حال انجام است. یکی دیگر از رهبران عشیره‌ای که برای این منظور منصوب شده بود، امیر هاشم بود. ضمن اینکه او از سوی دولت عثمانی برای انجام فعالیت‌های جهادی در آذربایجان منصوب شده بود، نفوذ او به عنوان یک رهبر برجسته عشیره‌ای کرد بررسی شده و مأموریت تبلیغات در منطقه به او داده شد (BOA. DH. ŞFR. ۴۲/۴۹).

علاوه بر این، هنگامی که نیروهای عثمانی در نتیجه تحریکات روسیه وارد آذربایجان جنوبی شدند، اولین عشیره‌ای که تحت تأثیر تبلیغات جهادی به آنها پیوست، عشیره حاجی ایلخانی در ساوج بولاغ بود. این عشیره با تقریباً ۸۰۰۰ عضو، بزرگترین و تأثیرگذارترین عشیره در منطقه پس از عشیره ماکو بود. رئیس عشیره شیخ رضا بود.

پس از آنکه این عشیره موضع طرفدار عثمانی اتخاذ کرد، نه عشیره دیگر در منطقه به نیروهای عثمانی پیوستند. سمکو که قبلاً به روس‌ها خدمت کرده بود، از عشیره خود جدا شد و به نیروهای عثمانی پیوست. (Turan ۴ Kânunuevvel ۱۳۳۰ (۱۷ Aralık ۱۹۱۴). همراهی عشایر تحت تأثیر این تبلیغات با نیروهای عثمانی، روس‌ها را نگران کرد. اگرچه روس‌ها تلاش‌های زیادی برای بی‌اعتبار کردن فتوای جهاد در بین عشایر انجام دادند، اما نتوانستند از گسترش آنها جلوگیری کنند. در نتیجه، آنها شروع به توزیع تجهیزات نظامی و پول مورد نیاز خود در بین عشایر منطقه کردند. در حالی که این اقدام روس‌ها برخی از عشایر را به حمایت از آنها متقاعد کرد (BOA. BEO. ۱۸/۳)، اما چون موفقیت کاملی به دست نیاوردند، فشار خود را بر این عشایر کرد افزایش دادند (Sabah Gazetesi ۲۴ teşrini evvel ۱۳۳۰ Kasım ۱۹۱۴).

علاوه بر روس‌ها، انگلیسی‌ها نیز از عشایری که با نیروهای عثمانی همسو شده و علیه روس‌ها می‌جنگیدند، نگران بودند. بنابراین، این دو قدرت به دولت ایران نزدیک شدند و خواستار فراخوان عشایری شدند که به امپراتوری عثمانی پیوسته بودند. در

ابتدا، دولت ایران با بی‌اعتنایی به درخواست‌های این دو قدرت پاسخ داد. این موضع، فشار انگلیسی‌ها و روس‌ها را بیشتر کرد. این بار، این دو قدرت خواستار جلوگیری از فعالیت عشایر نه تنها در آذربایجان جنوبی، بلکه در سراسر ایران شدند که علیه بریتانیا اقدام می‌کردند. آنها همچنین خواستار آرام کردن ناآرامی‌های منطقه‌ای و فراخواندن شیوخی شدند که به افغانستان رفته بودند. در غیر این صورت، آشکارا اعلام کرد که کنوانسیون ۱۹۰۷ را نادیده گرفته و در بوشهر نیرو پیاده کرده و جنوب ایران را اشغال خواهد کرد. با این حال، دولت ایران دوباره به این یادداشت پاسخی نداد. در پاسخ، سربازان روسی مؤسسات مختلف دولتی را در آذربایجان جنوبی به آتش کشیدند و به آنها آسیب رساندند (Turan ۳۰، Kanniewel ۳۳۰). اما بعداً، دولت ایران نتوانست در برابر فشار شدید بریتانیا و روسیه مقاومت کند و شروع به مخالفت با درخواست‌های جهاد کرد. از همکاری با امپراتوری عثمانی و آلمان خودداری نمود. برای مشروعیت بخشیدن به این اقدام، شروع به صدور فتوای روحانیون شیعه مبنی بر طرفداری از بی‌طرفی کرد. همچنین به والیان ولایتها دستور داد تا از تلاش‌های جهادی جلوگیری کنند (Sarıkçıoğlu ۲۰۱۰: ۵۶-۵۵).

ایرانیان ساکن استانبول، سید علی تبریزی، از جمله بزرگترین حامیان جهاد را در (۲۸ دسامبر ۱۹۱۴) از استانبول فرستادند تا علمای ایران را به جهاد فرا بخواند. سید علی تا ارزروم سفر کرد، اما به دلیل آسیب دیدن راه آهن نتوانست به ایران برسد. (BOA. DH. ŞFR. ۲۸۴/۴۸). عاصم بیگ، سفیر عثمانی در تهران، نیز با جدیت تلاش می‌کرد تا اطمینان حاصل کند که فراخوان «جهاد» در بین عشایر پاسخی دهد. در تلگرافی به تاریخ (۲۹ دسامبر ۱۹۱۴)، که توسط عاصم بیگ به وزارت امور خارجه ارسال شده، او اظهار میدارد که کار فشرده، هم از طرف خود وی و هم مبلغانی که فرستاده شده‌اند، و همچنین کنسول رفیق بیگ، برای آماده‌سازی مردم برای جهاد در مناطق پرجمعیت کردنشین آغاز شده است. برخی از اهالی با شور و شوق در مقابل کنسولگری برای «نصرت اسلام» دعا کردند و سپس برای جهاد به ساوج بولاغ عزیمت

کردند. تعدادی از علما نیز روز بعد با شور و هیجان به سقز عزیمت کردند. علاوه بر این، از طریق هیئتی که از تهران اعزام شده بود، ۱۵۰۰ مجاهد در مراغه فعال شدند. تعداد کسانی که در جهاد شرکت می کردند روزانه افزایش می یافت و آنها به نیروهای عثمانی در ساوج بولاغ می پیوستند (BOA. DH. EUM. ۲nd Branch. ۴۳/۳). به همین ترتیب، در سایر مناطق ایران نیز فراخوان هایی برای اتحاد مردم علیه روس ها داده شد. مساجد، به ویژه، مکان بسیار مهمی برای این امر بودند. تلگرافی به تاریخ (۱۲ ژانویه ۱۹۱۵) از کنسول عثمانی در سنه (سنندج/ مترجم) بیان می کند که روز جمعه، پس از قرائت «فتوای جهاد» از منبر مسجد، مردم به صورت گروهی برای عودت به جهاد حرکت کردند. گفته می شود تعداد سواره نظام و پیاده نظام در میان مردم و مردم عادی که به آنجا رفته بودند، حدود چند هزار نفر بوده است. (BOA. DH. EUM. ۲nd Branch. ۶۹/۳) بنابراین، مانند تمام جهان اسلام، گفته می شود که جهاد در اینجا نیز پاسخی یافته است و مردم به صورت گروهی برای جنگ با روس ها عازم شدند.

وقتی دعوت به جهاد با استقبال چشمگیری روبرو شد، ایرانیان ساکن استانبول تجمع دیگری برگزار کردند. در این تجمع، آنها آمادگی خود را برای شرکت در جهاد با تمام توان اعلام کردند. آنها این تمایل را به مجاهدینی که علیه رهبران عشایر مخالف جهاد در ایران فعالیت می کردند، منتقل کردند. ایرانیان ساکن استانبول در اعلامیه های خود خطاب به همه شیعیان ساکن عراق و ایران، بر لزوم قیام همه شیعیان و به هر وسیله ممکن، "مالی، جسمی و زبانی" مبارزه با قدرت های متفقین تأکید کردند، قدرت هایی که در آن زمان نسبت به امپراتوری عثمانی و در نتیجه همه مسلمانان جهان خصومت داشتند و به دنبال نابودی همه مسلمانان بودند. به زودی، این دعوت ایرانیان ساکن استانبول بر علما و عشایر شیعه تأثیر گذاشت. هر عشیره به رهبری شیخ خود، برای پیوستن به این مبارزه عازم شد. علما نیز به نوبه خود به عشایر پیوستند. زنان عشایر، حتی با کودکان در آغوش، به صفوف عثمانی ها پیوستند. به طور خلاصه، مردم

از همه اقشار جامعه برای مبارزه با روس‌ها که به ویژه در آذربایجان جنوبی ویرانی به بار می‌آوردند، متحد شدند. مبارزه متحد مردم، روس‌ها را مجبور به ترک برخی از مناطق کرد. به ویژه، آنها موفق شدند برخی از شهرها و شهرستان‌های آذربایجان را از ظلم روس‌ها آزاد کنند (Sebilürreşad ۱۳۳۰) ۱۹۱۴: (۸۳).

تلاش‌های تبلیغاتی جهاد، به ویژه در میان کردهای منطقه بین سال‌های ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵، با واکنش مثبتی روبرو شد. بطوریکه باسیل نیکیتین، کنسول روسیه در ارومیه، اظهار داشته که حتی عشایر کردی که قبلاً به پیشنهادات روسیه پاسخ داده و پول روسیه را پذیرفته بودند، به دعوت رهبران عشایر ترک-کرد به جهاد پاسخ مثبت دادند. این موضوع در تلگرافی که از سفارت تهران به تاریخ (۱۱ ژانویه ۱۹۱۵) ارسال شده بود، تأیید شد. بر این اساس، گزارش شده که اکثر عشایر در داخل ایران بسیج شده‌اند. با این حال، توصیه شد که عشایری که قبلاً در این جنبش شرکت کرده بودند، با مدال پاداش داده شوند و به این ترتیب عشایری که هنوز به این جنبش نپیوسته‌اند، تشویق شوند (BOA. DH. EUM. ۲nd Branch. ۴۴/۴۴).

فصل دوم

۲. درگیری عثمانی و روسیه در آذربایجان جنوبی و فعالیت‌های واحدهای عثمانی در منطقه

۲.۱. ورود نیروهای عثمانی به آذربایجان جنوبی: پیروزی در میاندوآب

امپراتوری عثمانی سرانجام به دلیل تهدید شدن مرز عثمانی توسط روس‌ها از سوی آذربایجان جنوبی و اشغال تدریجی آن که باعث ایجاد مشکلات امنیتی شده بود، وارد عمل شد. با شروع جنگ، ارتش روسیه شروع به تجمع در امتداد مرز عثمانی در ارومیه و قطور کرد. این ارتش روسیه تا حدودی از نیروهای تشکیلی شده بود که از باکو و ترکستان آورده شده بودند. در این دوره، روس‌ها حملات خود را از سه جبهه آغاز کردند: ارومیه-شمدینان، سلماس-باش قلعه و قطور-وان (Kenan ۱۹۲۸: ۱۱۱). یگان‌ها در امتداد مرز عثمانی، به ویژه در ارومیه و قطور، وارد درگیری شدند. دولت موجود ایران در مواجهه با این وضعیت سکوت کرد و صرفاً به حالت دفاعی در

برابر تجاوز روسیه عمل کرد. از آغاز جنگ تا (۱۰ نوامبر ۱۹۱۴)، حتی یک سرباز عثمانی به خاک ایران تجاوز نکرده بود. به عبارت صحیح‌تر، دولت عثمانی تمایلی به درگیری مستقیم با روس‌ها نداشت. در همین حال روس‌ها هم ارمنی‌ها و هم برخی عشایر کرد را در امتداد مرز علیه امپراتوری عثمانی تحریک می‌کردند. سمکو و سید طه در خط مقدم این تحریکات بودند. در ۱۴ آگوست ۱۹۱۴، منطقه مرادیه مورد حمله قرار گرفت. در آنجا پس از درگیری با روس‌ها، نیروهای عثمانی برای امتناع از ورود به خاک ایران، از تعقیب دست کشیدند. همچنین در ۲۶ آگوست، یک گروه روسی به روستای کریزان، در ۲۶ کیلومتری شرق بایزید، حمله کرد. روس‌ها در ۲۳ سپتامبر در باش قلعه و در ۲۵ سپتامبر از ناحیه ترگور به تجاوزات خود به خاک عثمانی ادامه دادند. در ادامه حملات روس‌ها، در (۲ دسامبر)، آنها مردم روستای چباغاناک در مسیر بایزید-وان را قتل عام کردند (BOA. HR. SYS. ۱۰/۲۳۳۷-۶). با وجود این، دولت عثمانی که مشغول تدارکات لازم برای حملات بیشتر، به امید تصرف آذربایجان، قفقاز و ترکستان بود، به این تحریکات روسیه در مرز توجه چندانی نکرد. در این میان، درگیری‌های کوچکی بین عثمانی و روسیه در آذربایجان جنوبی رخ میداد. به دلیل این تجاوزها، حضور روس‌ها، با حمایت ارامنه و نسطوریان، در مرز عثمانی و ایران و تلاش‌های مداوم آنها برای عبور از مرز، باعث شد، نیروهای عثمانی از مرز عبور کرده و وارد خاک آذربایجان جنوبی شوند.

نیروهای عثمانی با حمایت آذربایجانی‌های جنوبی و ایرانیان، و در راس آنها امیر حشمت برای جلوگیری از تجاوزات روسیه به مرزها، از مرز بازرگان وارد آذربایجان جنوبی شدند و به روس‌ها حمله کردند. همزمان کردها به روس‌ها و حامیان نسطوری و ارمنی آنها حمله کردند. بدین ترتیب، غرب آذربایجان جنوبی به میدان نبرد تبدیل شد. (Güneyli ۲۰۰۵: ۲۷). اندکی پس از آن در (۱ نوامبر ۱۹۱۴)، در نتیجه نبرد علیه روس‌ها، قطور، به عنوان نقطه کلیدی برای روس‌ها، توسط نیروهای

عثمانی تصرف شد. این نیروها به تعقیب روس‌ها در آذربایجان جنوبی ادامه دادند
(BOA. HR. SYS. ۶/۲۱۰۸).

در جریان نبرد با روس‌ها، عبدالرزاق، رهبر عشیره کرد، که مدت‌ها علیه عثمانی‌ها فعال بود، با تقریباً ۳۰۰ نفر از پیروانش تلاش کرد تا به مرز عثمانی حمله کند. لذا نیروهای عثمانی با عبدالرزاق و افرادش روبرو شدند و چندین نفر از افراد او کشته شدند، عده دیگر نیز به روستایی در نزدیکی فرار کردند. دسته‌های ارمنی و نسطوری نیز در مرز همراه با روس‌ها در حرکت بودند. در این درگیری‌ها، دو افسر و تقریباً صد سرباز از دشمن کشته شدند. نه سرباز عثمانی شهید شدند. در همین حال، برخی از عشایر ایرانی که با روس‌ها همکاری می‌کردند، تغییر موضع داده و به نیروهای عثمانی پیوستند (۲ DH. EUM. BOA. ۷۲/۲nd Branch).

تیپ ژاندارمری وان نیز در برابر تحریکات روس‌ها بسیج شد. این تیپ شامل گردان دوازدهم و دو توپخانه کوهستانی بود. در این زمان، این تیپ که از قبل با دسته‌های نسطوری-ارمنی تحت حمایت روسیه در باش قلعه، سارای و قطور در تماس بود، با نیروهای روسی متشکل از دو هنگ از تیپ دوم شکارچی (هنگ‌های هفتم و هشتم) و یک هنگ قزاق روبرو شد. در نبرد قطور در (۲۰ نوامبر - ۳ دسامبر) ۱۹۱۴، تیپ ژاندارمری وان به دلیل عدم نبرد جدی هنگ‌های عشیره‌ای وان و خیانت رهبران عشیره‌ای، شکست خورد و مجبور به عقب‌نشینی شد. به دلیل عدم موفقیت‌های عشایر در طول جنگ، اسب‌های آنها مصادره و بین گردان‌های پیاده نظام توزیع شد. در نتیجه، لوای عشیره‌ای وان لغو شد (Çakmak ۱۹۳۶: ۴۲; Bayur ۱۹۹۱: ۳۸۶).

با وجود شکست در حوالی قطور، نیروهای عثمانی تجدید قوا کرده و به پیشروی خود در جنوب آذربایجان ادامه دادند. در ساوج بولاغ، یک نیروی روسی متشکل از ۱۲۰ سرباز، ۳۰ قزاق، ۷۰ سواره نظام، ۱ مسلسل به فرماندهی یک افسر روسی، از قبل حضور داشت. علاوه بر این، گزارش شده است که دو توپخانه روسی و ۵۰۰ سرباز در فاصله پنج ساعتی از شهر مستقر شده بودند (ATASE، ۸۱۷/۶۹۸/۱۹۳).

از آنجا که روس‌ها خطوط تلگراف منطقه را کنترل می‌کردند، ارتباط با منطقه قطع بود. نیروهای عثمانی در نزدیکی ساوج بولاغ با روس‌ها روبرو شدند. نیروهای عثمانی پس از شکست دادن روس‌ها، در ۱۶ دسامبر نیروهای قزاق روسی مستقر در نزدیکی ساوج بولاغ و نیروهای ایرانی شجاع الدوله را شکست داده، در (۵ دسامبر ۱۹۱۴) وارد ساوج بولاغ شدند (BOA, DH. EUM. ۲ Sube. ۱۳/۳). در این میان، نیروهای روسی از ساوج بولاغ گریختند و به نیروهای شجاع الدوله پیوستند. روس‌ها هنگام فرار، شهر را به آتش کشیدند. بیست و سه اسیر و هفت توپ قدیمی حاصل نبرد بود. کنسول روسیه در ساوج بولاغ نیز در این درگیری جان باخت (BOA, HR. SYS. ۴۹/۲۳۳۸).

نیروهای عثمانی که به همراه نیروهای عشیرتی وارد ساوج بولاغ شدند، وقایع ناخوشایندی را شاهد شدند. برخی از منسوبان عشایر، که در کنار نیروها وارد ولایت شده بودند، پس از ورود به شهر، اقدام به غارت خانه‌های مسیحیان و یهودیان کردند (ATASE. ۸۱۷/۶۹۸/۱۹۳). در همین حال، اخباری از قزاق‌ها و افسران ایرانی می‌رسید مبنی بر اینکه روس‌ها در حال آماده شدن برای تشکیل ارتش جدید هستند. نیروهای عثمانی، که روس‌ها را تعقیب می‌کردند، به پیشروی خود به سمت خوی و سلماس ادامه دادند (BOA, DH. EUM. ۲ Sb. ۱۲/۳). نیروهای عثمانی در نزدیکی سلماس با نیروی دشمن متشکل از تقریباً ۲۰۰۰ پیاده نظام و سواره نظام، به همراه یک آتشبار، مواجه شدند. در این درگیری، دو افسر و تقریباً ۱۰۰ سرباز دشمن کشته شدند. نیروهای عثمانی ۲۵ کشته، از جمله نه شهید و یک افسر، متحمل شدند. یک دسته اعزامی از قطور به سلماس با دشمن، درگیری موفقیت آمیز داشتند. با این حال، به دلیل درخواست یک نیروی روسی دیگر از خوی، دسته عثمانی مجبور به عقب‌نشینی دوباره به قطور شد (ATASE. ۸۱۷/۶۹۸/۱۹۳). در حالی که حملات عثمانی در اطراف خوی و سلماس ادامه داشت، روس‌ها که در ارومیه قدرت را در دست داشتند، به کنسولگری عثمانی در این استان حمله کردند و سلیمان بیگ، کارمند

کنسولگری و پسرش مجید بیگ، را به همراه برخی از افرادی که به کنسولگری پناه برده بودند، دستگیر و اعدام کردند. علاوه بر این، روس‌ها به طور مشابه به کنسولگری‌های عثمانی در خوی و تبریز نیز حمله کردند (SYS. BOA, HR.). (۳/۲۳۳۷)

همزمان با پیشروی نیروهای عثمانی در آذربایجان جنوبی، خبر رسید که شجاع الدوله، که قبلاً توسط دولت ایران به قفقاز تبعید شده بود، به ایران باز خواهد گشت. روس‌ها از بازگشت شجاع الدوله خوشحال بودند، زیرا می‌دانستند که او در آذربایجان جنوبی از آنها حمایت خواهد کرد. با این حال، دولت ایران نگران بود و می‌ترسید که شجاع الدوله برای والی آذربایجان مشکلاتی ایجاد کند. برای رفع نگرانی‌های دولت ایران، روس‌ها قول دادند که شجاع الدوله به مراغه برود و از اخلال در نظم عمومی اکیداً خودداری کند. با این حال، این اتفاق آنطور که روس‌ها گفته بودند، نیفتاد. شجاع الدوله پس از رسیدن به نزدیکی تبریز، گروهی سرباز برای پیوستن به خود فراخواند (Gaunt ۲۰۰۹: ۹۵). نیروهای شجاع الدوله که توسط واحدهای سواره نظام و توپخانه روسی اعزامی از تبریز و قزاق‌های ایرانی تقویت می‌شدند، و تعدادشان نزدیک به ۱۰۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شد، در میاندوآب مستقر شدند (Kenan ، ۱۹۲۸: ۱۱۷). شجاع الدوله با تهدید اشراف محلی و مردم، خواستار پیوستن آنها به خود شد. با این حال، دولت ایران معتقد بود که حمایت روسیه از شجاع الدوله نقشه ای علیه عثمانی‌ها است. بنابراین، آنها از پتروگراډ خواستند که شجاع الدوله را که در تلاش برای رسیدن به تبریز بود، دور کنند. آنها معتقد بودند که اگر شجاع الدوله از منطقه خارج نشود، مشکلات پیش روی دولت ایران دو برابر خواهد شد. در این میان، شجاع الدوله، به همراه برخی از ژنرال‌هایی که تحت فرمان او، حمایت روسیه را پذیرفته بودند، تصمیم گرفت به سمت مراغه حرکت کند. در همین حال، طبق دستورالعمل دولت روسیه، او در حال آماده‌سازی نیرویی در میاندوآب برای نبرد بود. دولت ایران که از این وضعیت آشفته بود، توقف پیشروی شجاع الدوله خواست اما،

روسیه هیچ اقدامی نکرد. علاوه بر این، شجاع الدوله ارتباطات بین مهاباد و تبریز را قطع کرد و ارسال تلگراف و پست را از کار انداخت. دولت روسیه به دولت ایران اعلام کرد که هدف از بازگشت شجاع الدوله به ایران، تنها رسیدگی به امور شخصی در مراغه بوده است. همچنین اعلام کرد که شجاع الدوله برای جلوگیری از پیشروی کردها به سمت تبریز تلاش می‌کند، کاری که دولت ایران باید انجام دهد. بنابراین، دولت ایران باید با آنها همکاری کند تا نظم را به مراغه بازگرداند و پیشروی کردها به سمت تبریز را متوقف کنند (Gaunt ۲۰۰۹: ۱۰۴-۱۰۳، ۱۰۹).

در همین حال، یک نیروی عثمانی به مهاباد رسیده بود، بنابراین کنسول روسیه در منطقه در مراغه مستقر شد و از شجاع الدوله قول گرفت که تعداد کافی از افراد را در مراغه جمع‌آوری کند. سپس شجاع الدوله نیروی مستقر در مراغه را به میاندوآب فرستاد. این نیرو شامل ۶۰۰ سواره نظام، ۷۰۰ سرباز و سه توپ بود. شجاع الدوله با رسیدن به میاندوآب در ۱۳ دسامبر، شروع به جمع‌آوری مالیات از مناطق اطراف و تصرف زمین‌های دولتی کرد. در مقابل تحریکات شجاع الدوله، نیروهای عثمانی و عشایر کرد با هم وارد میاندوآب شدند (Gaunt ۲۰۰۹: ۱۱۱-۱۱۰، ۱۵۲). با بهره‌گیری از این موقعیت، یک گردان مرزی و یک واحد داوطلب از موصل، در ۱۰ دسامبر ۱۹۱۴، هنگ قزاق روسیه را در سولدوز شکست دادند و آنها را مجبور به عقب‌نشینی به سمت ارومیه کردند. سپس ستون موصل به یک گروه دیگر عثمانی از سلیمانیه و یک گروه از سواران کرد (Çakmak ۱۹۳۶: ۴۳; Swietochowski; Bruinessen ۱۹۸۸: ۱۱۳; ۲۰۰۷: ۷۲) پیوست و تحت فرماندهی عمر فوزی بیگ به سمت تبریز حرکت کرد. پس از این، ابراهیم فوزی افندی نامه‌ای به فرمانده ستون رواندوز که در آن زمان در ساوج بولاغ حضور داشت، نوشت و درخواست حمله از روبرو به دشمن در میاندوآب و حمله از جناح چپ با ستون سلیمانیه را کرد. در همین حال، حلمی بیگ، ژنرال ستاد کل، برای جمع‌آوری اطلاعات به شناسایی دشمن رفت. حسن آقا، رهبر عشیره بُکری، به همراه همراهانش به او پیوست. این عشیره به سمت

شرق ولایت ساوج بولاغ پیشروی کرد. بنابراین با ستون موجود در نزدیکی ساوج بولاغ، نقطه مورد نیاز حفظ شد. در همین حال، در شب (۲۸-۲۹ دسامبر)، روس‌ها پیشروی کردند و روستای متعلق به معروف آقا، رهبر عشیره دهبُکری، را به آتش کشیدند (Kenan ۱۹۲۸: ۱۱۸).

روس‌ها که از نظر مهمات غنی بودند، توپ‌ها را در تپه‌های راست و چپ مستقر کرده بودند. دشمن دو توپ صحرائی در تپه‌های راست داشت، در حالی که جناح چپ یک توپ میترا و یک توپ کوهستانی داشت. در همین حال، عشایر کرد شروع به تهدید جناح چپ روس‌ها کردند. رئیس عشیره دهبُکری و ابراهیم فوزی افندی به سمت مرکز نبرد پیشروی می‌کردند. از سوی دیگر، حلمی بیگ، مرحله به مرحله از سمت چپ پیشروی می‌کرد. ابراهیم فوزی، که فرماندهی توپخانه را نیز بر عهده داشت، گزارش می‌دهد که پیشروی از حلمی بیگ دریافت کرد. روس‌ها که قادر به مقاومت در برابر حمله عثمانی نبودند، سنگرهای خود را رها کرده و به سمت میاندوآب گریختند. در این میان، نیروهای عشیره‌ای در حال پیشروی بودند. اما این نیروها بیشتر برای غارت آنجا بودند (Kenan ۱۹۲۸: ۱۱۸). در تلگرافی که در ۳۰ دسامبر ۱۹۱۴ (۳۰ آذر ۱۳۳۳) از تبریز به دولت ایران ارسال شد، گزارش شد که تقریباً ۱۱۰۰ روس و ۲۰۰۰ نفر از هواداران اطرافیان شجاع الدوله در درگیری با سربازان عثمانی در میاندوآب شکست خوردند و شجاع الدوله فرار کرده است (BOA, HR. SYS. ۴۳/۲۳۳۸).

در درگیری‌های متعاقب فرار شجاع الدوله، ۵۰۰ نفر از مردم میاندوآب، شامل زن، مرد و کودک، که از جنگ گریخته بودند، در رودخانه جغاتو (Gaunt ۱۵۲) غرق شدند. در همین حال، در حالی که ۲۳ نفر اسیر شدند، برخی از سربازان نیروهای فراری روسیه نیز در رودخانه غرق شدند. اکثر آنها ایرانی و یک نفر ارمنی بودند. یک ایرانی نیز زخمی شد. ایرانیان حاضر در اینجا سربازان شجاع الدوله بودند. در میان نیروهای عثمانی، شش شهید و هفت زخمی وجود داشت. در طول این نبرد هیچ

پزشک، داروساز یا دامپزشکی در نیروهای عثمانی وجود نداشت. آنها چیزی جز چند داروی آماده از داروخانه سلیمانیه نداشتند. زخمی‌ها به یک طرفدار عثمانی در ساوج بولاغ سپرده شدند. در این نبرد، نیروهای عثمانی همچنین ۲۳ اسیر، هفت توپ، تعداد زیادی تفنگ بدون سرنیزه، ۹۱ صندوق مهمات پیاده نظام، ۸۶ صندوق مهمات توپخانه، چادر، لوله، ۵۰۰ کلاه خز ایرانی، پنج ماشین حمل و نقل، چندین اسب، مادیان، شتر و دو کالسکه اسبی را به غنیمت گرفتند. یکی از این ماشین‌ها قبلاً توسط محمد علی شاه به شجاع الدوله هدیه داده شده بود. علاوه بر این، برخی اسناد رسمی متعلق به کنسولگری روسیه، سیگار، شیرینی، بیسکویت، لباس متعلق به شجاع الدوله و یک انبار جو و گندم نیز ضبط شد. در میان تجهیزات به غنیمت گرفته شده، سلاح و مهمات بین عشایر توزیع شد. برخی توپ و مهمات نیز به ساوج بولاغ ارسال شد. (Kenan ۱۹۲۸: ۱۱۷۱۱۹).

ورود نیروهای عثمانی به میاندوآب واکنش دولت ایران را برانگیخت و دولت ایران اعلام کرد که این وضعیت، بی‌طرفی دولت را نقض می‌کند. در همین حال، نامه‌ای از سردار رشید، معاون والی آذربایجان، که نامه‌ای برای تأکید بر بی‌طرفی ایران و القای حس وظیفه‌شناسی در میان عشایر فرستاده بود، به دست ابراهیم فوزی افندی رسید. ابراهیم فوزی افندی پس از خواندن نامه، پاسخ زیر را برای سردار رشید فرستاد:

از تلگراف تهدیدآمیزی که برای حاجی ایلخانی فرستادید و بی‌طرفی ایران را به او یادآوری کردید، آگاه هستیم. مادامی که انکار می‌کنید مواد منفجره‌ای که یگان‌های ما از سربازان ایرانی شجاع‌الدوله که در میاندوآب به نیروهای ما حمله می‌کردند، به دست آورده‌اند، متعلق به ایران است، اقداماتتان تاییدکننده سخنانتان نخواهد بود. بنابراین، بی‌طرفی یک فریب توخالی است که برای گمراه کردن مسلمانان ناراضی طراحی شده است. شما به راحتی راه را برای روس‌ها باز می‌کنید و تا جایی که می‌توانید به آنها آسایش می‌دهید. هواداران واقعی اسلام باید با صداقت بسیار بیشتری عمل کنند و علیه کفار متحد شوند (Gaunt ۲۰۰۹: ۱۵۲).

همانطور که از این متن پیداست، ابراهیم فوزی با تکیه بر دلایل اعلام می‌کند اقدامات شجاع الدوله و روس‌ها، نقض بی‌طرفی ایران و ضرورت عملیات نظامی را در پی خواهد داشت. علاوه بر این، او تأکید می‌کند که مهمات توقیف شده توسط نیروهای عثمانی، متعلق به ایران بوده و بی‌طرفی دولت ایران شعاری بیش نیست.

۲.۲. امید به رهایی از اسارت روس‌ها: تصرف تبریز توسط نیروهای عثمانی و تحولات پس از آن

پس از نبرد میان‌دوآب، نیروهای عثمانی به پیشروی خود در آذربایجان جنوبی ادامه دادند. روس‌ها، به دستور میشلوسکی پس از نبرد ساری‌قمیش، به طور موقت بخشی از نیروهای خود را که در آذربایجان جنوبی مستقر بودند، برای دفاع از قارص و ساری‌قمیش به این منطقه منتقل کردند (Swietochowski ۱۹۸۸: ۱۱۴). این وضعیت روسیه به نیروهای عثمانی اجازه داد تا راحت‌تر پیشروی کنند. عمر ناجی بیگ، با استفاده از این فرصت، به همراه نیروهای عشیره‌ای تحت فرماندهی خود پس از نبرد میان‌دوآب، به همراه نیروهایی که از قبل در مسیر سلدوز-ارومیه در حرکت بودند، وارد ارومیه شد. نیروهای روسی که در مقابل آنها بودند به سلماس عقب‌نشینی کردند (BOA, DH. EUM. ۲ Şb. ۴۴/۳). شجاع‌الدوله که از شروع پیشروی نیروهای عثمانی به سمت تبریز و کاهش تعداد نیروهای روسی نگران شده بود، تلاش کرد تا نیروهایی را از دیگر مناطق روسیه و ایران در تبریز جمع‌آوری کند. با این حال، این سربازان فراخوانده شده، نیروی قابل توجهی نبودند (BOA. DH. EUM. ۲ Şb. ۳۰/۱).

با ادامه پیشروی عثمانی، روس‌ها به انتقال نیروهای خود از منطقه به قفقاز ادامه دادند. در همین حال، تخمین زده می‌شود که ۴۰۰ سواره نظام روسی در خوی، ۲۵۰ سواره نظام در اواجیق، ۳۰۰ سواره نظام در ماکو، ۳۰۰ سواره نظام در سلماس، ۵۰ پیاده

نظام و ۸۰ سواره نظام در ناحیه انزلی، ۵۶۰ سواره نظام، ۶ توپ صحرایی، ۲ توپ کوهستانی، ۴ مسلسل و ۱۲۰ پیاده نظام و ۳۰۰ سواره نظام روسی در ناحیه ترگور حضور داشتند. روس‌ها توپخانه خوی و سلماس را به قفقاز فرستادند. توپخانه و مهمات در ارومیه در جای خود باقی ماند. روس‌ها همچنین از نزدیک حرکات نیروهای عثمانی را زیر نظر داشتند و می‌دانستند که نیروهای عثمانی پس از این شکست به آنها حمله خواهند کرد (BOA, BEO. ۳/۳).

نیروهای عثمانی با پیشروی به سمت تبریز، ابتدا سلماس را تصرف کردند. دشمن که قادر به مقاومت در برابر نیروهای عثمانی نبود، شروع به عقب‌نشینی به سمت خوی کرد. در همین حال، ارمنی‌ها و نسطوری‌هایی که در کنار روس‌ها می‌جنگیدند، با رها کردن چند سالمند و کودک که معتقد بودند می‌توانند دست و پا گیر آنها شوند، شروع به فرار به همراه روس‌ها کردند. در این میان برخی از ارمنی‌ها و نسطوری‌هایی که در مسیر توسط نیروهای عثمانی اسیر شده بودند، مجازات شدند (BOA, DH. EUM. ۲. ۶۶/۳nd Branch).

همزمان با پیشروی نیروهای عثمانی به سمت سلدوز و ارومیه، دعوتی نیروهای عشیره‌ای دهبُکری و بیگ‌زاده در منطقه، برای تحریک به سمت سلدوز ارسال شد (ATASE. ۸۱۷/۶۹۸/۱۹۳). سپس نیروهای عثمانی از چندین جبهه شروع به تهدید تبریز کردند. داوطلبان، که عمدتاً از عشایر کرد تحت فرماندهی عمر ناجی بودند، در ۴ ژانویه ۱۹۱۵ ارومیه را تصرف کردند. در همین حال، نیرویی نزدیک به ۲۰۰۰ نفر از قوای شجاع الدوله در هفت ساعتی ساوج بولاغ در جاده تبریز مستقر بودند. پس از آنکه نیروهای عثمانی شجاع الدوله را شکست دادند، هم منطقه تصرف شد و هم شش توپ به همراه مقدار زیادی سلاح و مهمات به غنیمت گرفته شد (BOA, DH. EUM. ۲. ۴۴/۳. Şb. ۲). مختار بیگ نیز با حدود صد نیروی عثمانی از مراغه به سمت تبریز در حال پیشروی بود. در همین حال، حدود ۸۰۰ پیاده نظام و سواره نظام روسی برای دفاع در پل آجی در نزدیکی شهر تبریز مستقر بودند. روس‌ها با اطلاع از نزدیک

شدن نیروهای عثمانی، شبانه به صوفیان، در مسیر جلفا، عقب‌نشینی کردند. مختار بیگ در ۹ ژانویه وارد تبریز شد. مردم با شادی از ورود مختار بیگ به شهر استقبال کردند. در همین حال، نیروهای تحت فرماندهی عمر فوزی بیگ، پس از نبردی موفقیت‌آمیز علیه روس‌ها، تبریز را بدون هیچ مقاومتی در ۱۲ ژانویه ۱۹۱۵ تصرف کردند و نیروهای خود را تا صوفیان^{۲۲} پیش بردند (BOA. HR. SYS. ۵۰/۲۳۳۸). عشیره مامش و نیروهای عثمانی به تعقیب روس‌ها ادامه دادند (ATASE. ۸۱۷/۶۹۸/۱۹۳).

تصرف تبریز توسط نیروهای عثمانی با شادی و سرور همراه بود. عشایر قره داغ با ارسال تلگراف‌های تبریک، امتنان خود را از این تصرف ابراز کردند. مردم تبریز نیز با شور و هیجان فراوان از نیروهای عثمانی استقبال کردند. ارتش عثمانی که با موفقیت چشمگیری وارد تبریز شده بود، با تکان دادن پرچم‌های عثمانی و ایران به همراه شهروندان و کارکنان کنسولگری آلمان، اتریش و آمریکا، و با فریاد «الله اکبر» مورد استقبال مردم تبریز قرار گرفت (SYS. HR. BOA. ۵۰/۲۳۳۸). صدها هزار نفر در تبریز، پیروزی بزرگ نیروهای عثمانی را به مدت دو روز جشن گرفتند. مردم از آزادی از چنگال مسکو خوشحال بودند (۱۵ ژانویه ۱۹۱۵). سربازان و کهنه سربازان عثمانی از زیر بنای یادبود پیروزی که با شکوه و جلال ساخته شده بود، عبور کردند. سربازان زیر پرچم‌های عثمانی و ایران مورد تشویق قرار گرفتند و دختران کوچک معصوم به افسران عثمانی دسته گل تقدیم کردند. مردم با احساسات خالص، اشک ریختند و برای رهایی از ظلم روسیه دعا کردند:

«هزاران سپاس، ستایش و جلال از آن خداوند متعال است! این سرزمین مقدس اسلام که چند روز پیش با چکمه‌های قزاق‌های وحشی و درنده‌ی مسکو کثیف شده بود، امروز توسط مجاهدین اسلامی آزاد شده است و هیچ اثری از وجود دشمنان

^{۲۲} در شمال غربی ایران، بین خوی و تبریز واقع شده است.

اسلام که به مردم، علما، نهادهای مذهبی، شرف و کیان اسلام توهین می کردند، باقی
نمانده است.» (Sebilürreşad ۱۳۳۰ (۱۹۱۴): ۸۳)

وقتی تبریز تصرف شد، طبق گزارش عاصم بیگ، ۱۶۰۰۰ سرباز روسی در
خوی حضور داشته، اما در شرف عقب نشینی بودند. او به کنسولگری آلمان تلگرافی
فرستاد (BOA, HR. SYS. ۴۹/۲۳۳۸ BOA, DH. EUM. nd Branch۲; . ۷۰/۳).
همچنین گزارش شد که روس ها پس از تصرف شدن صوفیان، جمعیت مسیحی
را با خود برداشته و به شمال تبریز عقب نشینی کردند و در بسیاری از نقاط شکست
خوردند (ATASE, ۸۳۱/۵۹۸/۱۹۷ BOA, DH. EUM. nd Branch.۲; . ۱۱/۴).
روس ها همچنین قزوین را تخلیه کرده و به سمت کرمان (!؟/مترجم) عقب نشینی
کردند. نیروهای روسی در تبریز نیز شهر را تخلیه کرده و با مهمات خود به رودخانه
آجی سو عقب نشینی کردند. کنسول روسیه در تبریز نیز شهر را ترک کرده و به جلفا
گریخت. در همین حال، اخبار خروج روسیه از شهرهای ولایات گیلان، مازندران و
مشهد در ایران می رسید. بنابراین، تهدید روسیه در منطقه فعلاً از بین رفته بود (BOA,
DH. EUM. nd Branch. ۲ ۱۳/۴ BOA, DH. EUM. ; nd Branch.۲. ۵۶/۳).
با خروج روسیه، عشایر شروع به حمله به روستاهای مسیحی اطراف کردند.
وقایع در مناطق خوی، ارومیه و تبریز رو به وخامت گذاشت. امکان استفاده از عشایر
به دلیل این وقایع، آنطور که باید، فراهم نبود. زیرا برخی از آنها به بهانه کمبود
تجهیزات عقب نشینی کرده و در مناطق اطراف دست به تخریب و ویرانی می زدند
(BOA, DH. EUM. nd Branch.۲ ۴۱/۴). پس از اشغال تبریز، ارمنی ها و
نسطوری هایی که در کنار روس ها می جنگیدند، از ترس انتقام گرفتن سربازان عثمانی
از آنها، منطقه را ترک کردند.

همزمان با عقب نشینی روس ها به سمت قفقاز، عشایر کرد نیز به نسطوریان در
ارومیه حمله کردند. سپس ۱۰۰۰۰ نسطوری موجود در منطقه از روس ها درخواست
کمک کردند. اما، وقتی کمکی نرسید، کردها به نسطوریان ساکن ترگور حمله کردند

و بسیاری از آنها را قتل عام نمودند. با این حال، گروهی از مسیحیان ارومیه که توسط کنسول روسیه مسلح شده بودند، توانستند کردها را دور کنند (Sykes ۱۹۲۱: ۴۳۷). بسیاری از ارمنی‌ها و نسطوریان در این وقایع جان خود را از دست دادند. در آن زمان، ۴۵۰۰۰ ارمنی در ارومیه زندگی می‌کردند. ۱۰۰۰۰ نفر از آنها به همراه روس‌ها منطقه را ترک کردند و بقیه در محوطه بیمارستان آمریکایی پناه گرفتند (Güneyli ۲۰۰۵: ۲۸).

در حالی که نیروهای عثمانی هنوز در تبریز بودند، تیپ ژاندارمری وان، که شامل هنگ‌های کرد حمیدیه بود، به سمت دیلمان پیشروی کرد. این تیپ پس از تصرف دیلمان در ۱۷ ژانویه ۱۹۱۵، به پیشروی خود به سمت خوی ادامه داد. منطقه‌ای در فاصله ۲۰ کیلومتری غرب خوی تصرف شد. در جریان این درگیری با روس‌ها، سواران عشایر هفت سرباز قزاق را کشتند و تفنگ‌ها و مقداری مهمات را به غنیمت گرفتند. در میان سواران عشایری، یک شهید و یک زخمی وجود داشت. در همین حال، قرار بود سواران عشایری ساوج بولاغ، با نیروی سواره‌ای بالغ بر ۱۰۰۰ نفر، به هنگ‌های قزاق روسیه بین تبریز و خوی حمله کنند (BOA, DH. ŞFR. ۴۱/۴۵۸). اما روس‌ها بر برخی از عشایر کرد پیروز شدند و خوی تصرف نشد. داوطلبان ارمنی نیز روستاهای بین سلماس و جلفا را غارت کردند و بسیاری از روستاییان را قتل عام کردند (Gaunt ۲۰۰۹: ۱۷۸).

به گفته عاصم بیگ، سفیر تهران، نیروهای عثمانی پس از ورود به تبریز برخی اقدامات ناخوشایند مرتکب شدند. فرمانده عثمانی یک میلیون تومان مالیات جنگی از ساکنان شهر جمع‌آوری کرد و این امر منجر به آزار و اذیت برخی از آنها که قادر به پرداخت این مالیات نبودند، توسط عشایر شد. علاوه بر این، سلاح‌های هنگ‌های قزاق مستقر در شهر مصادره شد (BOA, DH.).

ŞFR. ۲۶/۵۲). حوادث مشابهی در اطراف ارومیه نیز رخ داد. حدود بیست تا سی سرباز عثمانی در حال غارت در ارومیه دیده شدند. ابراهیم فوزی افندی می‌گفت

که با ازمیان بردن «غارتگری» عدالت عثمانی را نشان داده و بدین ترتیب ارومیه را از آن نجات داده است. فوزی همچنین تلاش کرد تا برخی از مقامات و سربازان عثمانی را از ارتکاب «اخاذی و جنایات» بازدارد، اما موفق نشد و حتی مورد حمله قرار گرفت. او به خاطر دولت و دین، خواستار شناسایی و مجازات کسانی شد که در جنگ مرتکب خیانت و در امور اداری مرتکب «اخاذی» شده بودند (BOA, DH. EUM. ۲ nd Branch. ۹۰/۵).

عاصم بیگ، سفیر ترکیه در تهران، نیز از این وقایع شکایت داشت. عاصم بیگ استدلال می کرد که اگر غارت، اخاذی و اعدام ها متوقف نشود، ممکن است مردم علیه عثمانی ها بشورند. بنابراین، او استدلال می کرد که باید فرماندهی برای کنترل نیروهای عثمانی اعزام شود. در غیر این صورت، به گفته او، به دلیل اشتباهات انجام شده، اوضاع می تواند بدتر شود (Ayaydin ۲۰۱۶: ۱۷۸). پیش بینی عاصم بیگ مبنی بر اینکه مردم به دلیل اشتباهات انجام شده علیه عثمانی ها خواهند شد، به زودی به حقیقت پیوست. حادثه دیگری که پس از این اتفاق افتاد، واکنش مردم را بیشتر تشدید کرد. وقتی نیروهای عثمانی وارد تبریز شدند، به دلیل رهایی از ظلم و ستم روسیه مورد استقبال مردم قرار گرفتند. با این حال، برخی از اسناد یافت شده در کیف اسماعیل حقی بیگ، که در جریان تصرف تبریز به شهادت رسید، به دست ایرانیان افتاد. نقشه ای در میان این اسناد، مناطقی را که باید در داخل ایران تصرف می شدند، نشان می داد. این امر باعث شد که مردم، نیروهای عثمانی را به عنوان مهاجم ببینند و برخی از آنها علیه عثمانی ها قیام کنند (ATASE. 195/250/825).

پس از آنکه نیروهای عثمانی تبریز را تصرف کردند، دولت ایران در ابتدا هیچ واکنشی نشان نداد. با این حال، پس از پایان فاجعه بار لشکرکشی ساری قمیش، در ۲۱

ژانویه ۱۹۱۵، احتمالاً به دلیل ترس و فشار روسیه، یادداشتی^{۲۳} دیپلماتیک به امپراتوری عثمانی ارسال کرد (Bayur ۱۹۹۲: ۳۸۷). دولت ایران با بیان اینکه نیروهای عثمانی از مرزهای آذربایجان جنوبی و مناطق پرجمعیت کردنشین عبور کرده‌اند و این امر بی‌طرفی امپراتوری ایران را نقض می‌کند، نیت دولت عثمانی را زیر سوال برد. (BOA, HR. SFR. ۲۰, ۶۹/۱۲۳. İŞO. DH. ۱۱/۲۱۰; BOA, HR. HMŞ. İŞO. ۶۹/۱۲۳). در پاسخ در ۲۱ مه ۱۹۱۵ (۳ فوریه ۱۹۱۵)، امپراتوری عثمانی اظهار داشت که تأمین استقلال ایران هدف اساسی امپراتوری عثمانی است و ایران در برابر حملات و تجاوزات بریتانیا و روسیه آسیب‌پذیرتر از امپراتوری عثمانی است. همچنین تأکید کرد که اشغال آذربایجان جنوبی توسط روسیه، مرز ما را به میدان نبرد تبدیل کرده است. بعداً، روسیه نیروهایی را که از ترکستان و باکو آورده بود، در امتداد مرز عثمانی در ارومیه و قطور مستقر کرده و عملاً مرز ما را تهدید می‌کرد. علاوه بر این، اگرچه حتی یک سرباز عثمانی به خاک ایران تجاوز نکرده بود، اما سربازان روسی در مناطق ارومیه، دیلمان، سلماس و قطور حضور داشتند و همواره تلاش می‌کردند از مرز عبور کنند و بعضی عناصر خاصی از عثمانی را در امتداد مرز تحریک کنند و بدین ترتیب عملیات اطلاعاتی علیه عثمانی‌ها در سراسر ایران انجام دهند (SFR. BOA, HR. ۲۰ (۶۹/۱۲۳)). اما دولت ایران به دولت عثمانی پاسخی نداد. در نتیجه، دولت عثمانی این موضوع را به عنوان مدرکی مبنی بر موجه بودن درگیری‌ها در آذربایجان تلقی کرد (Bayur ۱۹۹۲: ۳۸۷).

سفارت ایران در استانبول، در تلگرافی که به وزارت کشور ارسال کرد، نگرانی‌های خود را ابراز کرد و هشدار داد که هرگونه تلاش برای اشغال خاک ایران توسط نیروهای عثمانی، مشکلاتی را برای روس‌ها و انگلیسی‌ها ایجاد خواهد کرد (BOA. DH. EUM. ۲. nd Branch. ۹/۴). هشدار داده شد که اگر نیروهای

^{۲۳} برای یادداشت حکومت تهران به حکومت عثمانی، رجوع کنید به (Bayur،

عثمانی وارد آذربایجان جنوبی شوند، به کار فرماندهان نیروهای ایرانی در آذربایجان و در امور داخلی ایران دخالت نکنند و بر حفظ استقلال و آزادی ایران تأکید کرد. دولت عثمانی در پاسخ به درخواست‌های دولت ایران اظهار داشت که هیچ آسیبی به ایران در نظر گرفته نشده و هیچ قصدی برای اشغال خاک ایران دنبال نمی‌شود (Gaunt ۲۰۰۹: ۱۶۲).

در حالی که مذاکرات بین دولت‌های ایران و عثمانی ادامه داشت، روس‌ها در حال آماده شدن برای بازپس‌گیری سرزمین‌هایی بودند که از آنها عقب‌نشینی کرده بودند. عمر ناجی، لیدر عثمانی در قفقاز و از رهبران ترک‌های جوان، به عنوان بازرس جمعیت اتحاد و ترقی منصوب شد. این انتصاب نشان‌دهنده تمایل عثمانی‌ها برای امید به اتحاد آذربایجان شمالی و جنوبی بود که این امر تنها تحت نظارت عثمانی ممکن بود. اگرچه عمر ناجی شروع به استخدام افرادی از عشیره شاهسون برای حرکت به سمت باکو کرد (Swietochowski ۱۹۸۸: ۱۱۴)، یودنیچ که پس از میشل‌وسکی فرماندهی را به عهده گرفت، دستور بازپس‌گیری تبریز را صادر کرد. بر این اساس، چرنوزوبوف با هنگ‌های پنجم و ششم، دو هنگ قزاق و دو توپخانه به صوفیان حمله کرد. روس‌ها که در نزدیکی روستای صوفیان به نیروهای عثمانی حمله کردند، به خوبی آماده بودند. نیروهای روسی، با پشتیبانی نیروهای ارمنی و نسطوری، شامل ۴۰۰ سواره نظام، ۱۰۰۰ پیاده نظام، دو مسلسل و توپ بودند. نیروهای عثمانی شامل ۴۰۰ سواره کرد، از جمله اعضای عشیره ده‌بکری از ساوج بولاغ، و ۶۰۰ پیاده نظام و سواره نظام بودند. تحت این شرایط، نیروهای عثمانی که با روس‌ها مقابله کردند، درهم شکسته شدند. در این نبرد، دو توپ و مقدار زیادی مهمات به دست دشمن افتاد. نیروهای عثمانی، به فرماندهی حلمی افندی، در مواجهه با نیروهای روسی به روستای سردرود عقب‌نشینی کردند (Ayaydin ۲۰۱۶: ۲۴۷). این نیروها پس از تصرف صوفیان در ۲۸ ژانویه، در ۲۹ ژانویه وارد ساولون شدند. روس‌ها به پیشروی خود ادامه دادند و به سمت تنگه قطور و با بخشی از نیروهای خود به سمت سلماس پیشروی

کردند. نیروهای عثمانی همچنین در تلاش بودند تا از ارومیه در گذرگاه قوشچو دفاع کنند. علاوه بر این، کنسولگری عثمانی ارومیه درخواست کمک کرد (ATASE، ۸۳۱-۵۹۸-۱۹۷). عمر فوزی که قادر به حفظ موقعیت خود در برابر پیشروی روسیه نبود، در ۲۹ ژانویه به ساوج بولاغ عقب‌نشینی کرد و در ۳۰ ژانویه، روس‌ها دوباره تبریز را اشغال کردند (Çakmak ۱۹۳۶: ۴۴-۴۳).

هنگام پیشروی روس‌ها به سمت تبریز، ارمنی‌های مسلح آنها را همراهی می‌کردند. مردم تبریز که مطمئن بودند مورد انتقام قرار خواهند گرفت، چندین نماینده را به عنوان میانجی نزد فرمانده روس که در دو فرسخی شهر قرار داشت، فرستادند. در این زمان، گمان می‌رفت که ارتش روسیه توسط دو فرمانده فرماندهی می‌شود که یکی از آنها لیاخوف، فرمانده سابق تیپ قزاق ایران در تهران، بود. در همین حال، کنسول‌های ترکیه و آلمان شهر را ترک کرده بودند. روس‌ها قبل از ورود به شهر، روستاهای باقرلو و تپه‌باشی را به آتش کشیدند. شعله‌های آتش ۵۰ نفر از روستاییان را از بین برد. قهرمان خان که در برابر روس‌ها مقاومت می‌کرد، به آنها حمله کرد و آنها را مجبور به فرار کرد. (Gaunt ۲۰۰۹: ۱۷۵-۱۷۴). علاوه بر این، روس‌ها که از ارومیه به سمت جلفا پیشروی می‌کردند، روستاهای اطراف خوی و سلماس را به آتش کشیدند و نسطوریانی که به آنها پیوستند، در مناطق اطراف قتل عام کردند (Sykes ۱۹۲۱: ۴۳۸).

پس از اشغال مجدد تبریز توسط روس‌ها، رنجاندن برخی از رهبران عشایر، چندپارگی عشایر و ظلمی که برخی از فرماندهان عثمانی به مردم اعمال می‌کردند، سبب این امر نشان داده شد. علاوه بر این، حمایت سردار رشید، حاکم تبریز، از روس‌ها نیز نقش مهمی در از دست دادن تبریز داشت (HR. SFR. BOA، ۲۰) (۱۰/۱۲۳). در واقع، سردار رشید توسط امپراتوری عثمانی به عنوان دشمن روس‌ها و حتی به عنوان کسی که مبارزه‌ای جدی علیه آنها انجام داده بود، شناخته می‌شد.

(BOA, HR. SFR. ۲۰ (۴/۱۲۴). اما، بعداً مشخص شد که موضوع اینگونه نبوده است.

پس از ورود روس‌ها به تبریز، قوانین خود را دوباره وضع کردند. روس‌ها پس از زندانی کردن شهروندان آلمانی و اتریشی در این شهر، تلاش کردند تا یک کارخانه آلمانی به نام "پتاگ" را نیز تصرف کنند. کالدول، سفیر آمریکا، به این وضعیت واکنش نشان داد زیرا کارخانه فرش مورد نظر تحت حمایت کنسولگری آمریکا در تبریز قرار گرفته بود. کالدول اظهار داشت که چنین اقداماتی بی‌طرفی ایران را نقض می‌کند و خواستار پایان دادن به تصرفات شد. اقدامات کالدول مؤثر واقع شد؛ طبق گزارش‌های پتروگرا و تبریز، دفاتر شرکت به طور موقت تصرف و موجودی فرش‌ها نزد متولی به امانت گذاشته شد. اعلام شد که پس از پایان جنگ، کالاها به صاحبانشان بازگردانده خواهد شد. روس‌ها دلیل تصرف را مشارکت کنسول آلمان و دو نفر از شهروندانش در فعالیت‌های ضد روسی عنوان کردند (Gaunt ۲۰۰۹: ۱۷۹-۱۸۰، ۱۸۵-۱۸۴). به غیر از این حادثه، روس‌ها همچنان به انجام اقدامات غیرقانونی متعدد در منطقه ادامه دادند.

۲.۳. تلاش‌های انور پاشا برای استقلال اقوام ترک: لشکرکشی اولین نیروی اعزامی (قوه سفریه) به آذربایجان جنوبی

پس از اشغال مجدد تبریز توسط روس‌ها، نیروهای عثمانی به حملات خود در آذربایجان جنوبی، منطقه‌ای که به دلیل قرار گرفتن در مسیر ترکستان از اهمیت زیادی برخوردار بود، ادامه دادند (Swietochowski ۱۹۸۸: ۱۱۴). برای این منظور، ایده اعزام نیروی جدید به منطقه و در نتیجه تحریک جمعیت مسلمان به شورش علیه روس‌ها مطرح شد. انور پاشا با یک هنگ سرباز، در حال برنامه‌ریزی شورش‌هایی علیه روس‌ها و انگلیسی‌ها در ترکستان، هند و افغانستان پس از آزادسازی ایران، از سلطه روسیه بود. او قصد داشت با یک هنگ دیگر از طریق تبریز، استانی کلیدی در جنوب

آذربایجان، به داغستان لشکرکشی کند و از این طریق، مردم قفقاز را به شورش علیه روس‌ها تحریک کند و به این ترتیب نیروهای روسی را که علیه عثمانی‌ها می‌جنگیدند، از پشت بزنند. انور پاشا، عمویش، خلیل پاشا^{۲۴}، را به عنوان فرمانده هنگ برای اجرای این طرح منصوب کرد (Aydemir ۲۰۰۵: ۲۰). طبق این طرح، اگر خلیل پاشا موفق می‌شد، «بخشی از نقشه انور پاشا برای ایجاد استقلال برای ولایت‌های ترک محقق می‌شد.» برای موفقیت این طرح، «بسیج عناصر ترک و مسلمان در قفقاز از اهمیت بالایی برخوردار بود» (Dinç ۱۹۹۸: ۳۶). آذربایجان جنوبی، به دلیل جمعیت ترک خود، منطقه‌ای جذاب برای این طرح بود.

خلیل پاشا اهمیت زیادی برای این وظیفه قائل بود. او می‌گفت که از طرف سلطان عثمانی مأمور آزادسازی سرزمین‌های اسلامی و به ویژه آزادسازی آذربایجان از سلطه روسیه شده است (ATASE. ۱۹۳/۶۹۸/۸۱۷).

قبل از عزیمت خلیل پاشا، مقدمات آغاز شد. سرهنگ نیکولای مسئول آموزش هنگ‌های منظمی بود که از استانبول حرکت می‌کردند. پس از آموزش این هنگ‌ها،

^{۲۴} خلیل پاشا در سال ۱۸۸۲ در استانبول متولد شد. وی پس از اتمام تحصیلات ابتدایی و متوسطه در استانبول، در سال ۱۹۰۲ از آکادمی نظامی و در سال ۱۹۰۴ از آکادمی جنگ فارغ‌التحصیل شد. خلیل پاشا خدمت سربازی خود را با درجه یوزباشی (یک درجه نظامی بین ستوان یکم و سرگرد است. / مترجم) ممتاز در ۱۱ ژانویه ۱۹۰۴ آغاز کرد. او در سال ۱۹۰۷ به قول‌آغاسی (اؤن یوزباشی) (این درجه در امپراتوری عثمانی بین سروان و سرگرد بود و در نیروهای مسلح مدرن ترکیه معادلی ندارد. / مترجم)، در سال ۱۹۱۱ به سرگردی، در سال ۱۹۱۳ به سرهنگ دومی، در سال ۱۹۱۵ به سرهنگی، در سال ۱۹۱۶ به سرتیپی و در سال ۱۹۱۸ به فریک اول (ژنرالی) ارتقا یافت. پس از ۱۹ سال زندگی نظامی و سیاسی از سال ۱۹۰۴ تا ۱۹۲۲، در سال ۱۹۵۷ درگذشت. برای اطلاعات دقیق در مورد خلیل پاشا، به (Dinç ۱۹۹۸) مراجعه کنید.

«نیروی اعزامی اول» (بیریجی قوه سفریه)، متشکل از هنگ‌های پیاده نظام ۳۷، ۳۸ و ۴۳، به همراه چندین واحد ژاندارمری، با سه گردان سواره نظام، دو دسته دارای مسلسل، یک گردان خویترز (نوعی سلاح توپخانه‌ای است که ترکیبی از ویژگی‌های توپ جنگی و خمپاره را دارد. / مترجم) کوهستانی، سه آتشبار توپخانه، یک بیمارستان صحرایی، یک گروهان تلگراف و ۲۰۰ شتر، عازم شدند. با این حال، توپخانه این نیرو ضعیف بود و مسلسل‌های آن نیز ناکافی بودند (Sabis ۱۹۹۲: ۴۲۴). در نتیجه، «نیروی اعزامی» قبل از عزیمت به تبریز، فاقد قدرت کافی بود.

هنگامی که خلیل پاشا از استانبول به سمت تبریز حرکت کرد، نیروهای عثمانی مستقر در منطقه، برخی از مناطق جنوب خوی را تصرف کرده بودند. با بسیج نیروی اعزامی، روس‌ها تدارکات خود را در منطقه تسریع کردند. برای این منظور، یودنیچ، فرمانده ارتش روسیه، نیروهای قزاق را به منطقه اعزام کرد. روس‌ها پس از تصرف تبریز با این نیروها، حرکت به سمت غرب را برای تصرف وان، موش، بیتلیس و مناطق اطراف آنها که آن را قلمرو ارمنستان می‌دانستند، آغاز کردند (Dinç ۱۹۹۸: ۳۶). خلیل پاشا پس از یک سفر زمینی دو ماهه، در ۱۸ فوریه ۱۹۱۵ به موصل رسید. او برای استراحت و تجدید تدارکات مدت زیادی در آنجا توقف کرد (ATASE). ۱۰۹/۴۹۵). این اتفاق پس از فاجعه ساری‌قمیش رخ داد و همه‌گیری تیفوس نیز خسارات سنگینی را به بار آورده بود.

خلیل پاشا برای اطمینان از سهولت تدارکات، تصمیم گرفت که لشکر به صورت یک واحد کل حرکت نکند، بلکه در واحدهای کوچک‌تر متعددی راهپیمایی کند. اما هنگام نزدیک شدن دشمن دوباره واحدها جمع‌بندی شوند (Kenan ۱۹۲۸: ۱۳۴). علاوه بر این، قبل از ورود به خاک ایران، خلیل پاشا می‌خواست تمام نیازهای نیروی اعزامی تحت فرماندهی او از ولایت‌های وان و موصل تأمین شود (ATASE). ۹۸/۴۵۶; ۳۸/۴۶۲). نیروی اعزامی با ورود به موصل در فوریه ۱۹۱۵، تصمیم گرفت از موصل از طریق رواندوز به شرق دریاچه ارومیه و به سمت تبریز پیشروی کند. طبق

اطلاعات دریافتی در مورد موقعیت ارتش روسیه در این زمان، روس‌ها مشغول ساخت استحکامات در جنوب تبریز، تقریباً در دو کیلومتری شهر بودند. ستون‌های شناسایی در شصت کیلومتری میاندوآب فعالیت می‌کردند. روس‌ها در حال جمع‌آوری ایرانیان در اطراف خود بودند و تعداد روس‌هایی که وارد تبریز می‌شدند، بین ۱۵۰۰ تا ۳۰۰۰ نفر بود (ATASE، ۸۳۱/۵۹۸/۱۹۷).

روس‌ها در حال تکمیل بخش مرند-تبریز از راه آهن بودند که از جلفا به مرند ساخته بودند. علاوه بر این، روس‌ها نیرویی متشکل از دویست سواره نظام قزاق و ارباب‌های توپخانه را از جلفا به ارومیه اعزام کردند. آن‌ها همچنین در اطراف سولدوز در حال تقویت نیرو بودند. (BOA. DH. KMS. ۳۷/۳). به طور خلاصه، روس‌ها نیز در آذربایجان جنوبی در حال تقویت نیرو بودند. لشکری که در ۵ مارس ۱۹۱۵ از موصل به سمت رواندوز حرکت کرده بود، در ۱۴ مارس به آنجا رسید و پس از سه هفته اقامت در آنجا، عملیات را از سر گرفت (Sabis ۱۹۹۲: ۴۲۷). خلیل پاشا این ایده را تبلیغ می‌کرد که آن‌ها نه به عنوان حکومت، بلکه صرفاً برای آزادسازی ایران از یوغ روسیه به این کشور آمده‌اند و روس‌ها در هیچ جبهه‌ای در اروپا به موفقیتی دست نیافته‌اند (Kenan ۱۹۲۸: ۱۳۴). نیروی اعزامی که برای آغاز حمله علیه روس‌های جمع شده در خوی، به سمت ارومیه حرکت می‌کرد، برای حل و رفع مناقشه بین سنی‌ها و شیعه‌ها نیز در تلاش بود. (BOA, HR. SYS. ۳/۲۱۰۹). در همین حال، در ۲۰ آوریل ۱۹۱۵، فرمانده تیپ ژاندارمری که به دلیل شورش در وان در دیر مستقر بود، به فرمانده "نیروی اعزامی اول" گزارش داد که ارامنه در نزدیکی وان و نسطوریان در چوله‌مریک در حال شورش هستند و بنابراین لازم است نیروهایی به وان اعزام شوند. اعلام شد که به جز سه گردان در قطور و دیر، تمام نیروهای دیگر به وان اعزام شوند (Sabis ۱۹۹۲: ۴۲۹).

همزمان با پیشروی نیروهای خلیل پاشا در آذربایجان جنوبی، مبلغان آمریکایی در تهران شروع به پخش تبلیغات کردند و مدعی شدند که کردهای عثمانی و ایرانی

حدود ۸۰۰ مسیحی را در منطقه ارومیه کشته‌اند. عاصم بیگ با بیان اینکه روس‌ها، نسطوری‌ها و ارمنی‌ها هزاران کرد را کشته و سربازان محافظ کنسولگری ارومیه ما را شهید کرده‌اند، با این ادعاها مقابله کرد. او اظهار داشت که این حمله از آن احساسات ناشی بوده است و حتی یک هزارم آنچه که با کردها کرده‌اند، با طرف مقابل انجام نشده است (Bayur ۱۹۹۱: ۱۲۷).

پس از ورود نیروهای خلیل پاشا به منطقه، امپراتوری عثمانی به جنایاتی متهم شد که عشایر طرفدار عثمانی در میاندوآب و مراغه مرتکب شده بودند. اعمال خشونت‌آمیز وحشتناکی که فرماندهان نیروهای عثمانی، ابراهیم فوزی، نماینده موصل و سپهد حلمی بیگ، در مراغه و تبریز مرتکب شدند، به شدت مورد توجه مردم محلی قرار گرفت. عثمانی‌ها در نتیجه این اعمال مجبور به ترک تبریز شدند. خشونتی که به امپراتوری عثمانی نسبت داده می‌شد، منجر به سوءظن‌هایی پیرامون سربازان عثمانی و این باور شد که هدف عثمانی‌ها جهاد نیست، بلکه غارت است. این وقایع افکار عمومی در آذربایجان و ایران را که قبلاً به سمت عثمانی متمایل شده بودند، ناامید کرد. حتی صادق‌ترین دوستان عثمانی نیز شجاعت خود را از دست دادند. سفیر تهران، عاصم بیگ، درخواست کرد که ابراهیم فوزی و حلمی بیگ توسط خلیل پاشا به دادگاه نظامی احضار شوند. او اظهار داشت که کسانی که برای لذت و منافع شخصی خود، اعتبار دولت را لکه‌دار می‌کنند و بدین ترتیب مانع سیاست اتحاد اسلامی می‌شوند، بیش از روس‌ها آسیب می‌رسانند و خون ریخته شده برای این هدف بیهوده است. او خواستار مجازات آنها به همان اندازه که سزاوار آن هستند، شد. به خلیل بیگ اطلاع داد که عشایر شاهسون، قاراداغ، خلخال و افشار در تبریز در اثنای حملات خلیل پاشا به خوی و جلفا، آماده قیام می‌شوند. او نیز پرسیده بود که آیا این عشایر به صورت گروهی یا در جهات جداگانه حرکت می‌کنند و آیا افسران و مسلسل‌هایی برای فرماندهی دارند یا خیر. مهمترین مسئله، موضوع تفنگ بود و پرسیده بود که چگونه می‌توان آن را حل کرد (SYS. BOA. HR. ۱۷/۲۳۳۷).

خلیل پاشا پس از ورود به آذربایجان جنوبی، از فعالیت‌های غیرقانونی برخی از افراد داخل در نیروهای عثمانی در منطقه آگاه شد. چرکس رشید، سردهسته اشقیا، که قبلاً به همراه عمر ناجی به منطقه آمده بود، با ایجاد رابطه‌ای مبتنی بر منافع متقابل با نسطوریان ثروتمند و برخی اعضای خاندانهای ایرانی در ارومیه (BOA. DH. SFR. ۵۱/۴۶۶) به همراه یک دزد اهل قفقاز به نام ابراهیم آقا (BOA. DH. SFR. ۵۱/۴۶۶)، در حال زیاندهی به اقتدار امپراتوری عثمانی در بین مردم محلی بودند. علاوه بر این، خلیل پاشا با چشمان خود شاهد این ظلم و ستم به جمعیت مسلمان منطقه و تعرض به جان و مال آنها بود. خلیل پاشا که از این وضعیت بسیار ناراحت بود، دست به اقدام زد. وی هشدار داد: طبق دستوری که دولت عثمانی، دوست و متحد دولت ایران، به او داده است، «هر کسی را که به اموال مسلمانان دست درازی کند و آنها را مورد ستم قرار دهد، فوراً خواهم کشت. همچنین کسانی را که این کار را تشویق می‌کنند، نابود خواهم کرد.» خلیل پاشا هدف از ورود خود به منطقه محافظت و تضمین امنیت و سعادت مردم توسط ارتش همایونی اعلام کرد. بنابراین، او اعلام کرد که کسانی که با عدالت رفتار کنند، دوستان او هستند، در حالی که کسانی که به مردم ظلم می‌کنند بزرگترین دشمنان او هستند (ATASE) (۱۰ مه ۱۹۱۵) (۸۱۷/۶۹۸/۱۹۳).

پیش از عزیمت هنگ خلیل پاشا از موصل، عاصم بیگ اطلاعاتی را که در مورد تدارکات نظامی روسیه به دست آورده بود، در اختیار آنها قرار داده بود. بر این اساس، روس‌ها ۲۵۰۰ نفر را در آستارا و ۷۵۰ نفر را در انزلی پیاده کرده بودند. آنها در اطراف شهر سنگر ساخته بودند و مشغول نصب سیستم تلگراف بی‌سیم بودند (BOA, HR. SYS ۱۷/۲۳۳۷). خلیل پاشا با نیروهای ۱۳۰۰۰ نفری خود، قصد داشت از ارومیه به سمت خوی پیشروی کند و بدین ترتیب لشکر دوم شکاری تحت فرماندهی نظربکوف (Dinç ۱۹۹۸: ۳۶) و روس‌ها را از آذربایجان بیرون براند. در این زمان، روس‌ها دیلمان را در اختیار داشتند و نه گردان، دوازده گروهان سواره نظام و دوازده

قبضه توپخانه در اختیار داشتند. اگرچه از نظر نیروهای پیاده نظام بین دو طرف تعادل وجود داشت، اما روس‌ها از نظر مسلسل و واحدهای توپخانه برتر بودند (Sabis ۱۹۹۲: ۴۲۹). شورش ارمنی‌های مورد حمایت روسیه در وان، نیروهای قابل توجهی از لشکر ژاندارمری را به خود مشغول کرده بود و واحد خلیل پاشا، که توسط چندین گردان ژاندارمری تقویت شده بود، به روس‌ها در دیلمان حمله کرد. از آنجا که تیپ سواره نظام ضعیف ذخیره وان در "بارگیری" باقی مانده بود (Çakmak: 2005: ۹۰)، نیروهای عثمانی که با روس‌ها و ارمنی‌ها روبرو بودند، به سه بخش تقسیم شده بودند.

خلیل پاشا تصمیم گرفته بود که به همراه تیپ سیار ژاندارمری وان مستقر در دیر حرکت کند. نیروهای نظربکوف به جای توجه به این نیروها و نظرات فرمانده لشکر در مورد شرایط محلی و مسیرهای منطقه، تصمیم گرفتند از تپه‌های موهانجیک در شمال دفاع کنند. خلیل پاشا، در اول ماه مه، به قصد تصرف مواضع روسیه دستور حمله با سرنیزه، داد. اما او در طول شب فقط توانست تا فاصله چهارصد یا پانصد متری پیشروی کند. پیشروی در مواجهه با آتش شدید دشمن غیرممکن بود. خلیل بیگ بدون هیچ امیدی به موفقیت، تصمیم گرفت نیروهای خود را به رشته کوه شورگول عقب بکشد. مناطقی که قبلاً در درگیری‌های پیشین تصرف شده بودند، به دست دشمن افتاد. (Sabis ۱۹۹۲: ۴۳۳-۴۳۱)

زخمی‌های باقی مانده در مواضع در طول نبرد، توسط دشمن اسیر شدند. در مجموع با ۴۵۰ نفر از شهید، در این نبرد دو روزه ۲۰۰۰ نفر تلفات، داده شد. پس از این شکست، خلیل پاشا مجبور به عقب‌نشینی به ارومیه شد (Çakmak ۱۹۳۶: ۹۰). خلیل پاشا در تلگرافی که در ۵ مه ۱۹۱۵ به فرمانده کل قوا ارسال کرد، نوشت:

« قصد دارم با نیروی کوچکی از ژاندارم‌ها مسیر ارومیه را مسدود کرده و با نیروی اعزامی به سمت هانیک و قطور حرکت کنم. قصد دارم عقبه خود را در کشورمان نگه داشته و روس‌ها را برای چند روز زیر نظر داشته باشم. قصد دارم در این

مدت، با تعداد لازم از نیروهایم پس از نابودی ارمنی‌هایی که در وان در برابر جودت بیگ مقاومت می‌کنند، تمام نیروهای وان را جمع کنم و از غرب، از طریق سارای-قطور، مستقیماً به سمت خوی حمله کنم. اگر این اقدام مناسب تشخیص داده شود، خدمات ترانزیت خود را بر این اساس سازماندهی خواهیم کرد. به عبارت دیگر، سعی خواهیم کرد حمل و نقل موصل-ارومیه را در جهت باش قلعه انجام دهیم. زیرا وان به تنهایی ضعیف است و دارای نیروی اعزامی کافی برای پشتیبانی نیست.» (Sabis ۱۹۹۲:۴۳۴)

اما در پاسخ به این موضوع، تلگرافی از معاونت فرمانده کل قوا به خلیل پاشا (Dinç: ۱۹۹۸: ۳۷) ارسال شد که در آن دسمور داده شده بود: «وان سقوط کرده است. مسیر بیتلیس و عراق در خطر است. برای جلوگیری از خطر بیشتر، سریع عقب‌نشینی کنید و خود را تحت فرماندهی ارتش سوم قرار دهید تا این مواضع حفظ شود.» به دستور معاونت فرمانده کل قوا، «نیروی اعزامی اول» که موجودیت و تحرک مستقل خود را از دست داده بود، تحت فرماندهی ارتش سوم قرار گرفت.

در این میان، شورش وان در اوج خود بود. روس‌ها وان را از شمال تهدید می‌کردند. در نتیجه، خلیل پاشا نیرویی متشکل از ۱۰۰۰ نفر از لشکر ژاندارمری وان را در شمال ارومیه گذاشت و با «نیروی اعزامی اول» تحت فرماندهی خود، از باجیرگه-گوش-باش قلعه به سمت وان حرکت کرد. اما به دلیل تأخیر، وان از دست رفت (Çakmak: ۱۹۳۶: ۹۰). در ۴ ژوئن ۱۹۱۵، عاصم بیگ تلگرافی به وزارت امور خارجه ارسال کرد و از عدم تماس با نیروی اعزامی و اشغال وان، سلماس-ارومیه و ساوج بولاق توسط روسیه شکایت کرد. او همچنین از عدم ارتباط تلگرافی در این مناطق و دریافت اخبار رضایت‌بخش اظهارشکایت نمود (BOA. HR. SYS. ۶۹/۲۳۳۸). شکست خلیل بیگ از روس‌ها در دیلمان در اول ماه مه، رویای او برای پیشروی در آذربایجان، تصرف داغستان و تحریک به شورش مسلمانان تحت حکومت روسیه را نیز به پایان رساند. این نیرو در اولین نبرد خود با دشمن شکست خورده بود و

هنگامی که برای سرکوب شورش ارمنی‌ها در وان فراخوانده شد، دوباره ناکارآمد بود و وان از دست رفت. در نتیجه، هنگ خلیل بیگ عقب‌نشینی کرد و در ۲۰ ژوئن ۱۹۱۵ به یتلیس بازگشت.

فوزی چاکماک شکست خلیل پاشا در دیلمان را به بی تدبیری او نسبت می‌دهد. با حضور نیروهای قابل توجه روسی در اطراف دیلمان و بایزید، شورش وان می‌توانست سرکوب شود و سپس با یک حمله تمام عیار، شکست دادن فرمانده روسی نظربکوف در دیلمان، ممکن بود. اما خلیل پاشا در حالی که شورش وان هنوز در جریان بود، به روس‌ها در دیلمان حمله کرد و به این خاطر شکست خورد که (Bayur ۱۹۹۱: ۵).

۲.۴. لشکرکشی عمر ناجی بیگ به آذربایجان جنوبی

پس از نیروی اعزامی خلیل بیگ، واحد دیگری که در آذربایجان جنوبی با روس‌ها جنگید، واحد عمر ناجی^{۲۵} بود. اصرار امپراتوری عثمانی بر اعزام نیرو به

^{۲۵} عمر ناجی، متولد ۱۸۷۸ در استانبول، شاعر و سخنور برجسته‌ای نیز بود. ناجی که در سال ۱۸۹۵ دوست مصطفی کمال در دبیرستان موناستیر، از آکادمی نظامی فارغ‌التحصیل شد و در سال ۱۹۰۱ افسر شد. او از بنیانگذاران انجمن آزادی عثمانی بود. ناجی که در سال ۱۹۰۶ به مقام عضو هیئت مدیره این انجمن رسیده بود، پس از پیگرد قانونی به پاریس گریخت. سپس به قفقاز و از آنجا به ایران سفر کرد. ناجی در سال ۱۹۰۸ در ایران دستگیر شد، با مداخله اتحادیون آزاد شد. وی مدتی در ایران ماند و فارسی را به خوبی آموخت و فرصت آشنایی با جغرافیای ایران را به دست آورد. در نتیجه، در طول جنگ جهانی اول، به همراه گروهی برای قیام جمعیت مسلمان ایران علیه روس‌ها اعزام شد. برای اطلاعات بیشتر، به (Tevetoğlu, ۱۹۸۷) مراجعه کنید.

آذربایجان جنوبی، با وجود منابع محدودش، بدون شک به دلیل تهدید ناشی از حضور روسیه در منطقه بود. با این حال، دلیل مهم دیگری نیز وجود داشت: توافق نامه امضا شده با اصلان بیگ هوسکی، که از قبل در آذربایجان سازماندهی شده بود. انور پاشا قبلاً با اصلان بیگ در ارزروم ملاقات کرده بود. در طول این ملاقات، طرحی بین این دو برای عملیات در جبهه قفقاز تدوین شد. طبق این طرح، یک واحد مجهز عثمانی در مرز عثمانی و ایران مستقر می شد تا روس ها را متوقف کند. در همین حال، اعضای «حزب دفاعی لر» به رهبری اصلان بیگ، با ایجاد قیام هایی در آذربایجان و داغستان، روس ها را از پشت بزنند (Çolak ۱۹۹۹: ۱۰۹; Yılmaz ۲۰۰۸: ۱۵۰).

اگرچه به اصلان بیگ قول داده شده بود، اما این قول عملی نشد زیرا ارتش سوم ضربات سنگینی از روس ها دریافت کرد. با این حال، افسر ارتباط آلمان بر ضرورت برقراری ارتباط با قفقاز شرقی تأکید داشت و معتقد بود که این امر تنها از طریق تبریز امکان پذیر است. از آنجا که هنوز ارتش قوی روسیه در آذربایجان جنوبی وجود نداشت، این منطقه به عنوان مناسب ترین مسیر دیده می شد. دفتر ارتباط آلمان در ارزروم، مکس اروین وی. شوبنر-ریشتر، معاون کنسول ارزروم، را برای برقراری ارتباط با قفقاز شرقی منصوب کرد. اما شوبنر به امکان موفقیت با داوطلبان یا نیروهای نامنظم پذیر معتقد نبود. بنابراین، او می خواست با واحدی متشکل از ارتش سوم حرکت کند. با این حال، به دست آوردن این نیروی منظم از ارتش سوم غیرممکن به نظر می رسید. در این زمان بود که عمر ناجی، که در ارزروم بود، ظاهر شد (تتیک ۲۰۱۴: ۲۴۵؛ چولاک ۲۰۰۶: ۱۳۸). عمر ناجی قبل از جنگ نیز به ایران سفر کرده بود و بنابراین منطقه را به خوبی می شناخت.

انور پاشا که اهمیت زیادی برای تشکیلات - مخصوصه قائل بود، از عمر ناجی می خواست که با ترک های آذربایجان جنوبی ارتباط برقرار کند و با بسیج مردم محلی به شورش علیه روس ها، با کمک نیروهای شبه نظامی که به او خواهند پیوست، نیروهای روسی را از آذربایجان جنوبی بیرون براند. عمر ناجی برای برقراری ارتباط با

ترک‌های آذربایجانی به عنوان بخشی از مأموریت محوله خود، با کمیته اتحاد و ترقی در استانبول تماس گرفت و تخصیص یک واحد منظم از ارتش سوم را برای خود و شوینر آلمانی تأمین کرد (Yilmaz ۲۰۰۸: ۱۵۱). عمر ناجی و شوینر با اهداف و مقاصد یکسان، تصمیم گرفتند که با هم عمل کنند.

عمر ناجی در ۲۶ سپتامبر ۱۹۱۵ با گروهی متشکل از ۱۰۰۰ نفر و یک هیئت آلمانی از ارزروم حرکت کرد. ناجی بعداً به بیتلیس رسید (SFR. BOA, DH. ۸۰/۴۹۳). اما یک مشکل مهم در اینجا پیش آمد. به گروه همراه ناجی کمک هزینه سفر کافی اختصاص داده نشده بود. هنگام عزیمت از ارزروم، او فقط حدود پانصد لیره دریافت کرده بود که فقط برای دو ماه کافی بود. ناجی با شکایت از این وضعیت، هنگام ورود به بیتلیس درخواست بودجه اضافی کرد. پس از تأمین نیازهای خود در بیتلیس، هیئت از طریق بیتلیس و باش قلعه به سمت موصل حرکت کرد (BOA, SFR. DH. ۷۶/۴۸۶). پس از ورود به باش قلعه، زمانی که آنها قصد عزیمت به آذربایجان جنوبی را داشتند، در جنوب دریاچه وان با مقاومت شدید روس‌ها روبرو شدند. به همین دلیل، آنها مجبور شدند جهت خود را تغییر داده و به سمت موصل حرکت کنند. هنگامی که این گروه در اواخر اکتبر ۱۹۱۵ به جیزره رسیدند، با شورش ارمنی‌ها در روستای حَرَق، در غرب جیزره، مواجه شدند (Çolak: ۲۰۰۶: ۱۳۹). در این میان، شوینر برای انجام برخی امور، واحد خود را به عمر ناجی سپرد و به موصل رفت (Tetik ۲۰۱۴: ۲۴۶-۲۴۵). عزیمت شوینر به موصل و جا گذاشتن عمر ناجی بیگ، منجر به گمانه‌زنی‌هایی مبنی بر وجود برخی مشکلات بین هیئت‌های عثمانی و آلمان شد.

تقریباً ۱۰۰۰ شورشی مسلح ارمنی در جیزره، اهالی مسلمان اطراف را قتل عام کردند و خط تلگراف بین جیزره و دیاربکر را از کار انداختند. از آنجایی که هیچ نیرویی در منطقه وجود نداشت که قادر به سرکوب شورش باشد (Sarısaman ۱۹۹۵: ۵۰۳)، فرمانده ارتش ششم، گلنر پاشا، عمر ناجی را مأمور سرکوب قیام کرد.

اما شوبنر نمی‌خواست واحد او، و به ویژه افسران آلمانی، در قیام‌هایی که یک امر داخلی عثمانی بود، درگیر شوند. بنابراین، واحدی را که در جزیره گذاشته بود به موصل فراخواند (Yılmaz ۲۰۰۸: ۱۵۱). با جدا شدن هیئت آلمانی از گروه عمر ناجی، وی تنها ماند.

در زمانی که عمر ناجی در جزیره بود، شورش به میدیات گسترش یافت. بیشتر شورشیان این منطقه سریانی (آسوری/مترجم) بودند. ناجی می‌خواست برای سرکوب شورشیان سریانی که در اطراف دیاربکر، جزیره و میدیات که روستاهای مسلمان‌نشین منطقه را ویران و ساکنان آنها را قتل عام می‌کردند، اقدامی انجام دهد. او درخواست کرد که یک گردان و یک سری توپ از واحدهایی لشکر ۵۱ که از جزیره خواهند آمد، اختصاص داده شود. هدف اصلی آشوری‌های بین میدیات و جزیره، گسترش شورش در اتحاد با ارمنی‌ها بود. اما انور پاشا مصمم به سرکوب شورش بود. خواسته‌های عمر ناجی بیگ برای سرکوب شورش پذیرفته شد. یک گردان پیاده نظام از جزیره و دو توپ از اورفا به میدیات اعزام شدند (Sarısaman ۱۹۹۵: ۵۰۳-۵۰۵). در همین حال، معاونت فرمانده کل قوا از شورشیان خواست که سلاح‌های خود را زمین بگذارند و تسلیم شوند. از شورشیان منطقه میدیات خواسته شد که سلاح‌های خود را زمین گذاشته و تسلیم شوند. ساکنان برخی از روستاهای این منطقه موافقت کردند اما، برخی از شورشیان از زمین گذاشتن سلاح‌های خود و تسلیم شدن خودداری کردند و به حمله به پاسگاه‌های مرزی و اهالی مسلمان اطراف ادامه دادند. عمر ناجی بیگ روستای شورش را محاصره کرد (ATASE ۸۱/۲۶۳/۱۷).

در حالی که عمر ناجی با این شورش‌ها مقابله می‌کرد، اوضاع در آذربایجان جنوبی نیز وخیم بود. درگیری‌ها بین عشایر کرد و نسطوریان رو به افزایش بود. طبق تلگرافی به تاریخ ۳۱ اوت ۱۹۱۵، عشیره اورامار راه نسطوریان دیز و تَهوپ را هنگام فرار به ایران گرفته و تعداد زیادی از آنها کشته شدند. هشت شهید از کردان وجود داشت (BOA. DH. ŞFR. ۸۸/۴۸۶). به گفته معاون والی وان، این نسطوریان که به

ایران می‌گریختند، به طور مشابه نیروهای عثمانی تعقیب می‌شدند. علاوه بر این، اقداماتی برای جلوگیری از بازگشت دوباره آنها پس از رفتن به ایران انجام شد. در همین حال، این نسطوریان فراری به دیلمان می‌رفتند. اما در طول مسیر به برخی بیماری‌های مسری مبتلا شدند. به همین دلیل، نیروهای عثمانی از ورود نسطوریان مبتلا به دیلمان جلوگیری کردند. اما روس‌ها، بزرگترین حامیان نسطوریان در منطقه، تلاش می‌کردند تحت پوشش "قوای امدادیه" (BOA. DH. ŞFR. ۱۱۶/۴۹۱ ; BOA. DH. ŞFR. ۴۶/۴۹۳) به آنها کمک کنند. در همین حال، نسطوریان ساکن در اطراف ارومیه، وان و حکاری نیز در حال شورش بودند. نسطوریان کوهستانی با واسطه مار شیمون، پاتریارک نسطوریان، که روس‌ها با وعده‌های پرسودی که به او داده بودند، فعالیت‌هایی علیه عثمانی‌ها انجام می‌دادند. نسطوریان با سوءاستفاده از خروج نیروهای عثمانی از منطقه حکاری، به مرکز بخش چؤلمریک حمله کردند و مردم روستاهای اطراف را قتل عام کردند. پس از این، حیدر بیگ، فرماندار موقت موصل، عملیاتی را برای سرکوب شورش نسطوریان آغاز کرد و با نیروهای عشیره‌ای خود، آرامش را در منطقه برقرار کرد (۳ ژوئیه ۱۹۱۵) (BOA. DH. ŞFR. ۷۳/۴۷۸). پس از آن، نسطوریان به اراضی آذربایجان جنوبی گریختند.

عمر ناجی، پس از سرکوب شورش می‌خواست به همراه واحدش، هر چه سریع‌تر به ایران برسد. او اعلام داشت که می‌خواهد از طریق مسیر موصل-رواندوز به ایران برود، اما دو توپ موجود در دست او خراب شده بود و به علت کاهش تعداد نفرات، واحد او فقط برای عملیات در اطراف ارومیه کافی بود و پیشروی بیشتر در داخل کشور را غیرممکن می‌کرد. بنابراین، او درخواست کرد که ارتش ششم همراه با توپ‌هایشان، برای سرکوب شورش به واحد او پیوندند. او اظهار داشت که اگر این کار انجام شود، می‌تواند وارد تبریز شود. در حالی که انور پاشا با واگذاری توپ به ناجی موافقت کرد، به خروج گردان ارتش چهارم از منطقه میدیات اجازه نداد. پس از

خروج عمر ناجی بیگ از منطقه، فرمانده واحد باقی مانده در گیر سرکوب شورش شد (Sarısaman ۱۹۹۵: ۵۰۶).

عمر ناجی پس از انجام وظایف محوله خود در مناطق جیزره و میدیات، به سمت موصل حرکت کرد. از آنجا به سمت ساوج بولاغ حرکت کرد. با شنیدن این خبر، روس‌ها نیرویی ۲۰۰۰ نفره، که در مرحله اول شامل ۱۰۰۰ روس و ۱۰۰۰ ایرانی بود، را به ساوج بولاغ اعزام کردند. در همین حال، اهالی که از دست روس‌ها فرار کرده بودند، به طرف مرز مهاجرت کردند و در وضعیت آشفته‌ای قرار گرفتند. در ۲۰ نوامبر ۱۹۱۵، روس‌ها از تبریز به ساوج بولاغ پیشروی کردند و تا حدی نیروهای را از ارومیه با کشتی به سولدوز فرستادند. وضعیت آنها به شرح زیر بود: در ساوج بولاغ غیر از ایرانیان، ۲۰۰۰ پیاده نظام، چهار مسلسل، ۱۵۰۰ سواره نظام و دو توپ صحرایی حضور داشت. اندازه دقیق نیروهای روسی در سولدوز مشخص نیست، اما تقریباً صد چادر و یک توپ روی تپه وجود داشت. (ATASE ۸۱/۲۶۳/۱۷) خلاصه اینکه، ارتش دشمن در شهر کاملاً قوی به نظر می‌رسید.

با تقویت نیروهای روس در منطقه ساوج بولاغ توسط روس‌ها، واحد عمر ناجی اقدامات احتیاطی لازم را آغاز کرد. کنسولگری ساوج بولاغ در تلگرافی به تاریخ ۲۷ نوامبر ۱۹۱۵ گزارش داد که نیرویی متشکل از چهارصد نفر و دو توپ که قبلاً از سلیمانیه درخواست شده بود، به بانه رسیده است. علاوه بر این، نیرویی برای حرکت به سمت ساوج بولاغ از طریق مسیر سقز، به همراه تقریباً ۷۵۰۰ مجاهد که برای شرکت در جنگ جمع‌آوری و عازم شده بود. در کنار این نیروها، قرار بود حیدر بیگ، والی موصل، با نیروهای عشیره‌ای جمع‌آوری شده، از رواندوز به ساوج بولاغ لشکرکشی کند. عمر ناجی بیگ و دسته‌اش به نیروهای سپاه دوازدهم کمک کند و به طور مشترک در مورد مسیر بعدی عملیات پس از ساوج بولاغ تصمیم بگیرند (ATASE ۸۱/۲۶۳/۱۷).

در همین حال، در ۳۰ نوامبر ۱۹۱۵، روس‌ها بین همدان و قزوین با نیروهای عثمانی روبرو شدند و چندین موقعیت کلیدی را اشغال کردند. همزمان با پیشروی روس‌ها به سمت تهران، عاصم بیگ با شاه ایران ملاقات کرد (BOA HR.SYS. ۹۴/۲۳۳۸). وزارت امور خارجه، با تهدید روس‌ها به پیشروی به سمت تهران و تهدید جان اتباع عثمانی در آنجا، به عاصم بیگ توصیه کرد که به خاطر وجود خطر دستگیری، به مکانی کاملاً امن بروند. در صورت بروز چنین وضعیتی، آنها باید از طریق سفیران آلمان و اتریش، ارتباط خود را با دولت ایران حفظ کنند (BOA HR.SYS. ۹۵/۲۳۳۸).

سپس به عمر ناجی بیگ دستور داده شد که به والی موصل پیوندد. در همین حال، روس‌ها به دلیل کمبود مواد غذایی در منطقه خوی-سلماس به سمت ارومیه عقب‌نشینی نمودند. از آنجایی که در ساوج بولاغ کمبود غله وجود نداشت، روس‌ها به سمت آن منطقه پیشروی کردند. روس‌ها خیلی زود، ساوج بولاغ را اشغال کردند و مرز عثمانی را از سمت موصل تهدید کردند (BOA HR. SYS. ۹۶/۲۳۳۸). دسته اعزامی به مرز در ۲۱ نوامبر شامل ۶۵۰ سواره نظام و پیاده نظام بود. همچنین یک توپ از ارتش ششم به او ارسال شده بود. سپس گولچ پاشا تلگرافی به والی موصل فرستاد و به او دستور داد که با عشایری که جمع‌آوری خواهد کرد، از رواندوز به ساوج بولاغ پیشروی کند و دسته‌های عمر ناجی و شوینر را تحت فرماندهی خود بگیرد. علاوه بر این، گولچ پاشا می‌خواست در صورت بیرون راندن نیروهای روسی از ساوج بولاغ، از طریق سته (سندج/ مترجم) به سمت کرمانشاه حرکت کند (Tetik ۲۰۱۴: ۲۵۳).

در ۲۰ دسامبر، عمر ناجی به نیروهای حاضر در روستای شناوه پیوست. بعداً، در ۲۸ دسامبر، به ساوج بولاغ لشکرکشی کرد و آنجا را تصرف کرد. متعاقباً در عملیات گروه موصل شرکت کرد. حیدر بیگ، فرمانده واحد موصل، که در آنجا مستقر بود، نیروها را در ساوج بولاغ تحت فرماندهی عمر ناجی بیگ قرار داد. حیدر بیگ همچنین

۵۰۰۰ لیره که توسط وزارت جنگ برای او ارسال شده بود را به عمر ناجی و ۱۵۰۰ لیره را برای حمایت از عشایر اختصاص داد (Tetik: ۲۰۱۴، ۲۵۳، ۲۵۸).

عمر ناجی بیگ، در ساوج بولاغ ۱۲ افسر، ۱۴۵۲ سواره نظام و در مجموع چهار توپ داشت که دو تای آنها خراب بود. در همین حال، روس‌ها در ۲۰ ژانویه ۱۹۱۶ به میان‌دوآب حمله کردند. نیروهای روس شامل دو هنگ سواره نظام، تقریباً یک هنگ پیاده نظام، دو مسلسل، دو توپ صحرایی و چند صد سواره نظام ایرانی بودند. پس از مقاومت کوتاهی، روس‌ها میان‌دوآب را تصرف کردند (Tetik: ۲۰۱۴، ۲۵۸). سپس روس‌ها به سمت ساوج بولاغ پیشروی کردند و در ۲۱ ژانویه حمله کردند. اگرچه نیروهای عمر ناجی مقاومت کردند، اما در ۲۲ ژانویه، که نیروهای مرزی مدافع جناح چپ سنگرهای خود را رها کردند، از جناح چپ محاصره شدند.

در همین حال، با وجود مقاومت داوطلبان ارزروم تا عصر در مرکز، عمر بیگ که ارتباط مسیر اشنویه-رواندوز را از دست داده بود، مجبور شد ابتدا به روستای بایرام، در ۲۰ کیلومتری شمال شرقی ساوج بولاغ، و سپس به بوکان عقب‌نشینی کند. از دست دادن ساوج بولاغ به دلیل بی‌ثباتی نیروهای مرزی و پراکندگی عشایر بود. واحد عمر ناجی در این نبرد با ۵ شهید، ۳۵ زخمی و ۶۰ نفر از سرما یخ زده، در مجموع تقریباً ۳۰۰ تلفات داشت. در همین حال، اکثر عشایر از میدان نبرد گریختند (Sarısaman ۱۹۹۵: ۵۰۸). عشایر با اطمینان از پیروزی روس‌ها، به فکر امنیت خود افتادند.

عمر ناجی اظهار داشته که شکست دولت عثمانی ناشی از این واقعیت بود که اقدامات آنها در ایران صرفاً نمایشی بوده است. او گزارش داد که آنها، مانند همیشه، با نیروهای کم جنگیدند، سپس در برابر نیروهای برتر عقب‌نشینی کردند و جمعیت ایران را به حال خود رها کردند تا قتل عام شوند و در نتیجه ۲۰،۰۰۰ نفر در ساوج بولاغ، سولدوز قتل عام شدند. او عقیده داشت که این وضعیت نفوذ عثمانی در ایران را کاهش می‌دهد و برای جلوگیری از این امر، استقرار ۱۰۰۰ سرباز آموزش دیده

آنا تولی را تحت امر خود درخواست کرد. با این حال، پاسخ ارسالی توسط رئیس ستاد ارتش ششم، کاظم کارابکیر، رد این درخواست را کرد و تأکید بر اهمیت بیشتر جبهه کوت العماره بود. با این حال، حیدر بیگ، والی موصل، از عمر ناجی بیگ حمایت کرد. او ۲۰۰ سوار پیشاهنگ از بانه، ۵۰۰ سوار از عشیره دیزه ای، ۲۰۰ سوار از عشیره بانه و ۵۰۰ سوار اعزام کرد. بعداً، ۸۰۰ پیاده نظام و سوار پیشاهنگ به همراه تعدادی از نیروهای عشیره ای نیز اعزام شدند. هیئت برنهایت نیز به واحد عمر ناجی بیگ پیوست (Sarisman ۱۹۹۵: ۵۰۹). علاوه بر این، پانصد مجاهد به همراه ادهم بیگ، فرمانده شبه نظامیان، برای کمک به عمر ناجی بیگ سازماندهی شدند. در پی مکاتبات عمر ناجی بیگ، ادهم بیگ فرمانده شبه نظامیان و نیروی ۵۰۰ نفره او برای کمک به او اعزام شدند (BOA DH. ŞFR. ۶۶/۴۹۶).

همزمان که عمر ناجی در حوالی سقز و اشنویه بود، روس‌ها تبلیغات خود را در میان عشایر آغاز کرده بودند. عمر ناجی با آگاهی از تهدید فزاینده روسیه، پیشنهاد ایجاد نیروهای اعزامی (قوای سفریه) جدید را داد. او در تلگرافی که در ۱۱ فوریه به دفتر فرمانده کل قوا ارسال کرد، درخواست اعزام دو نیروی اعزامی قبل از بهار را داد: یکی از تبریز-قره باغ به قفقاز، دیگری از کرمانشاه به جنوب ایران، تا قیامی علیه روس‌ها در ایران ایجاد شود و از اتحاد نیروهای روسی موجود در ایران و نیروهای انگلیسی حاضر در عراق جلوگیری شود. اما تحولات در جبهه گروه موصل در این زمان، عمر ناجی بیگ را در بوکان در برابر روس‌ها آسیب‌پذیر کرده بود. با توجه به اینکه روس‌ها ممکن بود به سمت موصل پیشروی کنند، عقب‌نشینی این گروه به مرز و برای حفاظت از مرز مناسب تشخیص داده شد (Sarisman ۱۹۹۵: ۵۰۹).

هنگامیکه عمر ناجی بیگ در بوکان بود، در ۱۰ مارس، واحد عمر ناجی بیگ مورد حمله روس‌ها با نیروهای سنگین قرار گرفتند. عمر ناجی به همراه عشایر بانه و ماموره، نه تنها روس‌ها را عقب راندند، بلکه تا جنوب میاندوآب نیز پیشروی کردند. در ۱۵ مارس، روس‌ها دوباره به بوکان حمله کردند. با وجود عقب راندن روس‌ها با

واحد بانه، عمر ناجی به همراه سرگرد توفیق بیگ، ۱۰ شهید و ۲۰ زخمی متحمل شدند. تخمین زده می‌شود که روس‌ها هم ۲۰۰ نفر تلفات داشته‌اند (Sarisaman ۱۹۹۵: ۵۱۰).

عمر ناجی که در ۲۰ مارس میاندوآب را اشغال کرده بود، به دلیل آتش زدن روستاهای منطقه توسط روس‌ها، مجبور به عقب‌نشینی به سمت جنوب و اسکان مجدد شد. ناجی که در ۲۶ مارس سلمان‌پاک را تصرف کرده بود، نتوانست ساوج بولاغ را تصرف کند. با این حال، عمر ناجی که بعداً توسط نیروهای عشایر تقویت شد، بین ۱۶ تا ۲۱ آوریل ۱۹۱۶ با ۵۰۰۰ نفر ساوج بولاغ را تصرف کرد. ناجی همچنین با تصرف قطور در همان روز، روس‌ها را مجبور به عقب‌نشینی به سمت ارومیه کرد. ناجی بیگ سپس از ساوج بولاغ به سمت پسوه پیشروی کرد و به روس‌ها حمله کرد. او در شرق پسوه با روس‌ها درگیر شد (BOA, DH. SFR. ۲۱/۵۱۷). با این حال، در این زمان، نیروهای دیده‌بانی که عمر ناجی در جنوب میاندوآب گذاشته بود، توسط روس‌ها عقب‌رانده شدند و روس‌ها شروع به پیشروی بیشتر به سمت جنوب کردند. با توجه به شرایط موجود، مناطق بانه و سقز در معرض خطر قرار گرفتند و مردم به هیجان آمده و پراکنده شدند، بنابراین او مجبور شد نیروهای خود را به سمت بوکان عقب‌بنشانند (BOA. D.H. ŞFR. ۲۰/۵۱۷).

در ۷ مه، نیروهای روسی چرنازوبوف حمله‌ای را آغاز کردند. پس از آن، عمر ناجی در ۱۱ مه به تنگه کردخانه بین سقز و بانه عقب‌نشینی کرد. عمر ناجی بیگ با پشتیبانی محمود خان، حاکم بانه، با ۵۰۰ سوارکار، پاسخ به حمله روسیه در آنجا را مناسب دانست. در ۱۴ مه، روس‌ها با نیرویی متشکل از سه هنگ سواره نظام، یک گردان پیاده نظام و یک توپخانه به دسته عمر ناجی بیگ حمله کردند. پس از سه روز جنگ، نیروهای عشیره‌ای این دسته که از دو طرف توسط روس‌ها محاصره شده بودند، از ترس اشغال سرزمینشان شروع به پراکنده شدن کردند. پس از شکست، عمر ناجی بیگ به شیوه گل عقب‌نشینی کرد. بعداً، دسته عمر ناجی بیگ تحت فرماندهی

دوک دومکلنبورگ که در ۷ ژوئن تشکیل شده بود، قرار گرفت. اما دانکلنبورگ، قبل از به دست گرفتن فرماندهی این واحد به آلمان بازگشت. در ۸ ژوئن، فرمانده ارتش ششم به عمر ناجی بیگ اطلاع داد که در ۹ ژوئن حمله‌ای به سمت قصر شیرین آغاز خواهد شد و او می‌خواهد عملیاتی را در منطقه پنجوین-شیوه گل انجام دهد و از جمع‌آوری نیرو توسط دشمن از اطراف جلوگیری کند. پس از این، عمر ناجی وارد عمل شد و ظرف سه روز یک نیروی سواره نظام دشمن را شکست داد و در ۱۳ ژوئن بانه را اشغال کرد. عمر ناجی با راندن دشمن به سمت تنگه گوللی‌خان، یک توپ با چرخ‌های خراب، یک مسلسل و مقدار زیادی مهمات و تجهیزات به غنیمت گرفت. در ۱۶ ژوئن، با تصرف سقز و سردشت، دشمن مجبور به عقب‌نشینی به سمت میاندوآب شد. از روس‌ها که تقریباً ۵۰۰ تلفات داده بودند، سه مسلسل، یکی سالم و دو مسلسل آسیب‌دیده، به غنیمت گرفته شد. سپس فرمانده گروه موصل از عمر ناجی درخواست کرد که به سمت پسوه پیشروی کند و عقبه روس‌ها را در رواندوز تهدید کند. در این شرایط، عمر ناجی گفت که نیروی فعلی او برای مهار دشمن در میاندوآب و پیشروی به سمت پسوه کافی نخواهد بود. او باور داشت که اگر هنگ ۳۷ تحت فرماندهی او قرار گیرد، حتی می‌تواند تبریز را نیز تصرف کند. علاوه بر این، او پیشنهاد کرد که با تماس با ارتش ششم، یک سازمان منظم عشیره‌ای تشکیل شود. ناجی می‌گفت که باید حقوق و مزایای عشایر پرداخت شده، مسلح شوند و سازمان‌های آنها اصلاح و تکمیل شود. او معتقد بود که اگر عشایری که آنها را سازماندهی می‌کنند با تعداد کافی نیروی منظم و چند توپ سریع تقویت شوند، حتی آزادسازی آذربایجان نیز امکان‌پذیر خواهد بود. در حالی که عمر ناجی در حال برنامه‌ریزی این برنامه‌ها بود، عشایر مناطق گوللی‌خان و میره‌دی به بهانه گرسنگی شروع به پراکنده شدن کردند. روس‌ها این را فرصتی دیده، با دو هنگ سواره نظام به جناح راست خالی از نیروی عمر ناجی حمله کردند. پس از این، عمر ناجی به بانه و در ۲۵ ژوئن به خط پنجوین-شیوه گل عقب‌نشینی کرد. اما فعالیت‌ها با مرگ عمر ناجی در ۳۱ ژوئیه ۱۹۱۶ متوقف شد. (Tetik: ۲۰۱۴: ۲۶۲-۲۶۳ Sarisaman ;

۱۹۹۵: ۵۱۱-۵۱۲). پس از مرگ عمر ناجی، نیروهای او در ماه دسامبر جمع‌آوری و به عنوان گروهان چهارم پیاده‌نظام و گروهان اول سواره نظام تحت فرماندهی امیر ارسلان بیگ از قفقاز سازماندهی شدند و به همراه دو تیم توپخانه معمولی و سواره نظام به هنگ مستقل سواره نظام تحت فرماندهی سپاه سیزدهم ملحق شدند (Sarisaman ۱۹۹۵: ۵۱۳).

واحد عمر ناجی، مانند نیروی اعزامی خلیل بیگ، اساساً با همان هدف به ایران اعزام شده بودند. هدف هر دو نیرو، آزادسازی منطقه از اشغال، با تحریک عشایر آذربایجان جنوبی به شورش علیه روس‌ها بود. عمر ناجی قبلاً در ایران بوده، به زبان فارسی مسلط و با منطقه آشنا بود. بنابراین، اعزام او به منطقه تصمیم درستی بود. اما مشکل تدارکات قبل از عزیمت عمر ناجی به ایران به طور کامل حل نشده بود. علاوه بر این، او فاقد نیروی کافی بود. این امر موجب ضعف واحد عمر ناجی بود. علاوه بر این، برخی از نیروهای عشیره‌ای که در کنار عمر ناجی فعالیت می‌کردند، منافع شخصی خود را در اولویت قرار می‌دادند. در حالی که هر رهبر عشیره‌ای در ابتدا مشتاق جنگ به نظر می‌رسید، اما در مواجهه با خطر بزرگ به سرعت تسلیم می‌شدند. بنابراین، واحد عمر ناجی از این نظر چندان قوی به حساب نمی‌آمد. با وجود این، واحد عمر ناجی تونست مانع پیشروی بیشتر روس‌ها به سمت جنوب و اتحاد آنها با انگلیسی‌ها شود.

۲.۵. اقدامات امپراتوری عثمانی علیه اتحاد روسیه با بریتانیا در

بغداد

روس‌ها که به دنبال برقراری ارتباط با بریتانیا در بغداد بودند، از آذربایجان جنوبی به سمت جنوب پیشروی کردند. طبق تلگرافی از کنسولگری کرمانشاه به تاریخ (۴ ژانویه ۱۹۱۶)، روس‌ها همدان را اشغال کرده بودند. در پاسخ، نیروهای عشایری از

کرمانشاه به همدان اعزام شدند. با این حال، طبق گزارش‌ها، ارتش روسیه بسیار بزرگ بود و حدود ۱۰۰۰۰ نفر نیرو داشت. در مقابل، نیروهای عشایری هم از نظر تعداد و هم از نظر مهمات بسیار ضعیف بودند. بنابراین، گزارش شد که اگر توپخانه و مسلسل کافی فوراً ارسال نشود، خود کرمانشاه در معرض خطر قرار خواهد گرفت. علاوه بر این، گزارش شده است که اگر کمک ارسال نشود، عشایری که با نیروهای عثمانی همراه بودند، حتی آنهایی که توسط آلمانی‌ها تأمین مالی می‌شدند، به دلیل منافع خود علیه ما خواهند شد. روس‌ها مرتباً به نیروهای عثمانی در اطراف همدان و کرمانشاه حمله می‌کردند (ATASE 17/69/80).

به گفته رفیق بیگ، سرکنسولگری کرمانشاه، روس‌ها کرمانشاه را اشغال کردند. روس‌ها پس از ورود به کرمانشاه، برای توضیح دلایل ورود شان اعلامیه‌ای صادر کردند^{۲۶} (Bayur، ۱۹۹۱: ۱۵۵). روس‌ها با حمله به تبعه عثمانی و آلمانی، اموال مردم را غارت کردند. برخی از اهالی زخمی هم به یک آمریکایی و یک پزشک دیگر در بیمارستانی در ولایت سپرده شدند. روس‌ها همچنین به کنسولگری عثمانی و کنسولگری آلمان حمله کردند و اسناد و وسایل مهم آنجا را غارت کردند. علاوه بر این، برخی از نمایندگان و مقامات وابسته به «حزب اتحاد و دموکرات» ضد انگلیسی و ضد روسی مجبور به ترک ولایت شدند (BOA, HR. SYS. ۵۱/۲۳۳۹). در همین حال، در نبردهایی که بین نیروهای عثمانی و روسیه در اطراف کنگاور در گرفت، روس‌ها به منطقه استرآباد عقب‌نشینی کردند. در جریان بازپس‌گیری کنگاور، روس‌ها ۱۰۰ سرباز خود را از دست دادند و چندین اسیر به جا گذاشتند، در حالی که سه سرباز عثمانی نیز جان باختند (ATASE ۸۰/۶۹/۱۷ ; BOA HR. SYS. ۲۲/۲۳۳۹).

^{۲۶} سفارت روسیه در تهران در اعلامیه‌ای به تاریخ ۱۶ فوریه ۱۹۱۶ توضیح داد که: روس‌ها و بریتانیایی‌ها دوستان قدیمی ایران هستند و هواداران «حزب دموکرات» با اقدام به اغتشاش، اعتماد شهروندان خود را از بین برده‌اند و به همین دلیل نیروهای روسی وارد ایران شده‌اند. برای اطلاعات دقیق، به (بایور ۱۹۹۱: ۱۵۵) مراجعه کنید.

پیشروی‌های روسیه به سمت جنوب، دولت عثمانی را بر آن داشت تا اقدامات جدیدی را اتخاذ کند. برای متوقف کردن پیشروی روسیه، علی احسان بیگ، در حالی که در کوت العماره علیه انگلیسی‌ها می‌جنگید، در ۴ فوریه ۱۹۱۶ به عنوان فرمانده سپاه سیزدهم، بخشی از ارتش ششم، در جبهه ایران منصوب شد. ماموریت علی احسان صابیس جلوگیری از پیشروی روسیه و از بین بردن تهدید بغداد بود (Metin ۲۰۰۷: ۱۰۶)

دستورات به سپاه سیزدهم شخصاً توسط خلیل پاشا صادر شد. خلیل پاشا در تلگرافی که در ۷ مه ۱۹۱۶ به این سپاه ارسال کرد، از آنها خواست که برای حرکت به سمت ایران آماده شوند. در پاسخ به این دستور، سپاه سیزدهم در ۹ مه ۱۹۱۶ از کوت العماره حرکت کرد. انور پاشا در ۱۹ مه ۱۹۱۶ در حالی که پیشروی روس‌ها با سرعت کامل ادامه داشت، به بغداد رسید تا اصول عملیات سپاه سیزدهم را تعیین کند. در همین حال، نظام‌السلطنه که در مواجهه با پیشروی روس‌ها به بغداد عقب‌نشینی کرده بود، وضعیت را با افسران آلمانی فعال در ایران ارزیابی کرد و به همراه ژنرال آلمانی فون لوسوف در ۲۳ مه ۱۹۱۶، برنامه‌های عملیاتی را که باید در ایران انجام می‌شد، تعیین کردند. سپاه در کوت العماره در مقابل انگلیسی‌ها باقی می‌ماند و سپاه سیزدهم به مسیر کرمانشاه-همدان-قزوین اعزام می‌شد. گروه سلیمانیه متشکل از واحد عمر ناجی بیگ و عشایر در همکاری با سپاه سیزدهم یا در مسیر سنه/سندج، یا برای پشتیبانی بیشتر از حمله گروه موصل از شمال در مسیر سقز-بوکان-ساوج بولاغ و یا ساین قلعه حمله می‌کرد. قرار بود گروه موصل توسط لشکر چهارم پیاده نظام از ارتش دوم تقویت شده، از طریق رواندوز-رایات حمله‌ای را آغاز کرده و ابتدا خط ساوج بولاغ-ارومیه را تصرف کرده و سپس، در حمایت از پیشروی سپاه سیزدهم به سمت خط تهران-قزوین، به همراه جناح راست ارتش دوم، به خط تبریز-خوی پیشروی کرده و آذربایجان جنوبی را تصرف کند (Metin ۲۰۰۷: ۱۰۷-۱۰۶).

تصرف همدان توسط سپاه سیزدهم مناسب تر خواهد بود. او افزود که اگر همدان تصرف شود، سپاه سیزدهم می‌تواند به سمت قزوین و تهران پیشروی کند (Metin ۲۰۰۷: ۱۰۸-۱۰۹).

شکل ۲.۱: وضعیت ارتش‌های روسیه در ایران در سال ۱۹۱۶ (Belen ۱۹۱۶: ۳۷)

علی احسان سابی‌س، فرمانده سپاه سیزدهم پیش از حرکت به سمت همدان، اخباری مبنی بر تمرکز نیروهای روس در امتداد جاده‌های همدان-تهران-قزوین دریافت کرد. علی احسان پاشا به پیشروی خود ادامه داد و در ۲ ژوئیه کرمانشاه را تصرف کرد. تصرف کرمانشاه توسط ارتش عثمانی واکنش دولت ایران را که تحت کنترل روسیه بود را برانگیخت، به طوریکه حتی انتقال پایتخت به شهر شاهی درمازندران نیز در نظر گرفتند (Karacagil ۲۰۱۴: ۱۱۴). طبق گزارش سفیر ایران به خلیل پاشا، فرمانده ارتش ششم، نیروهای عثمانی که وارد کرمانشاه شده بودند، این استان را بمباران کرده و پنج هزار لیره از مردم جمع‌آوری کردند و همچنین در کرمانشاه اسکناس چاپ کردند. دولت ایران با ابراز ناراحتی از این وضعیت، می‌پرسید که آیا نیروهای عثمانی به عملیات خود ادامه خواهند داد یا خیر و اظهار می‌داشت که روس‌ها می‌توانند ایران را درگیر جنگ علیه آنها کنند (ATASE. ۱۹۹/۲۶۰/۳۳۸).

علی احسان پاشا می‌خواست مدتی در کرمانشاه بماند تا استحکامات بسازد. با این حال، به دلیل اصرار آلمانی‌ها بر عملیات تهاجمی، خلیل پاشا به فرمانده سپاه سیزدهم دستور داد تا فوراً به سمت همدان پیشروی کند، آن را تصرف کند و سپس، بسته به شرایط، با واحدهای قزوین و خاقلین به سمت تهران پیشروی کند. در صورت موفقیت، آنها به همراه گروه‌های سلیمانی و موصل به خط خوی-تبریز-دیلمان پیشروی می‌کردند و در آنجا متحد می‌شدند. علی احسان پاشا سپس به خلیل پاشا اطلاع داد که پس از تأمین تدارکات لازم در کرمانشاه، سپاه سیزدهم حرکت کرده و همدان را ظرف چهار یا پنج روز تصرف خواهد کرد (ATASE، ۱۹۹/۲۶۰/۳۳۸). معاش مورد نیاز سابی‌س توسط سرگرد کیسلینگ، معاون رئیس هیئت اعزامی آلمان،

ارسال شد. افسر آلمانی که این پول را تحویل داد، به طور خاص به علی احسان پاشا اطلاع داد که آنها «مشتاقانه منتظر حمله سپاه سیزدهم هستند». علی احسان پاشا از این پول برای تأمین نیازهای سربازان به غذا، کفش و لباس استفاده کرد. (Sabis ۱۹۹۱: ۲۸۳)

پس از تأمین تدارکات ضروری ارتش، علی احسان پاشا در ۵ آگوست حمله دیگری به سمت همدان آغاز کرد. احسان پاشا قصد داشت قبل از رسیدن به همدان به دلیل ضعف عددی نیروهایش، از نیروهای عشیره‌ای استفاده کند. برای این منظور، او عشایر اطراف را به پیوستن به جهاد فراخواند. در همین حال، خلیل پاشا نیز برای بازرسی نظامی به کرمانشاه رسیده بود (BOA, HR SYS. ۲۵/۲۴۲۴). در آن زمان، فوزی بیگ، وابسته نظامی، مستقر در گرند، گزارش داد که سپاه سیزدهم و واحدهای وی همدان را در ۱۰ آگوست ۱۹۱۶ تصرف کرده‌اند (BOA, HR. SYS. ۴۲/۲۴۲۴). مردم با شادی از ورود سپاه به ایالت استقبال کردند. اردوگاهی در روستای بهار همدان برپا شد که در آن مردم با تقدیم قربانی و کمک به سپاه در برابر نیروهای روسی، ورود نیروهای عثمانی را جشن گرفتند. نیروهای روسی شروع به فرار به سمت شمال کردند (Ege ۲۰۱۱: ۳۶۲). به گفته عمر فوزی بیگ، وابسته نظامی، روس‌ها با عقب‌نشینی، شروع به قتل عام اهالی مناطق مسکونی اطراف کردند. آنها به ویژه در پی خالی کردن خشم خود بر سر مردمی بودند که به نیروهای عثمانی کمک و با آنها مخالفت کرده بودند و در برخی روستاها مرتکب قتل عام شدند. در عین حال، اقدام به سوزاندن محصولات کشاورزی، غارت حیوانات و قتل عام زنان و کودکان کردند. عمر فوزی می‌گفت که اعتراض به این وضعیت نزد کشورهای بی‌طرف و جلب توجه کنسول‌های آمریکایی به این موضوع مفید خواهد بود (Metin ۲۰۰۷: ۱۱۰ Ege; ۲۰۱۱: ۳۶۹).

در حالی که فرماندهی سپاه سیزدهم در حال تصرف همدان بود، گروه موصل برای تصرف ساوج بولاغ در حال عملیات بود. خلیل بیگ به گروه موصل دستور داده

بود که به سمت دریاچه ارومیه پیشروی کنند. اما به دلیل کمبود معاش، گروه موصل قادر به پیشروی نبود. در نتیجه، مأمورانی برای ترتیب دادن تدارکات اعزام شدند. نقشه خلیل پاشا این بود که گروه موصل به سمت ساوج بولاغ پیشروی کرده، با گروه سلیمانیه متحد شود و سپس برای مقابله با پیشروی دشمن، در جهت ارومیه پیشروی کند (ATASE، ۱۹۹/۲۶۰/۸۳۸).

پس از تصرف همدان، سپاه نبردی طولانی را برای پاکسازی کامل این ایالت از نیروهای دشمن آغاز کرد. بین ماه‌های اوت و سپتامبر، روس‌ها موفق به دفع هیچ یک از حملات نشدند. سپاه بطور کامل در همدان مستقر شد. کل تلفات عثمانی از کرمانشاه تا همدان در مجموع ۶۲۴ نفر بود: ۵ افسر شهید، ۱۷ افسر زخمی، ۱۰۲ سرباز شهید و ۵۰۰ سرباز زخمی. در مقابل، تلفات روس‌ها، از جمله ۳۲۱ اسیر، ۱۰۰ حیوان به غنیمت گرفته شده، بیش از ۵۰ کشته و در نبرد اسدآباد ۴۰۰ کشته و بسیاری زخمی بین ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر، تخمین زده شد (Sabis، ۲۰۰۱: ۳۱۹-۳۱۸).

پس از تصرف همدان، مقدمات حمله به سایر شهرهای آذربایجان جنوبی آغاز شد. نامه‌هایی به رهبران عشایر نوشته شد و از آنها خواسته شد تا به نیروهای عثمانی و جهاد بپیوندند. علی احسان پاشا حتی در آنجا اعلامیه‌ای صادر کرد و از مسلمانان خواست تا به جهاد بپیوندند، اما کنسول‌های بریتانیا و روسیه با این امر مخالفت کردند و ادعا کردند که این امر جان مسیحیان شهر را به خطر می‌اندازد (Karacagil، ۲۰۱۴: ۱۱۳).

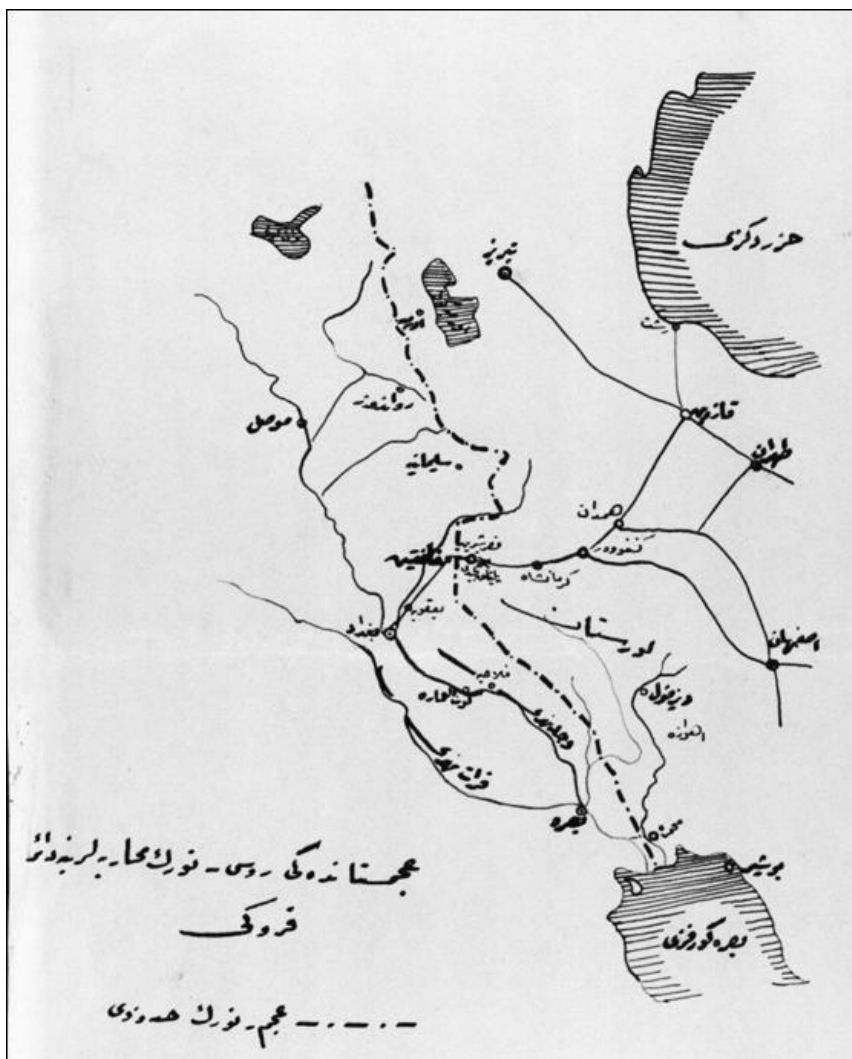
در این میان، آلمانی‌ها از تصرف همدان خوشحال بودند و قول دادند که هزینه‌های تشکیل یک واحد از عشایر و ژاندارم‌ها به رهبری نظام‌السلطنه را برای حمله‌ی پیش رو تأمین کنند. در همین حال، تلاش‌ها برای تشکیل یک لشکر ایرانی متشکل از عشایر به رهبری شوکت بیگ، فرمانده گروه ایرانی مستقر در کرمانشاه، آغاز شد. قرار بود نظام‌السلطنه با نیروهایی که تشکیل می‌داد، حمله به تهران را آغاز کند.

اما این نیروهای تخیلی قادر به ارائه هیچ فایده‌ای نبودند. علی احسان ساییس می‌گوید که نیروهای عشیره‌ای نه تنها در لشکرکشی همدان شرکت نکردند، بلکه حتی از مکان خود نیز حرکت نکردند و تنها به فکر جمع‌آوری مبالغ هنگفت پول و سیر کردن شکم خود بودند. او در عوض، اقدام به برقراری ارتباط با اوشارها(افشارها/مترجم)، برای بهره‌مندی از آنها کرد. (Sabis ۲۰۰۱: ۳۲۱؛ Metin ۲۰۰۷: ۲۱۰)

پس از آنکه سپاه سیزدهم و واحدهای آن همدان را در ۱۰ آگوست ۱۹۱۶ تصرف کردند، فرمانده کل قوا و فرمانده ارتش ششم اصرار داشتند که پیشروی در ایران تا قزوین و دریای خزر امتداد یابد. با این حال، فرمانده سپاه سیزدهم، علی احسان پاشا، با این درخواست مخالفت کرد و اظهار داشت که خطی که در آن قرار دارند غیرقابل دفاع است. زیرا وضعیت عشایر موجود در ایران آشکار بود. هرگونه عملیاتی با آنها غیرممکن به نظر می‌رسید. از طرف دیگر، پرسایکس، با تقریباً ۷۰۰ سرباز هندی، در اصفهان به روس‌ها پیوسته بود و بدین ترتیب سپاه سیزدهم را از سمت راست تهدید می‌کرد. به همین ترتیب، ارتش روسیه به فرماندهی ژنرال چرنازوبول، سپاه سیزدهم را از سمت چپ در سقز-سنه تهدید می‌کرد. نیروهای تحت فرماندهی ژنرال باراتوف نیز در جهت تهران و قزوین قوی به نظر می‌رسیدند (Sabis ۲۰۰۱: ۳۲۲). به همین دلیل، ساییس پیشروی از همدان را عاقلانه نمی‌دانست. به این سبب، نیروهای سپاه سیزدهم بدون اینکه تا ژانویه ۱۹۱۷ عملیات دیگری انجام دهند، به دفاع از سرزمین‌های تصرف‌شده در ایران در برابر نیروهای روسیه بسنده کردند (Metin ۲۰۰۷: ۱۴۱).

حضور سپاه سیزدهم در ایران، ارتش ششم را تضعیف کرد. با افزایش فشار بریتانیا در عراق، سپاه دوازدهم در ۲۵ فوریه ۱۹۱۷ شروع به عقب‌نشینی به بغداد کرد، اما بغداد اندکی پس از آن، در ۱۱ مارس، سقوط کرد. عقب‌نشینی نیروهای عثمانی، سقوط ایران تحت کنترل روسیه را تسهیل کرد.

پس از این ماجرا، نظام السلطنه حمایت کافی از آلمان دریافت نکرد و در آوریل ۱۹۱۷ به استانبول فراخوانده شد. وقوع انقلاب بلشویکی تقریباً در همان زمان باعث شد روسیه از جنگ عقب‌نشینی کند (بایور ۱۹۹۱: ۱۷۴؛ کاراجاگیل ۲۰۱۴: ۱۱۵). اگرچه سپاه سیزدهم بیش از پنج ماه در همدان ماند، اما به دلیل کمبود قدرت کافی تنها به پیروزی‌های کوتاهی علیه روس‌ها دست یافت.



شکل ۲.۲: مناطقی که نیروهای عثمانی و روسیه در ایران در آن می‌جنگیدند

فصل سوم

۳. تحولات آذربایجان جنوبی پس از انقلاب بلشویکی

۳.۱. پیامدهای انقلاب بلشویکی در آذربایجان جنوبی

با شکست بریتانیا از ارتش عثمانی در عراق (کوت العماره)، ارتش روسیه از هر راه ممکن برای کمک به بریتانیا تلاش می‌کرد. بنابراین، روس‌ها حملات جدیدی را در بهار ۱۹۱۷ برنامه‌ریزی می‌کردند. هدف ارتش قفقاز روسیه این بار اشغال سرزمین‌های آناتولی مرکزی و شرقی تا خطوط سیواس و سینوپ، سپس ادامه حرکت به سمت جنوب و برقراری ارتباط با نیروهای انگلیسی در عراق از طریق موصل بود (Çolak 2006: 176). با این حال، در حالی که روسیه برنامه‌های جدیدی در جبهه‌های جنگ تدوین می‌کرد، برخی تحولات در کشور، اجرای این طرح را غیرممکن ساخت و حتی منجر به خروج روسیه از جنگ شد که تأثیر عمیقی بر روند جنگ گذاشت.

در ۱۲ مارس ۱۹۱۷ که جنگ جهانی اول همچنان با شدت ادامه داشت، تظاهرات علیه دولت موجود در پتروگراد آغاز شد. با حمایت مردم و واحدهای نظامی، درگیری‌هایی بین نیروهای دولتی و معترضان رخ داد که منجر به تأسیس «شورای کارگران و سربازان» شد، سازمانی که نقش مهمی در انقلاب ایفا کرد. پس از مذاکرات بین مقامات شورا و دوما، این کشور در ۱۴ مارس شاهد تغییر دولت بود (Çağlayan 2004: 14; Bayur 1991: 60; Çolak 2006: 176). «بلوک مترقی»

در دومای دولتی روسیه با تأسیس « کمیته موقت دومای دولتی » قدرت را به دست گرفت. پس از دو روز مذاکره بین مقامات شورا و نمایندگان دوما، در ۱۴ مارس توافقی برای تشکیل یک دولت موقت لیبرال و استعفاى تزار حاصل شد (Sürmeli ۲۰۰۱: ۱). بدین ترتیب، رژیم تزاری در روسیه پایان یافت.

با پایان رژیم تزاری در روسیه، یک دولت ائتلافی موقت بدون حضور بلشویک‌ها به رهبری شاهزاده لووف، طرفدار اندیشه لیبرال، تشکیل شد (Sander ۲۰۰۸: ۳۹۰). بنابراین، در ۱۵ مارس، لووف به همراه تیم ۱۲ نفره‌اش، رهبری دولت موقت را به دست گرفت. (Belen ۱۹۶۴: ۱۹۳). اگرچه لووف رئیس دولت بود، اما قدرت واقعی در دست کرنسکی سوسیالیست، وزیر دادگستری و معاون نخست وزیر بود (Çolak ۲۰۰۶: ۱۷۷).

علیرغم انقلاب در روسیه و تلفات درون ارتش، دولت کرنسکی تصمیم به ادامه جنگ گرفت. این امر امکان تقویت مجدد ارتش روسیه در ماه مه را فراهم کرد. اما دولت کرنسکی اکنون دیگر تحت فشار بلشویک‌ها و منشویک‌ها قرار داشت. برخلاف دولت کرنسکی، بلشویک‌ها طرفدار جنگ نبودند و بلشویک‌های قدرت یافته کودتا کردند و در نوامبر ۱۹۱۷ کنترل دولت را به دست گرفتند. اولین کاری که بلشویک‌ها پس از به دست گرفتن قدرت انجام دادند، افشای توافقات مخفی برای عموم مردم جهان و آغاز پیمان‌های صلح با قدرت‌های متحد بود (Armaoğlu ۲۰۱۳: ۱۲۵-۱۲۶ Bayur; ۱۹۹۱: ۹۲). بلشویک‌ها خواهان امضای پیمان صلح «بدون الحاق یا غرامت» قدرت‌های قدرت‌های مرکزی/نیروهای متحد با روسیه شدند (Armaoğlu ۲۰۱۳: ۱۳۲ Çolak; ۲۰۰۸: ۱۴۰). با توجه به اینکه نیروهای مرکزی نیز از پیمان صلح حمایت می‌کردند، مذاکرات برست-لیتوفسک به پیشقدمی بلشویک‌ها در ۲۲ دسامبر ۱۹۱۷ آغاز شد.

با عقب‌نشینی بلشویک‌ها از جنگ، ارتش روسیه با دوران سختی در جبهه روبرو شد. روس‌ها که زمستان سخت ۱۹۱۷ را پشت سر گذاشته بودند، با وجود از دست

دادن ۱۰۰۰۰۰ نفر در این دوره، به تقویت ارتش قفقاز با تدارکات روسیه ادامه دادند. در بهار، نیروی ارتش روسیه در جبهه‌ها ۲۵۰۰۰۰ نفر و ۴۷۰ توپ بود (Belen ۱۹۶۴: ۱۹۴). البته، شرایط سخت زمستانی تنها دلیل تلفات روس‌ها در خطوط مقدم نبود. مراقبت‌های بهداشتی ناکافی نیز عامل اصلی افزایش تلفات بود. شیوع گسترده بیماری‌های عفونی در میدان عملیات، همراه با واکسیناسیون ناکافی برای سربازان، کمبود پزشک و بیمارستان و کمبود غذا و پوشاک، نیز باعث افزایش تلفات شد. در نتیجه ارتش روسیه، نه از خود جنگ، بلکه بیشتر از بیماری‌ها آسیب دید. این به دلیل کمبود در خدمات پزشکی ارتش بود.

انقلاب به سرعت در ارتش موجود انعکاس یافت. در حالی که بلشویک‌ها هنوز در حال مذاکرات صلح با قدرت‌های متحد بودند، سربازان روسی که علیه ارتش عثمانی می‌جنگیدند، در ۸ آوریل پرچم‌های سفید را برافراشتند و فریاد زدند: «به زودی صلح فرا خواهد شد». بعداً، با آشکارتر شدن شادی انقلاب، سربازان نظم خود را از دست دادند و بی‌میلی خود را به جنگ نشان دادند. در ۲۸ آوریل، در مواجهه با سپاه دوم ترک‌های قفقاز، سربازان هنگ ۱۵۳ روسیه، با در دست داشتن پرچم‌هایی که روی آنها نوشته شده بود «زنده باد جمهوری»، درخواست مذاکره کرده و سپس به سنگرهای خود بازگشتند (Belen ۱۹۶۴: ۱۹۴-۱۹۵).

تأثیر انقلاب به طور مشابه در میان سربازان روسی مستقر در آذربایجان جنوبی نیز احساس شد. افراد واحد قزاق روسیه، واحدی جاقفاده که تا سال ۱۹۱۶ در منطقه مستقر بودند، شروع به ترک پست‌های خود و نافرمانی از مافوق‌های خود کردند. این افراد، مستقل از واحدهای خود عمل می‌کردند و شروع به تهیه شراب و سایر مشروبات الکلی و پرسه زدن در منطقه به صورت مست می‌کردند (Sykes ۱۹۲۱: ۴۸۶). این سربازان روسی که دیگر قادر به تأمین مایحتاج خود نبودند و نظم و اتحادشان مختل شده بود، شروع به غارت مناطق اطراف کردند (Larcher ۱۹۲۷: ۴۲۵). این فضای ناآرامی به طور فزاینده‌ای گسترش یافت زیرا دولت ایران فاقد ژاندارمری و پلیس لازم

برای ایجاد اقتدار بود. غیر از سربازان روسی که پس از انقلاب نظم عمومی را مختل کردند، سربازانی نیز بودند که با اطرافیان رفتار خوبی داشتند. سربازان روسی در تبریز که تمایلی به جنگیدن نداشتند، شروع به خطاب قرار دادن مردم به عنوان «دوست» یا «رفیق» کردند (Atabaki ۲۰۰۶: ۴-۳).

انقلاب روسیه، به استثنای چند مورد در ایران، منجر به عقب‌نشینی نامنظم نیروها از جبهه‌های خود شد (BOA, DH. ŞFR. ۶/۸۴). این نیروها شروع به عقب‌نشینی به سمت سواحل خزر کردند، سلاح‌های خود را زمین گذاشتند یا فروختند و به دنبال بازگشت زودهنگام به میهن خود بودند. این امر شکاف قابل توجهی را در جبهه وسیع، از خانقین در جنوب تا قفقاز در شمال، ایجاد کرد. ارتش روسیه همزمان با عقب‌نشینی از منطقه، شروع به غارت شهرها و روستاها کرد. برخی از سربازان روسی که به خانه بازمی‌گشتند، بازار ارومیه را غارت کرده و آتش زدند. ۸۰۰ افسر روسی که حاضر به تسلیم شدن در برابر حکومت انقلابی روسیه نبودند، از بازگشت خودداری کردند و در منطقه باقی ماندند و ارتشی ۲۰ هزار نفری متشکل از ارمنی‌ها و نسطوری‌ها را آموزش دادند (Avşarlı ۲۰۰۵: ۷۹). علاوه بر این، چندین واحد روسی در آذربایجان جنوبی تحت فرماندهی ژنرال‌ها بوراتوف و بیچراکوف نیز از بازگشت خودداری کردند. خروج روسیه از منطقه، ظهور یک قدرت عثمانی-آلمانی در آسیای میانی در امتداد دریای خزر را برجسته کرد. انگلیسی‌ها نگران این قدرت ترکی-آلمانی شدند (Lenczowski ۱۹۹۲: ۸۷).

انقلاب روسیه احساسات متفاوتی را نیز در آذربایجان جنوبی برانگیخت. مردم برای بزرگداشت شهدای آزادی که در طول اشغال روسیه جان خود را از دست داده بودند، به مزار شهدای آذربایجان جنوبی رفتند تا گل بگذارند. مادران بیمار و مسن، که هنوز داغدار بودند، بر سر مزار فرزندان‌شان حاضر شدند. حتی مقامات و سربازان روسی در پادگان دولتی جمع شدند تا آذربایجانی‌های جنوبی را همراهی کنند. نمایندگان روسیه از مردم به خاطر اشتباهات گذشته عذرخواهی کردند و به دیدار

خانواده‌های شهدا رفتند و تسلیت گفتند. کامبروف (قنبراف؟/ مترجم)، که ریاست «کمیته اجرایی نمایندگان نظامی و شهروندی» در تبریز را بر عهده داشت و از یک دولت بلشویکی در منطقه حمایت می‌کرد (Quar ۲۰۰۵: ۹۹)، سخنرانی‌ای نیز در محکومیت سیاست سربازان روسی علیه ایرانیان ایراد کرد و اظهار داشت که نفرت او از آنها بی‌حد و مرز است. آنها اعلام کردند که دیگر در امور داخلی ایران دخالت نخواهند کرد و حتی از حزب دموکرات آذربایجان (ADP) حمایت کامل خواهند کرد (Azer ۱۹۹۵: ۶۳). به این ترتیب، خشم خود را از دولت تزاری نشان دادند.

خروج ارتش روسیه از آذربایجان جنوبی از موضوعات اصلی بحث در مطبوعات نیز بود. «روزنامه تجدد»، نشریه دموکرات‌ها، که در تبریز منتشر می‌شد، در ۳۱ مه ۱۹۱۷ مقاله‌ای با عنوان «ایران و روسیه آزاد» منتشر کرد:

این انقلاب که دوران اوج ملت بزرگ روسیه را رقم زد، فرصت فوق‌العاده‌ای برای تقویت روابط حسن همجواری بین مردم آزاد روسیه و ایران ایجاد کرد. این انقلاب بزرگ که توسط مردم آینده‌نگر روسیه انجام شد، آنها را به نقطه کانونی آزادیخواهان جهان تبدیل کرد. آنها تا رسیدن به اینجا، سال‌ها تحت ستم حکومت‌های بی‌رحم و مستبد روسیه رنج کشیده بودند. سیاست‌های استعمارگرانه‌ی دولت‌های روسیه نسبت به ایران و مردم ایران نه تنها نفرت را در میان مردم ایران، بلکه در میان مردم روسیه نیز دامن زده است. مردم ایران به خوبی می‌دانند که ملت روسیه هرگز سعادت خود را به قیمت بدبختی ملت دیگری نمی‌خواهد. کاملاً مشخص است که آنها صمیمانه آرزوی پیشرفت ایرانیان، همسایگان تاریخی خود، را دارند. متأسفانه، سیاست‌های استعمارگرانه‌ی دولت سابق روسیه نسبت به ایران و مردم ایران، حس عمیقی از نفرت را در آنها پرورش داده است. در نتیجه سیاست‌های آنها، مردم ایران نتوانستند به اهداف مورد نظر خود برسند و ثروت ملی آنها سال‌ها توسط قدرت‌های استعماری غارت شد. امید و شادی همیشه پس از فاجعه می‌آید. پس از سال‌ها محرومیت و ستم، مردم ایران اکنون احساس عشق و دوستی نسبت به ملت خیرخواه،

آینده‌نگر و نجیب روسیه دارند. مردم ایران برای استقلال و توسعه خود به دنبال تفاهم و کمک از ملت روس هستند. (Azeri: ۱۹۹۵: ۶۲-۶۱)

همانطور که از مقاله پیداست، انقلاب روسیه آغاز دوران جدیدی در منطقه بود و شادی ناشی از آن ابراز می‌شد. همچنین لازم به یادآوری است که سیاست‌های استعماری اعمال شده توسط دولت‌های قبلی روسیه علیه ایران و مردم آن، کینه عمیقی را در بین مردم ایجاد کرده بود. با این حال، از زمانی که دولت جدید روسیه به ظلم خود پایان داد، احساس محبت و دوستی تقویت شد.

مذاکرات بین بلشویک‌ها و نیروهای مرکزی که از ۱۵ دسامبر ۱۹۱۷ آغاز شده بود، سرانجام به پایان رسید و پیمان برست-لیتوفسک^{۲۷} در ۳ مارس ۱۹۱۸ بین قدرت‌های مرکزی و بلشویک‌ها امضا شد. (Armaoğlu: ۲۰۱۳: ۱۳۲; Çolak; ۲۰۰۸: ۱۴۰). با این توافق، روس‌ها رسماً تصمیم به خروج از جنگ گرفتند. با خروج روسیه از جنگ، لغو پیمانی که در سال ۱۹۰۷ بین روس‌ها و انگلیسی‌ها برای رعایت سیاست بی‌طرفی ایران و حفظ تمامیت ارضی آن امضا شده بود نیز مورد بحث قرار گرفت. همچنین توافق شد که کشورهای متخاصم نیروهای خود را خارج کنند (Karacagil: ۲۰۱۴: ۱۱۵).

تصمیم به تخلیه ایران از طریق این توافق، شاه را خشنود کرد. او «رضایت خود را از ابراز احساسات دوستانه امپراتوری عثمانی» به وزارت امور خارجه عثمانی ابلاغ کرد (Metin: ۲۰۱۰: ۱۵۴; Karacagil: ۲۰۱۴: ۱۱۵). اگرچه موضع امپراتوری عثمانی در مورد استقلال و تمامیت ارضی ایران در این توافق با استقبال مردم ایران روبرو شد و روابط خوبی بین دو کشور برقرار شد، اما ملاحظات دولت ایران در مورد آذربایجان جنوبی همچنان ادامه داشت (Metin: ۲۰۱۰: ۱۶۴). زیرا دولت ایران از

^{۲۷} برای دلایل انقلاب روسیه، رجوع کنید به (Kurat ۱۹۸۷: ۲۹-۳۴)، برای

مذاکرات برست-لیتوفسک، رجوع کنید به (Kılıç ۱۹۹۸).

ورود مجدد ارتش عثمانی به آذربایجان جنوبی بیم داشت. در واقع، این ترس موجه بود. خلافت قدرت ناشی از خروج ارتش روسیه از منطقه منجر به قتل عام جمعیت مسلمان توسط ارامنه و نسطوری‌ها، به همراه انگلیسی‌ها، شد و ارتش عثمانی مجبور به ورود مجدد به منطقه شد.

۳.۲. خلافت اقتدار در منطقه پس از انقلاب بلشویکی و پیامدهای آن

۳.۲.۱. تلاش‌های ارمنی‌ها و نسطوری‌ها برای جایگزینی روس‌ها

پس از پیمان برست-لیتوفسک، که منجر به خروج روس‌ها از آذربایجان جنوبی و امضای «آتش‌بس ارزنجان» (۱۸ دسامبر ۱۹۱۷)^{۲۸} شد، تهدید روسیه از بین رفت. اما خروج روسیه از منطقه خلافت اقتدار ایجاد کرد. خلافت اقتدار ناشی از این امر در شهرها، شهرستان‌ها و روستاهای آذربایجان جنوبی و فقدان نیروی نظامی قوی دولت ایران، منجر به ناآرامی‌های گسترده‌ای شد. پرسای سایکس، فرمانده انگلیسی نیروی انتظامی جنوب ایران، وضعیت آن زمان منطقه را اینگونه توصیف می‌کند:

«... سربازان روسی در اینجا به صورت هزاران نفری پرسه می‌زنند و تنگ‌ها، مهمات، متعلقات، اسب‌ها و تمام تجهیزات خود را که می‌توانند ارزش پولی داشته باشند، می‌فروشند. اسب‌ها به چند شیلینگ فروخته می‌شوند. اما قیمت علوفه آنقدر گزاف شده است که اسب‌ها فقط به عنوان هدیه ارزش دارند. در واقع، غرب و شمال

^{۲۸} برای مطالعه مفصل مواد مربوط به آتش‌بس ارزنجان که بین روسیه و

امپراتوری عثمانی در ۱۸ دسامبر ۱۹۱۷ رجوع کنید به (Mercan ۱۹۹۱: ۶۸-۷۲)

کشور از این وضعیت روس‌ها، به دلیل ضعف حکومت ایران بسیا رزبان دیده‌اند.»
(Sykes ۱۹۲۱: ۴۸۶).

پس از عقب‌نشینی روس‌ها از منطقه، ارمنی‌ها و نسطوری‌ها کسانی بودند که بیشترین بهره را از مهمات باقی‌مانده بردند. به گفته احمد کسروی، ۱۲۰۰۰ نفر از جیلوها (نسطوری‌های عثمانی) که در طول جنگ به همراه خانواده‌هایشان از سرزمین‌های عثمانی مهاجرت کرده بودند، به ارمنی‌ها و نسطوری‌های ایران پیوستند. علاوه بر این، بیش از ۵۰۰۰ ارمنی از ایروان، نخجوان و وان وارد شدند. نیروهای ترکیبی در شهرهای سلماس، ارومیه و سلدوز بالغ بر ۲۰۰۰۰ نفر بودند. این واحدها توسط ۸۰۰ فرمانده روسی و ۷۲ فرمانده فرانسوی رهبری می‌شدند. علاوه بر فرانسوی‌ها و روس‌ها ارمنی‌ها و نسطوری‌هایی که در آذربایجان جنوبی، به ویژه در منطقه ارومیه و سلماس، گرد هم آمده بودند، به لطف سازمان‌های نظامی که با کمک کنسول‌های آمریکایی، هیئت مسیحی آمریکایی و مدیر بیمارستان فرانسوی ساکن ارومیه و (Güneyli ۲۰۰۵: ۳۱-۳۲)، تأسیس کردند، بر منطقه تسلط یافتند (Aysan ۱۹۳۸: ۱).

با شروع جنگ جهانی اول، ارمنی‌ها که در ازای تأسیس «دولت ارمنی» خود در کنار روس‌ها جنگیده بودند و توسط ارمنی‌های مهاجر از آناتولی تقویت می‌شدند، شروع به جایگزینی روس‌ها کردند. آن‌ها با تصرف انبارهای سلاح، مهمات و آذوقه به جا مانده از سربازان روس، در پی تأسیس ارمنستان در سرزمین‌های عثمانی که قبلاً توسط روس‌ها اشغال شده بود، برآمدند. این گروه‌ها به تدریج رشد کردند و گردان‌ها و هنگ‌ها را تشکیل دادند. ارمنی‌ها امیدوار بودند که از این فرصت برای تحقق خویای ارمنستان بزرگ خود استفاده کنند (Bruinessen ۲۰۰۷: ۹۰). گروه‌های ارمنی که در مناطقی که قبلاً توسط روس‌ها اشغال شده بود اما پس از عقب‌نشینی آنها تخلیه شده بودند، ساکن شدند، در مناطقی که ضعیف بودند با عشایر کرد همزیستی

مسالمت آمیز در پیش گرفتند. اما در مناطقی که قوی بودند، شروع به نابودی طرفداران عثمانی ها نمودند (Aysan ۱۹۳۸: ۲).

نسطوریان نیز آرزوهای مشابهی با ارامنه داشتند: آنها رویای تأسیس یک دولت مستقل در منطقه ارومیه و سلماس را در سر می پروراندند. پس از انقلاب بلشویکی، آنها به عنوان یک منطقه حائل تحت کنترل بریتانیا در برابر حمله نظامی احتمالی عثمانی به تبریز عمل می کردند. نسطوریان که با عقب نشینی روس ها از منطقه تنها مانده بودند، با سلاح های به غنیمت گرفته شده توسط روس ها و برخی از افسران داوطلب روسی حمایت می شدند. انگلیسی ها نیز از ترس اینکه ذخایر نفتی باکو از سوی آلمانی ها و ترک ها مورد تهدید قرار گیرد، حمایت از نسطوریان را آغاز کردند. به همین منظور، در دسامبر ۱۹۱۷، کاپیتان گریسی، افسر انگلیسی، از وان به ارومیه سفر کرد. او در آنجا، جلساتی مخفی را برای سازماندهی نسطوریان و بسیج آنها برای مبارزه با نیروهای عثمانی ترتیب داد. علاوه بر افسر انگلیسی، در این جلسه، آقای شد، مدیر میسیون آمریکایی، آقای نیکیتین، نایب کنسول روسیه، مونسینور سونتاگ، اسقف فرانسوی در ارومیه و نمایندگان نسطوری مانند مار شیمون، پاتریارک نسطوری، نیز حضور داشتند. این جلسه عمدتاً بر مقاومت نسطوریان متمرکز بود و در عوض به آنها قول حمایت نظامی و مالی و همچنین بررسی رویای استقلالشان را می داد. سپس نسطوریان وارد عمل شدند و شروع به آسیب رساندن به مسلمانان منطقه کردند. یک هیئت فرانسوی نیز برای محافظت از نسطوریان در برابر ترک ها، بین آنها سلاح توزیع کرد. در همین حال، انگلیسی ها تلاش کردند تا با نسطوریان در ارومیه ارتباط برقرار کنند و نیروهای نامنظم نسطوریان را به یک نیروی جنگنده علیه تهاجم ترک ها به تبریز تبدیل کنند (Bruinessen ۲۰۰۷: ۷۳-۷۲، ۹۰-۸۹).

پس از خروج روس ها از منطقه، افسران متعدد انگلیسی و فرانسوی از تفلیس برای آموزش اقلیت های مسیحی منطقه، یعنی ارامنه و نسطوریان، وارد آذربایجان جنوبی شدند. مبلغان مذهبی آمریکایی نیز سلاح های روسی را خریداری و در اختیار

ارامنه و نسطوریان قرار دادند. مارشیمون، آقا پطروس و دیگر رهبران ارمنی و نسطوری از سلماس به ارومیه رسیدند و همکاری خود را با دکتر شت، میسیونر آمریکایی، نیکیتین، کنسول سابق روسیه و یک هیئت ۷۲ نفره فرانسوی آغاز کردند. یک شورای مسیحی به نام «موتوا/Mutwa» کنترل منطقه را به دست گرفت. ظرف سه روز، نسطوریان ده‌ها هزار نفر را قتل عام کردند (Avşarlı ۲۰۰۵: ۸۰). در این حین، طبق تلگرافی که در ۲۹ مارس ۱۹۱۸ دریافت شد، ۴۰۰ با سرباز قزاق روس شامل ارمنی‌ها و نسطوری‌ها، در میان‌شان، به ساوج بولاغ و سولدوز رسیده بودند، زمین‌های بین ساوج بولاغ و سولدوز را ویران کرده و با ارزاق به غنیمت گرفته شده، به ساوج بولاغ عقب‌نشینی کردند. روس‌ها با کمک ارمنی‌ها و نسطوری‌های وان که در سلماس و مناطق اطراف آن ساکن شده بودند، آذوقه‌ها را برای تأمین ارتش خود در قفقاز تصرف می‌کردند. روس‌ها پس از ارسال غلاتی که از ساوج بولاغ جمع‌آوری کرده بودند با کشتی، از ساوج بولاغ به تبریز رفتند (Branch. ۲ EUM. DH. BOA. ۹/۱۵).

جمعیت مسلمان محلی (کردها و ترک‌های آذربایجانی) از فعالیت‌های ارمنی‌ها و نسطوری‌ها در منطقه ناراضی بودند. علاوه بر این، دولت ایران نیز نگران بود. تلاش متقابل برای انتقام که با خروج روس‌ها از منطقه آغاز شد، منجر به تشدید خشونت‌های وحشیانه بین مسیحیان و مسلمانان شد. از آنجا که مسیحیان مسلح‌تر بودند، ترکان آذربایجانی و کردها که وابستگی عشیره‌ای با هم نداشتند، بیشترین آسیب را دیدند. در درگیری‌هایی که در سال ۱۹۱۸ در ارومیه بین کردها، ارمنی‌ها و نسطوری‌ها آغاز شد، نسطوری‌ها پیروز شدند و کنترل شهر را به دست گرفتند (Bruinessen ۲۰۰۷: ۹۰).

پس از عقب‌نشینی روس‌ها از منطقه، برخی از سربازان روسی از بازگشت خودداری کردند و در سال ۱۹۱۸ از ارمنی‌ها حمایت کردند و مرتکب قتل عام‌هایی علیه ترک‌ها و کردها در خوی، سلماس و ارومیه شدند. در جریان این وقایع که اکنون

به عنوان فاجعه ارومیه شناخته می‌شود، اکثر مردان مسلمان قتل عام شدند و زنان یا مورد تجاوز قرار گرفتند یا اسیر شدند. در این وقایع که نسطوریان نیز از ارمنی‌ها حمایت کردند، ارمنی‌ها توسط آقا پطرس و نسطوریان توسط مارشیمون فرماندهی می‌شدند. در یک شب، ۱۵۰۰ آذربایجانی کشته شدند. طبق اطلاعاتی که احمد کسروی در نوشته‌هایش تأیید کرده است، برخی از خانواده‌های ارومیه‌ای مورد غارت قرار گرفتند و برخی دیگر در داخل یک ساختمان عمومی محبوس شدند. کسروی این افراد را به عنوان افرادی توصیف می‌کند که چندین روز بدون غذا و آب مانده بودند و به دلیل بسته بودن بازارها، قادر به تهیه چیزی نبودند. علاوه بر این، شیوع بیماری وبا منجر به مرگ بسیاری از مردم در ارومیه و سلماس شد (İskenderli ۱۳۳-۱۳۲: ۲۰۱۱).

این تشدید وقایع در آذربایجان را قطعاً نمی‌توان صرفاً به خروج روسیه از منطقه نسبت داد. عامل مهم دیگر، انتشار شایعاتی مبنی بر قتل عام ارامنه در آناطولی بود. یکی از این شایعات این بود که ترک‌ها در خوی و ارزنجان مرتکب قتل عام علیه ارامنه شده‌اند، به زنان آنها تجاوز شده و گوشت آنها پخته شده و به مردم خورانده شده است. این شایعات، ارامنه را بیشتر به غلیان آورده بود. در ۱۴ ژوئن ۱۹۱۸، آدرانیک، فرمانده ارتش ارمنستان، خوی را محاصره کرد. در پاسخ، مردان مسلمان از شهر دفاع کردند. زنان و کودکان نیز سعی کردند برای کمک به دفاع، غذا جمع‌آوری کنند. نیروهای داشناک به فرماندهی پتروس، با حمایت سربازان نامنظم روسی، به ارومیه و سلماس حمله کردند. این دو شهر برای چند روز بمباران شدند (İskenderli ۲۰۱۱: ۱۳۳-۱۳۴).

دولت ایران که در مواجهه با این وقایع ناتوان بود، از سیمکو، والی تبریز (مترجم؟!)، درخواست کمک کرد (Bruinessen ۲۰۰۷: ۹۰). در پاسخ، اسماعیل آقا سیمکو، یک رهبر عشیره‌ای کرد که قبلاً توسط روس‌ها در تفلیس نگهداری می‌شد و بعداً به شرط زندگی در خوی و وفاداری آزاد شده بود، پس از

انقلاب موفق شد بیشتر سلاح‌ها، از جمله توپخانه صحرایی، سربازان ژنرال باراتوف روسی را تصرف کند. سیمکو از این قدرت برای ترور پاتریارک مار شیمون، رهبر نسطوریان، در یک گردهمایی مذهبی استفاده کرد. بعدها، مارشحون، از بزرگان نسطوری، و برادرش نیز توسط شکاک‌ها در سلماس به قتل رسیدند. (BOA. DH. SFR. ۱۱۳/۵۸۳). این وقایع منجر به یک سری قتل عام‌های انتقام‌جویانه بین مسلمانان و مسیحیان شد. سپس نسطوریان نیرویی متشکل از ۳۰۰۰ نفر را به فرماندهی آقا پطروس و سیرما خانیم جمع کردند و به سمت سیمکو لشکرکشی کردند. سیمکو که از روس‌ها و ایران ناامید شده بود، طلب بخشش کرد و به امپراتوری عثمانی پناه برد. پس از اینکه سیمکو مارشیمون را کشت، نسطوریان قتل عام عمومی روستاهای مسلمان‌نشین اطراف سلماس و همچنین در دیلمان و ارومیه را آغاز کردند. دیلمان با خاک یکسان شد و جمعیت مسلمان ارومیه برای چندین روز مورد قتل عام قرار گرفتند. سلاح‌های نگهداری شده در دست سربازان ایرانی حاضر در ارومیه و مردم، مصادره شد. نیرویی هم که از تبریز اعزام شده بود توسط این راهزنان دفع شد. تعداد مسلمانانی که توسط این راهزنان تنها در ارومیه و اطراف آن قتل عام شدند، حدود ۹۰۰۰۰ نفر تخمین زده شد (BOA. HR.SYS. ۶۰/۲۳۴۱). نسطوریان پس از تصرف چندین شهر، شروع به تعقیب سیمکو کردند. سیمکو به واحد علی احسان پاشا که از طریق دره قطور به خوی رسیده بود، پیوست. نسطوریان با درک اینکه نمی‌توانند در برابر احسان پاشا مقاومت کنند، شهر را رها کردند و در مناطق مختلف عراق و سوریه پراکنده شدند و تحت حمایت بریتانیا پناه گرفتند. با فرار نسطوریان از ارومیه، اسقف کاتولیک، م. گ. ر. سونتاک و مبلغ باپتیست، اچ. پفلاومر، در ۱ آگوست ۱۹۱۸ در ارومیه کشته شدند (Ünal ۲۰۰۶: ۱۹۴-۱۹۵). سیمکو در درگیری‌های بعدی که انگلیسی‌ها از ارمنی‌ها و نسطوری‌ها به عنوان سنگر برای جلوگیری از پیشروی ترک‌ها استفاده کردند، شرکت نکرد. در همین حال، نسطوری‌ها که پس از مرگ رهبرانشان وحشت کرده بودند، از ارومیه فرار کردند و افراد سیمکو به نیروهای ترک در تعقیب

آنها پیوستند. سپس اشیای کرد وارد شهر شدند و همه جا را غارت کردند (Bruinessien ۲۰۰۷: ۹۰).

دولت ایران مدعی شد که پیشروی ارتش عثمانی علت ناآرامی‌ها در آذربایجان جنوبی بوده است. در پاسخ به این ادعا، دولت عثمانی پس از انجام تحقیقات لازم، در مورد علت وقایع به دولت ایران اینگونه پاسخ داد: طبق تحقیقات، ادعای قتل عام ارامنه توسط سربازان عثمانی نادرست است. گزارش شده است که ارامنه ساکن مناطق تبریز و مراغه در صلح و آرامش زندگی می‌کنند و تنها ارامنه ساکن مناطق خوی، دیلمان و ارومیه که همراه با نسطوریان قصد تشکیل حکومت داشتند، مورد اقدامات قانونی قرار گرفتند. علاوه بر این، غارت شدن اموال آنها نیز بی‌اساس است. حتی اموالی که راهزنان از دیلمان و ارومیه غارت کرده بودند، در انبارهایی در وان و سایر مناطق نگهداری می‌شود. بنابراین، ادعای قتل عام ارامنه توسط نیروهای عثمانی بی‌اساس بوده و برعکس، گروه‌های طرفدار عثمانی مورد حملات متعدد ارامنه قرار گرفته‌اند. همچنین گزارش شده است که در نتیجه حملات ارمنی‌ها در آوریل ۱۹۱۸، دیلمان به طور کامل ویران شده و تقریباً هیچ خانه‌ای برای زندگی باقی نمانده است. جنایات در ارومیه تا زمان تخلیه آنها از طرف ارتش عثمانی ادامه داشته است. طبق شهادت یک افسر روسی، ۸۰۰۰ شهید در دیلمان وجود داشت و روز طبق اعلام دکتر شیت، کنسول آمریکا، تعداد کسانی که تنها در یک یا دو در ارومیه دفن شدند، حدود ۳۰۰۰ نفر بود. اما این اعداد نیز تنها حتی حداقلی از حقیقت را نشان می‌دهند (BOA. HR. SYS., ۶۰/۲۳۴۱).

۳.۲.۲. طرح بریتانیا برای استقرار در سرزمین‌های تخلیه‌شده از طرف روس‌ها

انگلیسی‌ها با خروج روسیه از جنگ، در مورد موقعیت ماورای قفقاز در مسیر ایران، افغانستان و آسیای مرکزی نگرانی داشتند. آن‌ها معتقد بودند که یک ارتش مشترک عثمانی-آلمانی می‌تواند بر ایران و افغانستان که در جنگ اعلام بی‌طرفی کرده بودند، تأثیر بگذارد و آن‌ها را به اتحاد با خود بکشانند. علاوه بر این، این ارتش که می‌توانست به راحتی با استفاده از راه‌آهن موجود در ماوراء قفقاز مستقر شده، مستعمره بریتانیا، هند، را تهدید کند. علاوه بر این، ثروت اقتصادی این منطقه، آن را مهم می‌کرد. در میان منابع زیرزمینی منطقه، مانند نفت، منیزیم و مس، و همچنین جنگل‌ها و محصولات کشاورزی مانند پنبه و گندم، بیشترین نیاز در زمان جنگ را بودند (Çağlayan ۲۰۰۴: ۲۹-۳۰؛ Dunsterville ۲۰۱۶: ۱۴۶؛ Çağlayan ۲۰۰۲: ۴۱۲). جدا از این موارد، انگلیسی‌ها نگرانی‌های دیگری نیز داشتند: آنها فکر می‌کردند که نفت باکو صحنه تضاد منافع بین روس‌ها، ارمنی‌ها و آلمانی‌ها است و اگر یکی از آنها کنترل را به دست بگیرد، منجر به عواقبی مغایر با منافع بریتانیا خواهد شد (Mustafayev ۲۰۱۳: ۱۵۰). اگر ذخایر نفت باکو به دست طرف مقابل می‌افتاد، انتقال نفت از طریق خطوط لوله به بندر باتومی امکان‌پذیر می‌شد. این امر به نوبه خود، آلمان را بیشتر تقویت می‌کرد. در همین حال، معتقد بودند که عثمانی‌ها با ایجاد مسیری از باکو، واقع در مسیرهای استعماری بریتانیا در هند، به ایران و ترکستان و از آنجا به افغانستان، جایگاه قابل توجهی در سیاست‌های پان ترکیستی خود به دست خواهند آورد و بدین ترتیب بر مستعمرات بریتانیا فشار وارد خواهند کرد. برای دستیابی به این هدف، آنها معتقد بودند که به هر قیمتی باکو نباید به دست عثمانی باقی بماند.

انگلیسی‌ها قصد داشتند از طریق تبریز به باکو برسند و این نفوذ عثمانی-آلمانی را بشکنند. یکی دیگر از نقشه‌های بریتانیا، کمک‌رسانی به ارمنی‌ها و نسطوری‌هایی بود که پس از عقب‌نشینی روس‌ها از منطقه، تنها مانده بودند (Sykes ۱۹۲۱: ۴۸۸).

برای این منظور، انگلیسی‌ها قصد داشتند ابتدا سرزمین‌های خالی شده توسط روس‌ها در ایران را تصرف کنند و سپس از طریق تبریز به باکو برسند.

انگلیسی‌ها که پیش از این با نیروهای ویژه خود بر جنوب ایران تسلط داشتند، اکنون می‌خواستند با استفاده از همان روش در تبریز مستقر شوند (ATASE, ۱۳۴۳/۵۱). به همین منظور، فرماندهی عالی بریتانیا، در واکنش به تحولات منطقه، تصمیم گرفت بخشی از نیروهای مستقر خود در عراق را ابتدا به آذربایجان جنوبی و سپس به سواحل دریای خزر منتقل کند (Mustafayev, ۱۳۵۰: ۲۰۱۱).

انگلیسی‌ها برای اجرای این نقشه‌ها، فراتر از تعداد محدود نیروهایشان در جنوب ایران، نیروی کافی برای اعزام به شمال نداشتند. بغداد، نزدیکترین نیروی انگلیسی، از آذربایجان جنوبی بسیار دور بود. بنابراین، دولت بریتانیا تصمیم گرفت یک هیئت نظامی به ایران اعزام کند تا ارمنی‌ها، نسطوری‌ها و افسران و سربازان مزدوری را که از ارتش روسیه در منطقه گریخته بودند، سازماندهی، آموزش و تربیت کند تا از حمله احتمالی عثمانی به ایران جلوگیری کند یا نیروهای عثمانی را متوقف سازد. این هیئت به رهبری ژنرال دانسترویل بود (Sykes, ۱۹۲۱: ۶۰). دانسترویل برای این منظور، با چند وسیله نقلیه موتوری و گروهی از افسران به سمت دریای خزر حرکت کرد. این گروه با خودروهای فورد خود از طریق گردنه اسدآباد به همدان رسیدند. در همین حال، دانسترویل برای در کنترل داشتن مردم محلی که در برابر آنها مقاومت می‌کردند، یک گروه کوچک از سربازان ارتش را در آنجا گذاشت و سپس به قزوین و بعداً به رشت رفت. در همین حال، او خود را بدون پشتیبانی و تدارکات، صدها مایل دورتر از کاروانی یافت که در همدان گذاشته بود. نیروهای تحت حمایت آلمان در مقابل دانسترویل به خوبی مسلح بودند. جمعیت محلی که توسط آلمانی‌ها تأمین مالی می‌شدند، منتظر فرصت مناسب برای حمله به انگلیسی‌ها بودند. دانسترویل با مردم محلی دیدار کرد و مردم محلی که تحت حمایت آلمان بودند و متوجه کمبود نیرو در دانسترویل شده بودند، جسورتر شدند. دانسترویل مجبور به عقب نشینی شد و به

سرعت رشت را ترک کرد و به همدان بازگشت. بدین ترتیب، اولین تلاش داسترویل با شکست مواجه شد (Donohoe ۲۰۱۶: ۶۴).

داسترویل پس از بازگشت به همدان، مدتی در آنجا ماند و سپس دوباره با یک دسته کوچک انگلیسی به سمت تبریز حرکت کرد. در همین حال، واحدهای جدید انگلیسی از بغداد به تبریز اعزام شدند. دسته داسترویل شامل پانزده افسر انگلیسی، یک افسر فرانسوی و تقریباً سی و پنج افسر انگلیسی دیگر بود. برخی از افسران سوار بر اسب‌های والر استرالیایی، برخی دیگر سوار بر اسب‌های لاگار^{۲۹} ایرانی و قاطرها و الاغ‌هایی که از مردم محلی تهیه کرده بودند، حرکت کردند. هدف آنها رسیدن به تبریز از طریق زنجان بود. نقشه این واحد این بود که با استخدام سربازان محلی، نیروی جدیدی تشکیل دهد و به سمت تبریز پیشروی کند، در صورت امکان ترک‌ها را در هم بکوبد و به باکو برسد. این واحد توسط سرگرد واگستاف^{۳۰} رهبری می‌شد (Donohe ۲۰۱۶: ۱۲۰). واحد که حدود ۴۰۰۰ نفر نیرو داشت، پس از یک راهپیمایی هفت روزه به زنجان رسید (ATASE ۶۳۱/۳۶۴/۱۳۷). در همین حال، بخشی از نیروی بریتانیا تحت فرماندهی واگستاف و بخش دیگر تحت فرماندهی کاپیتان آذربورن از سواره نظام دوم شاه ادوارد بود. در حالی که کاروان آذربورن برای تهدید نیروهای عثمانی در غرب و شمال زنجان دور می‌زد، واگستاف با واحد کوچک خود در جنوب شهر مستقر شد (Donohe ۲۰۱۶: ۱۲۵). در همین حال، با وجود

^{۲۹} لاگار "یک اصطلاح شناخته شده برای اسب‌های ایرانی نیست و به نظر

می‌رسد منظور شما اسب کاسپین باشد، که به عنوان "اسبچه خزر" نیز شناخته

می‌شود. / مترجم

^{۳۰} واگستاف یک استراتژیست زیرک، یک ایران‌شناس ماهر و مردی با دانش

ویژه در مورد ایران بود و فارسی را خوب میدانست، زیرا سال‌ها در ایران جنوبی با

نیروی شکاری کار کرده بود. در نتیجه، او با تمام قبایل ساکن در منطقه از ایران تا

آذربایجان به خوبی آشنا بود (Donohoe ۲۰۱۶: ۱۲۰).

آنکه مردم زنجان از حضور انگلیسی‌ها در وحشت به سر می‌بردند، آنها مدتی در اینجا ماندند و سپس به سمت میانه حرکت کردند.

انگلیسی‌ها قصد داشتند به ویژه با همراه کردن عشایر در طول مسیر و دستیابی بدون مشکل به اهداف خود، به سمت آذربایجان جنوبی پیشروی کنند. تنها سنجایی‌ها، قدرتمندترین عشیره منطقه و طرفدار عثمانی و آلمان، در برابر انگلیسی‌ها مقاومت کردند. از طرفی دیگر ژنرال روسی بوراتوف، که به کشور خود بازنگشته بود، با چند هزار نفر از سربازانش به انگلیسی‌ها پیوستند (Aysan ۱۹۳۸: ۲).

انگلیسی‌ها پس از ورود به میانه بدون مواجهه با هیچ مقاومتی، شروع به جمع‌آوری غلات از طریق خرید کردند و برای تشکیل واحدهای جدید از اهالی محلی بسیج شدند. در مقابل، به این مردم محلی ماهانه تقریباً ۲ پوند دستمزد پرداخت می‌کردند. در حالی که نیروهای انگلیسی در میانه بودند، نیروهای عثمانی در حال آماده‌سازی برای تقویت تبریز و متوقف کردن پیشروی انگلیسی‌ها بودند. در همین حال، واگستاف در پاسخ به این تدارکات، از ارتش بریتانیا در عراق درخواست نیروی کمکی و توپخانه کوهستانی کرد. آذربورن با نیروهای آماده به رزم خود به سمت تبریز حرکت کرد. در همین حال، در ماه ژوئیه تلاشی برای رساندن کمک به نسطوریان در ارومیه انجام شد. نسطوریان مهماتشان تمام شده بود و در برابر نیروهای عثمانی ناتوان بودند. سستوان پنینگتون، یک خلبان اهل آفریقای جنوبی که در ارتش بریتانیا خدمت می‌کرد، در ۷ ژوئیه از قزوین برای کمک اعزام شد. پنینگتون که به ارومیه پرواز کرده بود، در ابتدا با هواپیمای ترک اشتباه گرفته شد، بنابراین نسطوریان تلاش کردند هواپیمای او را سرنگون کنند. با این حال، وقتی بعداً مشخص شد که او انگلیسی است، خوشحال شدند. پنینگتون مدتی نزد نسطوریان در ارومیه ماند و سپس به همدان بازگشت (Donohoe ۲۰۱۶: ۱۳۹).

آذربورن که عازم تبریز بود، در جاده تبریز در تیکمه داش با نیروهای عثمانی روبرو شد. ترک‌ها با کمک مردم محلی مقاومت شدیدی از خود نشان دادند و

انگلیسی‌ها را مجبور به عقب‌نشینی کردند. نیروهای عثمانی به تعقیب انگلیسها ادامه دادند. با عقب‌نشینی انگلیسی‌ها، مردم محلی از نیروهای انگلیسی اظهار بیزاری کرده و شادی می‌نمودند (Donohe ۲۰۱۶: ۱۴۲). در نتیجه، انگلیسی‌ها در رسیدن به هدف خود برای اشغال تبریز شکست خوردند و مجبور به بازگشت شدند.

روشنی بیگ در واکنش به پیشروی بی‌وقفه انگلیسی‌ها در آذربایجان جنوبی، آن را به مدارای مردم ایران نسبت می‌دهد. به گفته روشن بیگ، «انگلیسی‌ها بدون خستگی یا شلیک حتی یک گلوله، ۱۲۰۰ کیلومتر از خاک ایران از عراق تا انزلی را در عرض سه روز با ماشین‌هایشان طی کردند تا در باکو به ما برسند. ایرانی‌ها در همه جاده‌ها برای افزایش سرعت ماشین‌های انگلیسی کار می‌کردند. به نظر می‌رسد که انگلیسی‌ها سعی داشتند با استفاده از سربازان باقی‌مانده از ارتش روسیه، از یک سو و با سازماندهی ارمنه و نسطوریان از سوی دیگر با اعزام نیروهای خود هرچند با تعداد کم، به شمال، کل ایران را تحت کنترل خود درآورند.» (Ruşeni ۱۹۲۶: ۱۲)

۳.۳. اقدامات امپراتوری عثمانی علیه جنایات ارمنی-نسطوری در آذربایجان جنوبی

گفتیم که ارمنی‌ها و نسطوری‌هایی با جایگزینی روس‌هایی که با انقلاب بلشویکی از آذربایجان جنوبی عقب‌نشینی نمودند، اهالی مسلمان منطقه را قتل عام می‌کردند.

با ادامه قتل عام‌ها در منطقه، نیروهای عثمانی وارد عمل شدند. فرماندهی ارتش سوم در تاریخ ۶ فوریه ۱۳۳۴ (۶ فوریه ۱۹۱۸) دستور زیر را به سپاه‌ها صادر کرد:

«از زمانی که واحدهای نظامی روسیه از جبهه ما به طور کامل عقب‌نشینی کرده‌اند، مردم و رعایای ما در منطقه پشت مواضع روسیه در معرض ظلم و ستم و وحشیگری ارمنی‌ها قرار گرفته‌اند که روز به روز بر شدت و وحشت آن افزوده می‌شود و از اطلاعات دریافتی از منابع مختلف و سیر وقایع چنین استنباط می‌شود که ارمنی‌ها تصمیم گرفته‌اند طبق یک برنامه منظم با تهاجم به جمعیت مسلمان در منطقه، آنها را نابود کنند. اطلاعاتی که تاکنون در مورد اعمال جنایتکارانه و شرورانه‌ای که در مناطق مذکور رخ می‌دهد، به دست آمده، مرتباً به فرماندهی عالی روسیه گزارش شده است ولی به این نتیجه نرسیده‌ام که مشارالیه قادر به حفظ ثبات و نظم عمومی نیست» (Aysan ۱۹۳۸: ۳-۲).

طبق اطلاعات ارائه شده توسط فرماندهی ارتش، او با تأکید بر اینکه با خروج نیروهای روسی از منطقه، ارمنی‌ها شروع به قتل عام جمعیت مسلمان کرده‌اند و با اعلام روس‌ها مبنی بر نداشتن قدرت جلوگیری از این قتل عام‌ها، طی دستور دیگری به تاریخ (۱۰ فوریه ۱۹۱۸) گفت: «عطف به اینکه عملیات پیشروی باید صرفاً با هدف تضمین نظم و انضباط و برقراری نظم عمومی انجام شود و مفاد آتش‌بس ارزنجان که فقط مربوط به بخش‌های خاصی بود، به دلیل خروج نیروهای روسی اعتبار خود را از دست داد و سایر مفاد... همچنان معتبر باقی ماندند، نباید اقدامات خصمانه‌ای علیه افسران و نیروهای روسی که ممکن است در سرزمین‌های اشغالی با آنها مواجه شوند، انجام شود»، همچنین «با افرادی از ملت ارمنی که به مردم مظلوم ظلم و ستم می‌کنند و... که در مقابل نیروهای ما به عنوان سلاح علیه دولت عثمانی ظاهر می‌شوند، باید به عنوان شورشی و اشتقاق رفتار شود، با زنان و کودکان باید بدون توجه به جنسیت یا مذهب، با رحمت و شفقت رفتار شود و ارتش روسیه نسبت به گروه‌های قومی مانند ارمنی‌های روس قفقازی، گرجی‌ها و دیگران که به اهداف ارمنی‌ها خدمت می‌کنند و سیاست قتل عام مسلمانان را دنبال می‌کنند، مانع نخواهد شد» (Aysan ۱۹۳۸: ۳-۲).

در آن دستور المل چگونگی مداخله ارتش و نکات مورد توجه پس از ورود به منطقه قید شده بود.

پس از آن، فرمانده ارتش سوم در ۱۱ فوریه ۱۳۳۴ (۱۱ فوریه ۱۹۱۸) دستور عملیات پیشروی را صادر کرد. برخی از ارمنی‌هایی که با حرکت سپاه چهارم به سمت وان، از خط وان-آرنیس و لشکر پنجم برای پوشش مسیر ریوان به ایغدیر و برخی به آذربایجان جنوبی گریختند تا به گروه‌های ارمنی نسطوری در منطقه ارومیه-دیلمان-سلماس پیوندند. در همین حال، نسطوری‌ها نیز در کنار ارمنی‌ها فعالیت می‌کردند. با این حال، بیشتر این اشیقای ارمنی و نسطوری که به آذربایجان جنوبی فرار می‌کردند توسط اسماعیل آقا سیمکو نابود شدند. سپاه چهارم به حرکت خود ادامه داد و به همراه لشکر پنجم در خط بین باش قلعه، سارای، بایزید، آغری و بالیقلی گؤل در مقابل ارمنی‌ها و نسطوری‌هایی که ممکن بود در منطقه ارومیه-دیلمان منطقه وان را از آذربایجان جنوبی تهدید کنند، متوقف شد. در همین حال، گروه مستقر در سارای به حرکت خود ادامه داد و در ۲۰ آوریل قطور را تصرف کرد. در ۱۳ فوریه، دفتر فرمانده کل قوا به ارتش ششم دستور داد تا با تعدادی نیرو به سمت ارومیه پیشروی کند و نیروهای ارمنی و نسطوری جمع شده در آنجا را پراکنده کند. این تصمیم نه تنها مانع از سوءاستفاده انگلیسی‌ها از ارمنی‌ها برای اسکان در منطقه سقز-ساوج بولاغ-ارومیه-دیلمان-تبریز می‌شد، بلکه نفوذ بریتانیا را در آذربایجان جنوبی نیز از بین می‌برد و بدین ترتیب جمعیت مسلمان را از جنایات ارمنی‌ها نجات می‌داد (Aysan ۱۹۳۸: ۸).

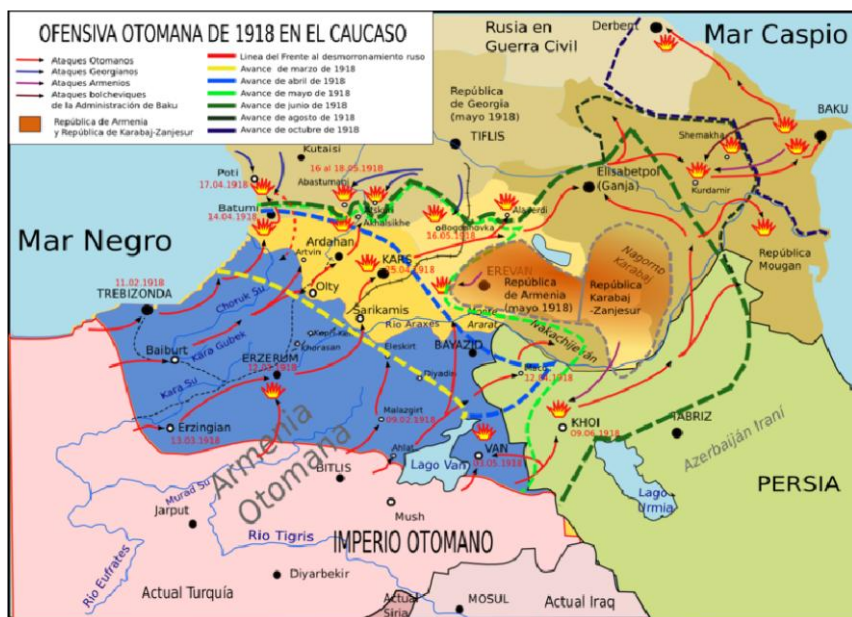
در فوریه-مارس ۱۹۱۸، ارمنی‌ها و نسطوری‌ها در امتداد خطوط ارومیه و دیلمان جمع شدند و با کمک برخی از افسران روسی که از بازگشت به وطن خود سر باز زده بودند و نیز کنسول‌های آمریکا و بریتانیا، به تدریج قدرت گرفتند. نیروی ارمنی که با مهمات باقی‌مانده روسی مجهز شده بود، شامل چهار گردان، یک مسلسل سنگین، چهار توپ صحرایی، سه توپ کوهستانی و یک نیروی شبه‌نظامی ۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰ نفری

بود. نسطوری‌ها و ارمنی‌ها که به دنبال تصاحب سلاح‌ها و مهمات عمده باقی مانده از روس‌ها در اسکله شرفخانه در سواحل دریاچه ارومیه بودند، در ماه مارس شروع به حرکت در این مسیر کردند. والی تبریز تلاش کرد با ارتشی متشکل از چند هزار نفر از این امر جلوگیری کند، اما شکست خورد و عقب‌نشینی کرد. جمعیت مسلمان منطقه ارومیه از ترس تجاوز ارامنه، سردار الدوله، والی این ولایت، در انتظار کمک درخواستی از دولت عثمانی بود. درعین حال، گزارش‌هایی مبنی بر جنایات غیرقابل تحمل ارامنه در قفقاز و ایران و قتل عام دسته‌جمعی جمعیت مسلمان، به ارتش‌های سوم و ششم مخابره می‌شد (Aysan ۱۹۳۸: ۷-۶).

با توجه به عقب‌نشینی آخرین نیروهای روسی از منطقه و تلاش‌های ارمنی‌ها و نسطوری‌ها برای تسلط بر منطقه، فرماندهی عالی عثمانی به نیروهای ارتش ششم دستور داد تا در دوم مارس عملیات را به سمت ارومیه آغاز کنند. با این حال، در پنجم مارس، فرمانده ارتش ششم به دلایل افزایش تعداد نیروهای ارمنی و نسطوری در منطقه، و نیاز به قدرت بیشتر برای تصرف ارومیه و لزوم انتظار برای حرکت ارتش سوم از سمت وان و این واقعیت که هنوز فصل مساعد برای استفاده از عشایر در منطقه یوکسک اوا نبود و نامناسب بودن جاده اربیل-ایران به دلیل آب و هوای نامساعد برای راهپیمایی و این امر سربازان از قبل خسته را بیشتر خسته می‌کرد، پیشنهاد داد که اشغال ارومیه به تعویق بیفتد (Aysan ۱۹۳۸: ۹).

علاوه بر این، فرمانده ارتش در پیشنهادی که در اوایل آوریل به فرمانده کل قوا ارائه داد، اظهار داشت که مناسب است سپاه چهارم در جهت دیلمان-خوی پیشروی کرده و یک دسته از لشکر ششم از سواحل دریاچه ارومیه به سمت تبریز حرکت کند تا از پیوستن ارامنه به نیروهای انگلیسی جلوگیری شود. ستاد لشکر ششم در ۱۲ آوریل در رواندوز بود. فرماندهی لشکر ششم در ۲۰ آوریل از رواندوز به رأیت عزیمت کرد. در همین حال، اخباری مبنی بر عملیات ارامنه علیه عشایر در ارومیه به گوش می‌رسید.

همچنین مشخص شد که اسماعیل آقا سیمکو در نزدیکی دیلمان با ارامنه در حال زد و خورد است (Aysan ۱۹۳۸: ۱۲).



شکل ۳.۱: منطقه عملیاتی ارتش‌های عثمانی در قفقاز در سال ۱۹۱۸ (نقشه‌های ایران <https://legacy.lib.utexas.edu/maps/iran.html>, تاریخ دسترسی: ۲۰۰۹.۲۰.۱۹)

همزمان با پیشروی نیروهای عثمانی در آذربایجان جنوبی، انور پاشا درخواست کرد که ارتش اسلامی قفقاز نیز که به فرماندهی نوری پاشا^{۳۱} تشکیل شده بود، به طرف تبریز حرکت کند.

^{۳۱}نوری (کیلیلی گیل) (۱۸۸۹-۱۹۴۹) برادر انور پاشا بود. نوری پاشا که بین

سال‌های ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸ به عنوان فرمانده کل گروه‌های آفریقایی خدمت می‌کرد، در ۳ ژانویه ۱۹۱۸ به عنوان فرمانده ارتش اسلامی قفقاز منصوب شد. او پس از دستگیری توسط بریتانیایی‌ها در سال ۱۹۱۹، فرار کرد و به آذربایجان رفت. نوری پاشا که پس از جنگ جهانی اول فعالیت تجاری خود را آغاز کرده بود، در انفجاری در کارخانه

فرماندهی ارتش اسلامی به نوری پاشا واگذار شد و قرار بود هیئتی متشکل از تقریباً ۲۰ افسر و تعدادی درجه‌دار از طریق موصل، ساوج بولاغ و تبریز به قفقاز اعزام شوند. قرار بود این هیئت سازمان‌هایی را در قفقاز ایجاد کند و ارتشی موسوم به ارتش اسلامی قفقاز را در منطقه باکو-گنجه تشکیل دهد تا برای استقلال ترک‌ها که در وضعیت سختی بودند، تلاش کند. نوری پاشا و برخی از همراهانش در ۹ مه ۱۳۳۴ به تبریز رسیدند (Çakmak ۲۰۰۶: ۲۴۰). او با هیئت‌های ترکی-اسلامی دیدار و کار خود را آغاز کرد. در همین حال، افسران انگلیسی و فرانسوی که فرماندهی ارمنی‌ها و نسطوری‌ها را در ارومیه بر عهده داشتند و از نیروهای عثمانی فرار می‌کردند، از ترس ارومیه را رها کرده و به تبریز عقب‌نشینی کردند. در همین حال، برخی از اتحادیون (جمعیت اتحاد و ترقی/ مترجم) منطقه که همراه با دموکرات‌های طرفدار استقلال می‌جنگیدند، به نوری پاشا در کنسولگری عثمانی پیوستند (Aysan ۱۹۳۸: ۹).

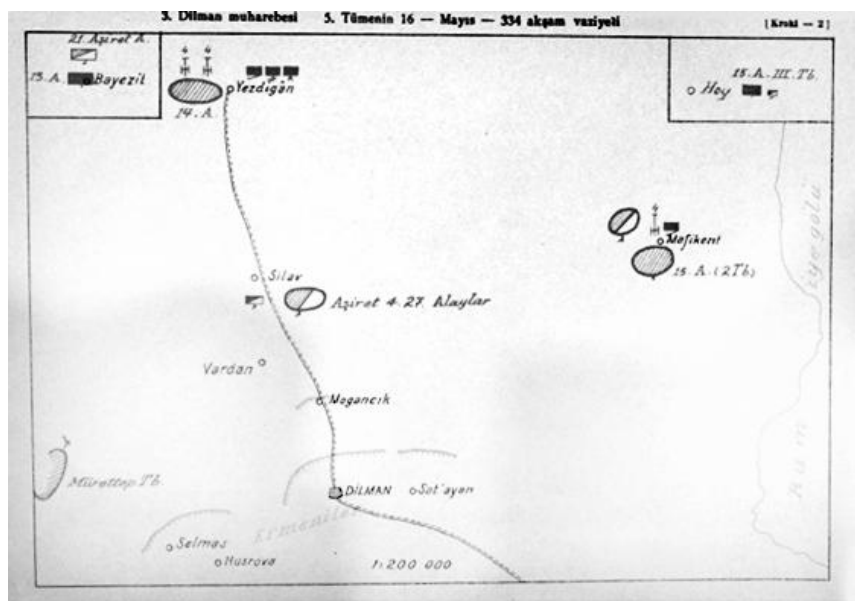
ارتش عثمانی پس از ورود به تبریز با استقبال پرشوری روبرو شد. آنها حاجی محترم السلطنه، والی موجود را از سمت خود برکنار و مجد السلطنه، از نزدیکان خود را به جای او منصوب کردند. در همین حال، آذربایجانی‌های ارتش عثمانی، به همراه یوسف ضیا و فکری افندی، حزب پان ترکیست «اتحاد اسلام» را در تبریز تأسیس کردند که هنوز نام سابق خود را داشت. این حزب در تبریز و ارومیه سازماندهی شد. یوسف ضیا همچنین شروع به انتشار روزنامه‌ای به زبان ترکی آذربایجانی با نام «آذربایجان» کرد. هدف این روزنامه تسهیل انتشار تبلیغات پان ترکیسم بود. سردبیری به تقی رفعت پیشنهاد شد که بعدها به خاطر نوآوری‌هایش در زبان و ادبیات ایران مشهور شد (Atabaki ۲۰۰۷: ۴۰). علاوه بر این، مقاله‌ای در مورد ترکیسم آذربایجانی توسط سردبیر روزنامه، شاعر جوان با نام م. ت. رفعت که در ترابزون تحصیل کرده بود، نوشته شد (Güneyli ۲۰۰۵: ۳۳).

اسلحه و مهماتی که در استانبول تأسیس کرده بود، جان خود را از دست داد

(Çakmak ۲۰۰۶: ۲۴۰).

در حالی که ارتش اسلامی قفقاز به عملیات خود در تبریز ادامه می‌داد، نیروهای عثمانی در ۱۷ مه ۱۹۱۸ به دیلمان حمله کردند. گروهان دوم از هنگ سوم سواره نظام، به همراه عشایر، رشته کوه‌های شمالی مغانجیق را اشغال کردند. در همین حال، دیلمان، سلماس و مناطق اطراف آن در تصرف دشمن بود. فرمانده لشکر حمله به سمت دیلمان را ادامه داد. با این حال، دشمن با توپخانه صحرایی پاسخ داد که مانع حمله شد. گردان، که به سمت سلماس پیشروی می‌کرد، سلماس را تصرف کرد. اما خیلی زود توسط دشمن در کیلیس تپه‌سی متوقف شد. در حالی که لشکر پنجم از شمال به دیلمان حمله می‌کرد، لشکر ششم وظیفه حمله به ارومیه را بر عهده داشت. همزمان با پیشروی این لشکر به سمت ارومیه، ارمنی‌ها و نسطوری‌ها به سمت ارومیه عقب‌نشینی کردند. دسته‌هایی از لشکر ششم با برخی از واحدهای قوی ارمنی درگیر شده و آنها را به عقب راندند. سپس ارمنی‌ها و نسطوری‌ها در دیزاتپه جمع شدند. بعداً، لشکر ششم پیشروی کرد و در ۱۴ مه در بالدورچای (باراندوز؟! مترجم) شروع به جنگ کرد. این لشکر در ۱۴ مه پل چونقارلو و در ۱۶ مه پل‌های ساعتلو و باراندوز را تصرف کرد. در حالی که ارمنی‌ها در دیزج‌تکه مشغول نبردهای تأخیرانداز بودند، در ۱۷ مه با نیرویی بالغ بر ۵۰۰ نفر به ساواقلعه پیشروی کردند و به دو گروهان از گردان رواندوز و گروهی از عشایر حمله کردند و در این

امر موفق شدند. عشایر سپس پراکنده شدند و گروهان‌ها به سمت شمدینان عقب‌نشینی کردند.
(Aysan ۱۹۳۸: ۱۹-۲۰).



شکل ۳.۲: حرکت لشکر پنجم در ۱۶ مه ۳۳۴ (۱۹۱۸) (علی رشاد (۱۹۱۵). تاریخ قدیم،
(کتابخانه ملی، مجموعه نسخ خطی و کتاب‌های کمیاب).

پس از عدم موفقیت این لشکر، به آن دستور داده شد که به خط نقه-اشنویه عقب‌نشینی کند. این گروه در ۶ ژوئن ۱۳۳۴ از طریق ساوج بولاغ حرکت کرد. طبق گزارشی که در ۸ ژوئن ۱۳۳۴ (۸ ژوئن ۱۹۱۸) دریافت شد، به هنگام ۳۶ در صوفیان نیز دستور داده شد که به تبریز بپیوندند. شکست‌های لشکرهای ۵ و ۶ در جهت دیلمان و ارومیه، استفاده از نیروهای بزرگتر در ایران را برای متوقف کردن پیشروی بریتانیا به داخل ایران و سرکوب نیروهای ارمنی-نسطوری در جهت دیلمان-ارومیه ضروری می‌ساخت. طبق اطلاعات ارائه شده توسط آلمانی‌ها در ۹ ژوئن ۱۳۳۴ (۹ ژوئن ۱۹۱۸)، نیروی دشمن در نزدیکی ارومیه شامل ۶۰۰۰ سرباز، چهار مسلسل و شش توپ بود. در همین حال، یک افسر فرانسوی در تلاش بود

تا تقریباً ۲۳۰۰ قزاق ایرانی را در جهت تبریز علیه میرزا خان که با انگلیسی‌ها می‌جنگید، هدایت کند (ATASE، ۱۳۷/۳۶۴/۶۳۱).

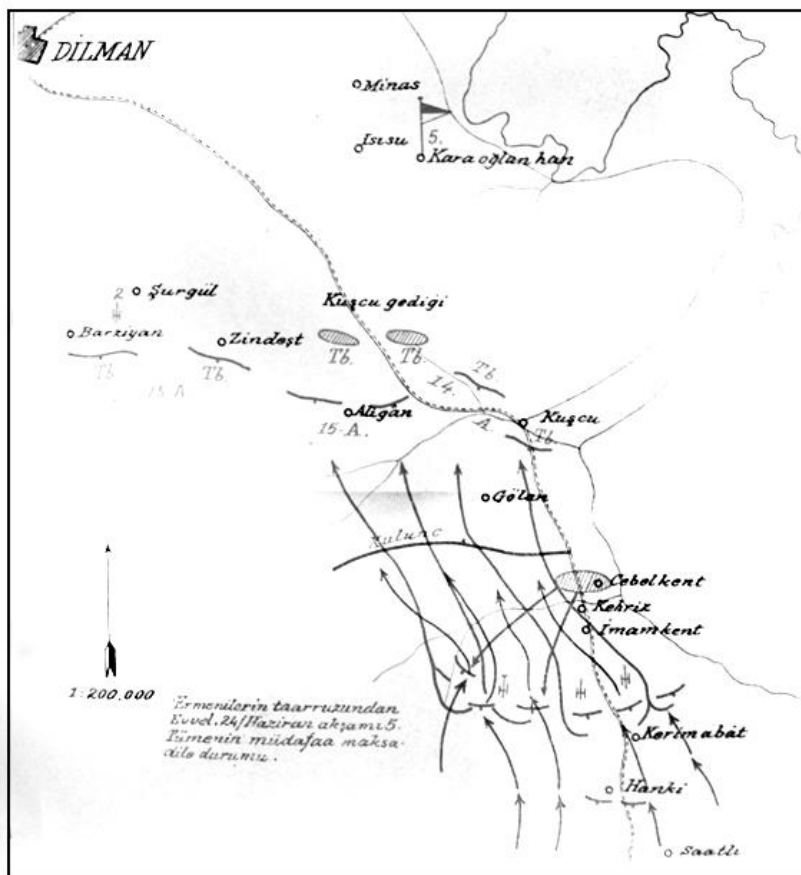
در ۹ ژوئن ۱۳۳۴ (۹ ژوئن ۱۹۱۸)، ارتش نهم (از سپاه اول قفقاز و سپاه چهارم) تشکیل شد. طبق دستوری که فرماندهی گروه ارتش شرقی در ۱۱ ژوئن به فرماندهی ارتش نهم داده بود، ماموریت آن جلوگیری از پیشروی بریتانیا به داخل ایران، پوشش منطقه بین ارومیه و دریای خزر و در صورت لزوم، تصرف مشترک بغداد به همراه ارتش ششم بود. با این حال، اولین وظیفه پاکسازی منطقه دیلمان-ارومیه از ارامنه بود. طبق دستور، سپاه چهارم قرار بود با تمام نیروهای خود در خط شمال دیلمان-خوی-ماکو متمرکز شود، ضمن جذب عقبه خود، نیروی کوچکی را در تبریز نگهداری کرده و منطقه دیلمان-ارومیه در غرب دریاچه ارومیه را از نسطوریان و ارامنه پاکسازی کند. (Çakmak، ۲۰۰۶: ۲۴۰-۲۴۱).

طبق دستور فرماندهی ارتش نهم، سپاه چهارم به همراه لشکر دوازدهم، حمله دیگری به دیلمان انجام داد تا منطقه غربی دریاچه ارومیه را از شورشیان پاکسازی کند. علاوه بر این، برای جلوگیری از اتحاد نیروهای دشمن در مناطق ارومیه و اوشنو (اشنویه/مترجم) با نیروهای موجود در دیلمان، تصمیم گرفته شد که یک واحد از لشکر ششم از جنوب به سمت ارومیه حمله کند. اما نیروهای کمکی لشکر ششم باید منتظر لشکر دوازدهم باشند که از وان و منطقه آرنیس در حال رسیدن بود و قرار بود در سارای مستقر شود. در همین حال، ارمنی‌ها که در منطقه ارومیه-دیلمان به دام افتاده بودند، منتظر کمک از سوی انگلیسی‌ها بودند. شکست حمله قبلی دیلمان، روحیه ارمنی‌ها را تقویت کرده و آنها را برای رهایی از این وضعیت دشوار امیدوار کرده بود. با تقویت ارمنی‌ها و نسطوری‌های دیلمان، ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ ارمنی و نسطوری در اطراف ارومیه جمع شدند و در ۱۳ ژوئن حمله‌ای را به دیلمان آغاز کردند، اما موفق نشدند. حمله دشمن در ۱۴ و ۱۵ ژوئن دفع شد. ارمنی‌ها در حملات بعدی نیز شکست خوردند. در ۱۳ ژوئن ۱۳۳۴ (۱۳ ژوئن ۱۹۱۸)، هم جبهه ارتش نهم، هم جبهه سپاه چهارم، مورد حمله‌ی نیرویی از دشمن متشکل از ۱۲۰۰ پیاده نظام و تقریباً ۱۰۰۰ سواره نظام، از دیلمان و اطراف آن، در شمال غربی دریاچه ارومیه، قرار گرفت. تعداد نامعلومی از نیروهای ارمنی به آنها پیوستند. این

حمله با خسارات سنگینی به خود دشمن، آنها را مجبور به عقب‌نشینی کرد (ATASE)
 ۶۳۱/۳۶۴/۱۳۷.

12. Tüm. Aras cenubuna inen Ermenileri tardederken 5. tümene
 cepheden Ermenilerin yaptığı taarruz

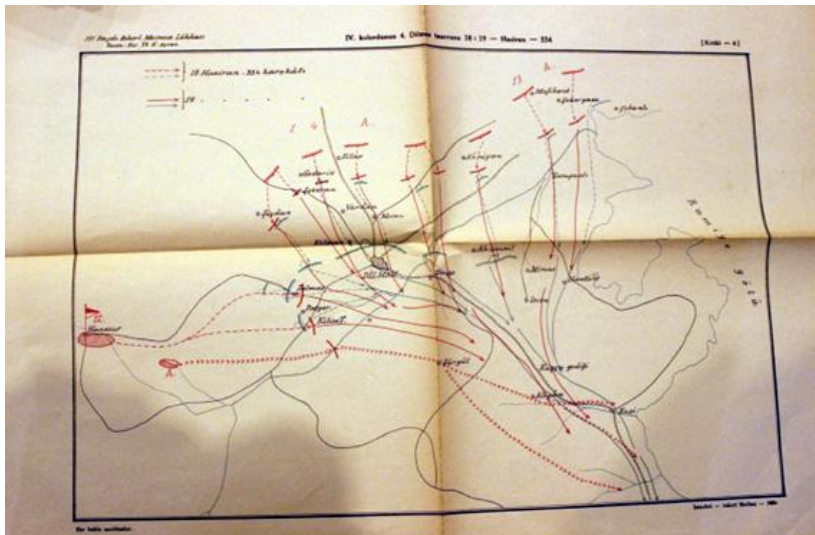
[Kroki - 12]



شکل ۳.۳: جابجایی ارامنه در آذربایجان جنوبی (۱۹۱۸) (علی رشاد (۱۹۱۵). تاریخ قدیم،
 (کتابخانه ملی، مجموعه نسخ خطی و کتب کمیاب).

در منطقه ارتش نهم، دشمن با نیروهای کمکی به تهاجم خود ادامه داد. قدرت دشمن حدود
 ۵۰۰۰ پیاده نظام، سه گروهان سواره نظام و چهار توپخانه تخمین زده می‌شد. لشکر دوازدهم و

هنگ دوازدهم سواره نظام که در ۱۳ ژوئن ۱۳۳۴ (۱۳ ژوئن ۱۹۱۸) به سرای رسیدند، به‌طور
و هنگ ۳۶ مستقر در صوفیان و بخشی از هنگ سیزدهم مستقر در شرق ماکو به سمت دیلمان
اعزام شدند. در همین حال، چهار افسر عثمانی که از اسارت فرار کرده و به تبریز بازگشته
بودند، گزارش دادند که سواره نظام بریتانیا در زنجان است، ده -دوازده سواره از زنجان به
میانه رسیده‌اند و انگلیسی‌ها در تلاش برای جذب نیرو در این منطقه هستند (ATASE
۶۳۱/۳۶۴/۱۳۷).



شکل ۳.۴: چهارمین حمله دیلمان سپاه چهارم، ۱۹-۱۸ ژوئن ۱۳۳۴ (۱۹۱۸) (علی رشاد
۱۹۱۵). تاریخ قدیم، (کتابخانه ملی، مجموعه نسخ خطی و کتاب‌های کمیاب).

در همین حال، سپاه چهارم تصمیم گرفت پس از تکمیل تدارکات خود، در ۱۸ ژوئن حمله‌ای
را آغاز کند. لشکر پنجم، که ضمن روبرو شدن با بیش از ۲۰۰۰ سواره نظام، خط چوبانی
اسکله‌سی - جنوب چوبانی شکاریازی - گودریک - شکران را تصرف کرد. لشکر دوازدهم
نیروی ۱۰۰۰ نفری دشمن در مقابل خود را شکست داد و سلماس و پس از نبردی شدید، تپه
آق کلیسا را تصرف کرد. پس از ضربات سنگین، دشمن دشت دیلمان را تخلیه کرد و با

وحشت به سمت ارومیه عقب‌نشینی کرد. در همین حال، واحدها برای جلوگیری از تجدید قوای دشمن، تعقیب را آغاز کردند. هنگ دوازدهم سواره نظام در جهت خان‌تختی پیشروی کرد و برخی از ارمنی‌هایی را که هنوز عقب‌نشینی نکرده بودند، نابود کرد.

تا عصر ۱۹ ژوئن، دیلمان تصرف شد. دشمن شکست سنگینی متحمل شد. بدین ترتیب، نبرد دیلمان با موفقیت به پایان رسید. دشمن که در جهت ارومیه پیشروی می‌کرد، قبل از پایان عملیات تا جنوب قوشچو تعقیب شد. در جریان حمله سپاه چهارم به دیلمان، لشکر ششم ارتش ششم در ۲۰ ژوئن حمله‌ای را به ارومیه آغاز کرد. این واحد که برخی مواضع را در آنجا تصرف کرده بود، در ۲۳ ژوئن با عدم موفقیت در مواجهه با دشمن، مجبور به عقب‌نشینی به پشت رودخانه گدار در جنوب اوشنو شد (Çakmak ۲۰۰۶: ۲۴۰-۲۴۱).

در ۲۱ ژوئن، نیرویی متشکل از ۵۰۰۰ پیاده و ۵۰۰۰ سواره نظام تحت فرماندهی آنترانیک^{۳۲} (آندرانیک/مترجم)، نیروهای عثمانی را در پل جلفا به عقب راند و به سمت خوی پیشروی کرد. در ۲۳ ژوئن، واحد عثمانی که به سمت خوی اعزام شده بود، مجبور به عقب‌نشینی در مقابل آنترانیک شد. در ۲۴ ژوئن، لشکر دوازدهم با هدف متوقف کردن ۱۰۰۰۰ ارمنی نیروهای آنترانیک و اتحاد آنها با انگلیسی‌ها، شمال ارس اعزام شدند. در همین حال، لشکر پنجم که به سمت ارومیه پیشروی می‌کرد، خود را در موقعیت دشواری در برابر نیروی ارمنی که تعداد آنها ۱۵۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شد، یافت. بنابراین، لشکر دوازدهم، با

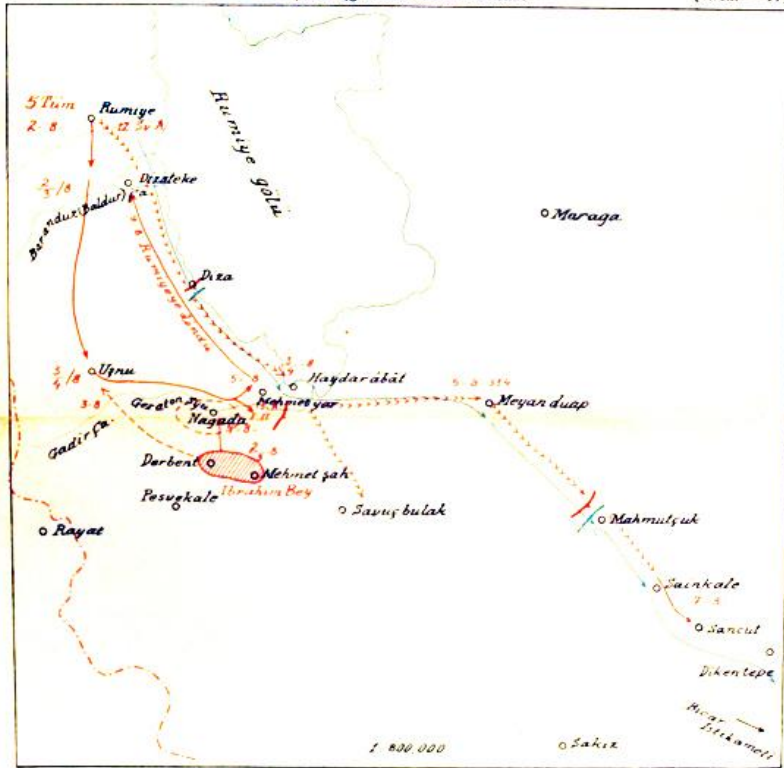
^{۳۲} آنترانیک در سال ۱۸۶۵ در شبن کاراحصار متولد شد. او یک راهزن ارمنی بود که در انقلاب ارمنستان در سال ۱۸۸۵ شرکت داشت. آنترانیک در ادامه فعالیت‌های راهزنی خود، در سال ۱۸۹۰ یک ترک را کشت و به استانبول گریخت، جایی که با خنچاک‌ها ارتباط برقرار کرد. او بعداً یک رئیس پلیس را کشت و به باتومی گریخت. آنترانیک در سال ۱۸۹۵ به ساسون رسید و به باند یک راهزن ارمنی دیگر به نام سروپ پیوست. پس از مرگ سروپ، او جانشین او شد. وی در سال ۱۹۲۷ در گذشت (Çakmak ۲۰۰۶: ۲۴۰).

گذاشتن هنگ ۳۵ برای مقابله با آنترانیک در نزدیکی جلفا، به کمک لشکر پنجم شتافت (Belen ۱۹۶۷: ۱۶۵).

عملیات در جبهه ارتش نهم ادامه یافت. در ۲۳ ژوئن ۱۳۳۴ (۲۳ ژوئن ۱۹۱۸)، یک واحد عثمانی متشکل از دو گردان، دو مسلسل و دو توپ که در هشت کیلومتری شمال شرقی خوی مستقر بودند، در جهت جلفا با دشمن روبرو شدند. دسته عثمانی در این نبرد شکست خورد و دو توپ، دو مسلسل و مقداری مهمات به دست دشمن افتاد. سپس این دسته به ۱۰ کیلومتری جنوب غربی خوی عقب‌نشینی کرد. لشکر ۱۲ و هنگ‌های سواره نظام ذخیره که صبح ۲۳ ژوئن از دیلمان حرکت کرده بودند، به منطقه نبرد اعزام شدند و صبح ۲۴ ژوئن یک ضدحمله را آغاز کردند. خوی بازپس گرفته شد و دشمن تا ۳۰ کیلومتری شمال شهر تعقیب شد (ATASE ۱۳۷/۳۶۴/۶۳۱). در ۲۶ ژوئن، دشمن دوباره در نزدیکی ارومیه درگیر شد. آنها از دو جناح زیر آتش دشمن قرار گرفتند. در ۲۳ ژوئن، لشکر ۱۲ دو توپ و دو مسلسل که در نزدیکی خوی توسط دشمن تصرف شده بود، پس گرفته شد. نیروهای دشمن که به جلفا عقب‌نشینی نموده و پل جلفا را تخریب کرده بودند، توسط یک دسته متشکل از یک هنگ پیاده نظام، یک توپخانه و یک گروهان سواره نظام تعقیب شدند. این لشکر سپس برای تقویت لشکر ۵ به جنوب اعزام شد. در این زمان، نیروی ارمنی‌ها شامل ۵۰۰۰ پیاده نظام و ۱۰۰۰ سواره نظام به همراه ارمنی‌های عثمانی بود.

هدف آنها اتحاد با ارمنی‌هایی بود که دیلمان را اشغال کرده بودند. در ۲۷ ژوئن، ارمنی‌ها در شمال دیلمان در حال پیشروی بودند. هنگ دوازدهم سواره نظام نیز در جنوب دیلمان بود. در همین حال، ستون‌های شناسایی که به سمت جلفا اعزام شده بودند نیز به منطقه نزدیک شده ولی هنوز با دشمن درگیر نشده بودند. روستاهای مسلمان‌نشین بین جلفا و نخجوان، و همچنین روستاهای مسلمان‌نشین شرق ایروان، توسط ارمنی‌ها مورد قتل عام قرار گرفتند. در یک حمله موفقیت‌آمیز علیه ارمنی‌ها در نزدیکی خوی، لشکر دوازدهم بیش از دویست کشته به ارمنی‌ها وارد کرد و شش تفنگ خودکار، سه مسلسل، تعداد زیادی گلوله توپخانه و وسایل نقلیه به غنیمت گرفته شد (ATASE ۱۳۷/۳۶۴/۶۳۱).

در ۲۹ ژوئن، یک ایرانی که هنگام عبور از جبهه لشکر پنجم اسیر شده بود، اظهار داشت که تقریباً سه یا چهار هزار نیروی ارمنی-نسطوری تحت فرماندهی افسران روسی در شمال ارومیه وجود دارند و تقریباً صد سرباز روسی در ارومیه در حال تولید باروت و مهمات برای ارمنی‌ها هستند (ATASE، ۱۳۷/۳۶۴/۶۳۱). در ماه ژوئیه، ارتش نهم به سپاه چهارم دستور داد تا به نیروهای ارمنی که تعداد آنها ۱۸۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شد و در ارومیه جمع شده بودند، حمله کند. اما لشکرهای پنجم و دوازدهم این سپاه از نظر عددی ناکافی بودند. هنگ ۳۵ لشکر دوازدهم از جلفا به تبریز اعزام شده بود. نیروهای عثمانی در ۳۰ ژوئیه حمله‌ای را به سمت ارومیه آغاز کردند. ارومیه در ۳۱ ژوئیه تصرف شد. ارمنی‌ها که قادر به مقاومت نبودند، به ساوج بولاغ عقب‌نشینی کردند. لشکر پنجم دشمن را تعقیب نموده و میاندوآب را تصرف کرد. از آنجا که ارتش تبریز در پاسخ به پیشروی بریتانیا به آذربایجان جنوبی نیاز به تقویت داشت، لشکر یازدهم از طریق جلفا به تبریز اعزام شد. در همین حال، از آنجا که ارتش اسلامی در گنجه ضعیف بود، هنگ ۱۵۷ از لشکر ۳۶ و یک گردان توپخانه کوهستانی در ۸ آگوست برای کمک به گنجه اعزام شدند. (Belen ۱۹۱۸: ۱۶۸)



شکل ۳.۵: طرحی که وضعیت ارتش عثمانی را پس از اشغال ارومیه (۱۹۱۸) نشان می‌دهد
(علی رشاد، تاریخ قدیم، (کتابخانه ملی، مجموعه نسخ خطی و کتب کمیاب)

در حین حضور نیروهای عثمانی در تبریز، کنسولگری‌ها و بیمارستان‌های بریتانیا و آمریکا نیز در اوت ۱۹۱۸ ضبط شدند (HR. SYS., BOA. ۱۸/۲۰۹۲). لین و بارت میلر افسران آمریکایی در کنسولگری نیز، به شرط عدم بازگشت به منطقه به آمریکا فرستاده شدند (BOA. BEO., ۱۸/۲۰۹۲). علاوه بر این، یک گروهان عثمانی مستقر در خوی تلاش کرد تا یومیه خود را از مردم خوی تأمین کند. علاوه بر این، آنها ساکنان را از حمل سلاح منع کرده و اعلام نمودند کسانی که سلاح حمل کنند با جریمه نقدی ۵ تا ۱۰ لیره مجازات خواهند شد (BOA. HR. SYS. ۱۷/۲۳۴۱).

دولت ایران ناراحتی خود را از تلاش‌های نیروهای عثمانی برای انجام چنین فعالیت‌هایی در منطقه ابراز کرد. دولت ایران همچنین اظهار داشت که امپراتوری عثمانی با اعزام ارتش به منطقه، به بی‌طرفی ایران احترام نگذاشته و ارتش عثمانی در حال انجام برخی فعالیت‌های غیرقانونی در منطقه است. دولت ایران همچنین با اعلام اینکه مأموران عثمانی در تلاشند تا مردم را مجبور به اطاعت از دستورات خود کنند و برخی از کسانی که از اطاعت امتناع ورزیده اند، زندانی کرده است، ناراحتی خود را ابراز کرد (BOA. BEO., 4534/340033).

۳.۴. مبارزه شیخ محمد خیلانی، رهبر دموکرات‌های آذربایجان جنوبی، علیه وقایع منطقه

شیخ محمد خیلانی^{۳۳}، از پیشگامان انقلاب مشروطه ایران و نماینده تبریز در مجلس دوم شورای ملی، در سال ۱۸۸۰ در تبریز متولد شد. در جوانی هم به پدرش کمک می‌کرد و هم در دروس علوم سنتی شرکت می‌کرد. بعدها، خیلانی امام جماعت شده و مدتی در مسجدی در تبریز خدمت کرد (Katouzian ۱۹۹۹: ۱۵۸).

«حزب دموکرات» که در سال ۱۹۱۰ توسط خیلانی و دوستانش در آغاز اشغال روسیه تأسیس شد، در طول جنگ علیه نیروهای اشغالگر جنگید و هشدارهایی برای ترک کشور صادر کرد. پس از این دوره، خیلانی ابتدا به مشهد و سپس به قفقاز سفر کرد. با انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷، او به تبریز بازگشت. در آنجا، مغازه‌ای در بازار تبریز باز کرد و شروع به فعالیت برای آزادی مردم تبریز کرد. به لطف خرد و درایت خیلانی، اعتبار او روز به روز افزایش یافت و حتی گروهی وفادار به او و رهبری‌اش تشکیل شد (Katouzian، ۱۹۹۹: ۱۵۹).

^{۳۳} برای مطالعه تمام فعالیت‌های خیلانی، رجوع کنید به: (آذری ۱۹۹۵)

تبریز، مرکز آذربایجان جنوبی، جایی که خیابانی و حزب دموکرات تحت رهبری او نفوذ داشتند، نقطه تلاقی سوسیال دموکراسی از شمال و ایده‌های دموکراتیک از غرب بود. ایده‌های کمونیستی که توسط انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ گسترش یافت، ایده‌ها را در آذربایجان جنوبی به سمت غرب، یعنی به سمت مدرنیزاسیون و دموکراسی، متمایل کرد. به همین جهت، اندیشه خیابانی مبتنی بر مدرنیزاسیون و غربی شدن بود. علاوه بر این، درک خیابانی از دموکراسی تا حد زیادی توسط حیات فکری غربی با پیشگامی روشنفکران عثمانی شکل گرفته بود. ایده‌های سوسیال دموکرات‌ها در زمان اقامت او در روسیه در دوران تزار نیز نقش مهمی در شکل‌گیری اندیشه خیابانی داشتند (Turan ۲۰۰۵: ۷۰).

دیدگاه‌های سیاسی دموکرات‌ها به طور واضح با شعار «ایران برای ایرانیان» تعریف می‌شد: پایان همه مداخلات خارجی و پایان اشغال روسیه و بریتانیا (Donohoe ۲۰۱۶: ۶). با خروج روس‌ها از منطقه، موانع پیش روی نیروهای دموکراتیک در ایران برداشته شد و جنبش مردمی در آذربایجان جنوبی، همانطور که در سراسر ایران اتفاق افتاد، شروع به تقویت کرد. خیابانی یکی از چهره‌های برجسته‌ای بود که فروپاشی رژیم تزاری موجب استقبال وی قرار گرفت. تا آن زمان، خیابانی که مخفیانه در آذربایجان جنوبی فعالیت می‌کرد، اکنون به طور علنی شروع به فعالیت کرد. در نتیجه، پس از خروج نیروهای روسی از منطقه، خیابانی حزب دموکرات آذربایجان را که قبلاً تحت فشار صمد خان، والی طرفدار روسیه آذربایجان، تعطیل شده بود، دوباره فعال کرد (Tagiyeva ۱۹۹۸: ۱۶۹). این حزب با حضور خیابانی و رهبران سابق حزب دموکرات، میرزا علی چایچی، میرزا علی خان پستخانه و حاجی محمد علی بادامچی، دوباره تشکیل شد. این حزب با بازگشت «کمیته دفاع ملی» و رهبران آذربایجانی که قبلاً به امپراتوری عثمانی پناهنده شده بودند، تقویت شد. در میان این رهبران، میرزا اسماعیل نوبری و کربلایی علی آقا حریری نیز حضور داشتند (Güneyli ۲۰۰۵: ۲۹).

پس از از سرگیری فعالیت‌های شاخه آذربایجانی حزب دموکرات، نشریه این حزب، «روزنامه تجدد»، در ۹ آوریل به ریاست میرزا تقی خان رفعت، انتشار خود را به زبان‌های ترکی و فارسی از سر گرفت (Keskin ۲۰۰۵: ۱۶). بعداً، در ۲۴ آگوست ۱۹۱۷، «کمیته ایالتی»

کنفرانس بزرگی برگزار کرده، با اتخاذ تصمیماتی مهم، کار خود را آغاز کرد. ۴۸۰ نماینده از تبریز، اردبیل، زنجان، قزوین، ارومیه و سایر شهرها در این کنفرانس شرکت کردند. این کنفرانس، حزب دموکرات آذربایجان را با اعلام مستقل بودن، بر مسیر آینده حزب تمرکز کرد و اعلامیه‌ای صادر کرد (Tagiyeva: ۱۹۹۸: ۱۶۹). اعلامیه نه ماده‌ای منتشر شده در روزنامه، تصمیمات زیر را اعلام کرد (Yilmaz: ۲۰۱۳: ۱۹۸):

۱. نظم و انضباطی که پس از خروج نیروهای روسی در آذربایجان جنوبی مختل شده بود، دوباره برقرار و با ارتجاع مبارزه خواهد شد.

۲. از دولت ایران خواسته می‌شود که برای برگزاری مجدد انتخابات و افتتاح شورای ملی اقدام کند.

۳. در ولایت‌ها و شهرها شوراها تأسیس خواهند شد.

۴. لازمست روابط دوستانه با بلشویک‌ها برقرار شود.

پس از این اعلامیه، خیابانی اعلامیه دیگری صادر کرد و مردم را به اتحاد فراخواند. در این اعلامیه آمده بود: «...نیروهای ارتجاعی به صورت یک گروه خود را نشان می‌دهند. کشاورزان و دموکرات‌های آذربایجانی، متحد شوید...» (Yilmaz: ۲۰۱۳: ۱۹۸). پس از این اعلامیه، حزب دموکرات آذربایجان سازماندهی خود را در سراسر آذربایجان تسریع کرد. خیابانی از طریق مقالات و اعلامیه‌ها، مردم را به پیوستن به مبارزه ملی فراخواند. به گفته خیابانی، تهران با آذربایجان جنوبی ناعادلانه رفتار می‌کرد و این بی‌عدالتی باید پایان یابد. او همچنین معتقد بود که قانون اساسی بازنویسی و برای حل مشکلات آذربایجان انجمن ایالتی دوباره تأسیس شود. حزب دموکرات آذربایجان بدون انتظار پاسخ تهران، وارد عمل شد (Keskin: ۲۰۰۵: ۱۷-۱۶).

دموکرات‌ها در ابتدا اقدام به مبارزه با فساد اداری، گرسنگی و بازار سیاه در آذربایجان کردند. دموکرات‌ها با شروع فعالیت‌های خود در این راستا، در ابتدا به دنبال راه‌حلی برای قحطی ناشی از فعالیت‌های عثمانی-روسیه بودند. تخمین‌ها نشان می‌دهد که بین ۱۰۰ هزار تا ۲

میلیون نفر در قحطی که از سال ۱۹۱۷ در تبریز ادامه داشت، جان خود را از دست دادند. بالفور، معاون وزیر دارایی سفارت بریتانیا در تهران در آن زمان، تخمین زد که تقریباً یک چهارم روستاییان منطقه بر اثر قحطی جان باختند. هنگامی که دولت ایران هیچ اقدامی برای رفع این مشکل انجام نداد، دموکرات‌ها (Güneyli ۲۰۰۵: ۲۹) تلاش کردند تا نهادهایی مانند کمیسیون آذوقه، کمیسیون محلات، خانه فقرا و کمیسیون امداد را تأسیس کنند. خیابانی شخصاً بر این نهادها نظارت داشت. او در «روزنامه تجدد» نام کسانی را که از قدرت خود سوءاستفاده می‌کردند، افشا کرد. خیابانی اگرچه رسماً در قدرت نبود، اما توانست همه چیز را در آذربایجان جنوبی کنترل کند و به مدت یک سال به این کار ادامه داد. این فعالیت‌ها با ورود ارتش عثمانی به منطقه قطع شد (Keskin ۲۰۰۵: ۱۷-۱۶). علاوه بر این، این ابتکار دموکرات‌ها نه تنها باعث افزایش طرفداری از آنها شد، بلکه موقعیت آنها را در عرصه عمومی نیز تقویت کرد.

فعالیت‌های دموکرات‌ها از نزدیک توسط دولت عثمانی زیر نظر بود. تلگرافی از سفارت تهران به تاریخ ۱۲ ژوئن تا ۲ ژوئیه ۱۹۱۷ با موضوع «مجاهدین آذربایجان با بهره‌گیری از انقلاب روسیه، استقلال آذربایجان را اعلام خواهند کرد» حاکی از آن بود که اخباری مبنی بر استفاده مجاهدین آذربایجان از فرصت انقلاب بلشویکی برای اعلام استقلال دریافت شده است. همچنین گزارش شده است که چند روز بعد، انقلابی در تبریز رخ داده است، برخی از مقامات ایرانی توسط انقلابیون دستگیر شده‌اند و پس از اعلام دولت ایران مبنی بر مذاکره در مورد استقلال آذربایجان برای جلب رضایت آنها، ساکت شدند. بر این اساس، دولت ایران از گسترش انقلاب به تهران بیمناک بود. همزمان با شروع عقب‌نشینی روس‌ها از منطقه، آذربایجانی‌ها عزم راسخ خود را نشان دادند و مسلمانان قفقاز نیز از آذربایجانی‌ها حمایت می‌کردند (SYS., BOA. HR. ۳۷/۲۳۴۰).

علاوه بر عثمانی‌ها، کانبروف (/قنبراف؟! مترجم)، رئیس کمیته نظامی روسیه، نیز از قدرت روزافزون فرقه دموکرات آذربایجان نگران بود. او در نامه‌ای که در ۲۳ مه ۱۹۱۷ به تفلیس نوشت، نگرانی خود را ابراز کرد و گفت: «اعداد هواداران خیابانی در منطقه به طور

پیوسته در حال افزایش است. حزب دموکرات که رهبری این جنبش را بر عهده دارد، علاوه بر تبریز، در ارومیه، اردبیل و قزوین نیز سازماندهی شده است. آنها از مردم می‌خواهند که متحد شوند و برای اخراج بیگانگان امپریالیست از کشور اقدام کنند. بسیاری به فراخوان این حزب که خواستار استقلال آذربایجان است، پاسخ داده‌اند. (Baykara ۱۹۷۸: ۱۶۴)

سال‌های آغاز عملیات فرقه دموکرات آذربایجان (ADP) با پر آشوب‌ترین دوران منطقه همزمان بود. همانطور که قبلاً ذکر شد، پس از خروج نیروهای شوروی از منطقه در سال ۱۹۱۸، بریتانیا اقدام به تحت نفوذ قرار دادن آذربایجان جنوبی نیز کرد. نیروهای نظامی بریتانیا در بهار ۱۹۱۸ وارد شهرهای میانه، ارومیه و خوی شدند، در حالی که مبلغان آمریکایی و افسران فرانسوی، نسطوریان و ارمنی‌ها را علیه مسلمانان منطقه تحریک می‌کردند. در همین حال، خیابانی نیز تلاش کرد تا در برابر این وقایع اقدامات احتیاطی انجام دهد. خیابانی رهبری مبارزات علیه انگلیسی‌ها را که در حال اجرای سیاست اشغالگری در آذربایجان جنوبی بودند، بر عهده داشت و از طریق کمیته‌هایی که تأسیس کرده بود، برای انجام اقدامات پیشگیرانه تلاش می‌کرد. این گروه‌ها نقش مهمی در سرکوب درگیری‌ها در ارومیه، شرفخانه و سلماس ایفا کردند.

در سال ۱۹۱۸، همزمان با تشدید قتل عام از طرف نسطوریان و ارمنه، دموکرات‌ها گزارشی در مورد این وقایع در روزنامه تجدد منتشر کردند: «محرک آشوری‌ها (نسطوریان) چه کسی است؟ چه کسی مسئول مرگ ۱۰۰ نفر است؟» پس از پرسیدن این سوال، پاسخ می‌داد که «مبلغان آمریکایی آشوری‌ها را مسلح کردند و مسئول این وقایع هستند. جوانان ما اجازه نخواهند داد که مادران ما اسیر ارمنه و آشوری‌ها شوند؛ ما آماده جنگ هستیم» (Tagiyeva ۱۹۹۸: ۱۷۰).

دموکرات‌ها ضمن مذاکره با نسطوریان، در تلاش بودند تا انبار استراتژیک سلاح روسیه در طول جنگ، در بندر شرفخانه را محافظت کنند. به دستور خیابانی، گروهی از مجاهدین، نسطوریانی را که در تلاش برای تصرف بندر بودند، مجبور به عقب‌نشینی به شهر خوی کردند. با پیوستن مردم خوی به جنگ، سلماس هم به دست مردم آذربایجان جنوبی

افتاد. نکتین نوشت: «این اقدام دموکرات‌ها منجر به محصور ماندن و ناکارآمد شدن ما در ارومیه شد.» (Avşarlı ۲۰۰۵: ۸۱).

پس از خروج روس‌ها از منطقه، قتل عام آرامنه و نسطوریان همچنان رو به افزایش بود و باعث شد اسماعیل نوبری از تبریز و همکارانش برای تأسیس یک جمهوری مستقل آذربایجان جنوبی تلاش کنند. پس از این، اسماعیل حق، کاردار تشکیلات ویژه، گزارشی از فعالیت‌های دموکرات‌ها برای علی احسان بیگ ارسال کرد. طبق این گزارش:

«در تبریز، علاوه بر حزب دموکرات به رهبری خیابانی، نوبری و حریری که از حمایت پنهانی نیروهای امنیتی برخوردار است، چندین حزب کوچک مانند احرار، ترقیون و مجاهدین وجود دارد. در میان آنها، تنها مجاهدین شایسته ذکر است. رهبر آن دوست قدیمی و برجسته ما، حاجی میرزا بلوری است. ولیعهد و قزاق‌های محلی که موضع طرفدار ترک اما فاقد برنامه‌ای روشن و صریح اند، از این حزب حمایت می‌کنند. در همین حال، حزب دموکرات، با موضع آشکارا میهن پرستانه و بیگانه ستیزانه ایرانی خود، نه تنها از حمایت مردم برخوردار است، بلکه از حمایت پلیس، ژاندارمری و ارتش نیز برخوردار بوده و آن را به تنها حزب جدی و محبوب تبدیل کرده است. دیگر اینکه، حمایت آشکار ما از سیاست‌های پان‌ترکیستی مجاهدین، انگلیسی‌ها را قادر ساخته است تا در شهر تبلیغات متقابلی را آغاز کنند. آنها ما را به آغاز سیاست الحاق گرایانه با هدف جدایی آذربایجان از ایران و الحاق آن به امپراتوری عثمانی متهم می‌کنند. این کمپین تبلیغاتی، موضع ضد عثمانی دموکرات‌ها را تقویت کرده است (Atabaki ۲۰۰۷: ۴۱).

بر این اساس ارتش عثمانی بسیج شد و پس از ورود به تبریز در ایم موضوع مداخله کرد. مقامات عثمانی دموکرات‌های تبریزی را "بی سر و پا" و یک گروه تروریستی خواندند (BOA. HR. SYS., ۵۵/۲۳۴۱). بعداً، به عنوان یک اقدام احتیاطی، عثمانی‌ها خیابانی و دوستانش میرزا اسماعیل نوبری و حاجی محمد علی بادامچی را از ستاد ارتش نهم تبریز برداشتند و آنها را در قارص نگه داشتند. دلیل این کار، مشارکت آنها در فعالیت‌های طرفدار بریتانیا در تبریز اعلام شد. آزادی دوباره خیابانی و دوستانش با این دلیل که آنها علیه امپراتوری

عثمانی فعالیت خواهند کرد، رد شد (BOA. HR. SYS. ۵۳/۲۳۴۱ BOA. HR. SYS.). حزب دموکرات آذربایجان نیز توسط ارتش عثمانی منحل شد. خیابانی در نوامبر ۱۹۱۸، پس از عقب‌نشینی ارتش عثمانی از منطقه به آذربایجان جنوبی بازگشت (Keskin ۲۰۰۵: ۱۷).

۳.۵. خروج ارتش عثمانی از منطقه

اگرچه پس از انقلاب بلشویکی تصمیم به خروج ارتش‌های خارجی از آذربایجان جنوبی گرفته شد، این تصمیم با ورود دوباره ارتش عثمانی به ویژه برای مقابله با اقدامات ارمنی‌ها و نسطوری‌ها به منطقه، بلااثر شد. اما با پیروزی متفقین در جنگ، تلاش‌هایی برای خروج ارتش عثمانی از منطقه صورت گرفت. ابتدا، پروتکلی شامل تمامیت ارضی ایران بین آلمان و عثمانی در ۲۳ سپتامبر ۱۹۱۸ امضا شد. با تسلیم شدن عثمانی‌ها در جبهه غربی در ۳۰ سپتامبر در مقابل نیروهای بلغاری، چیزی نگذشت که کابینه احمد عزت پاشا (تابکی ۲۰۰۷ ب: ۴۲ در ۳۱ اکتبر ۱۹۱۸ آتش‌بس موندروس را امضا کرد. پس از این، یادداشتی که توسط رئیس ستاد کل احمد عزت پاشا امضا و برای نیروهای عثمانی در جبهه ارسال شد، خواستار تخلیه مناطقی شد که پس از پیمان برست-لیتوفسک توسط نیروهای عثمانی تصرف شده بود. (BOA. BEO. ۳۴۰۳۸۳/۴۵۳۹) پس از تصمیم شورای وزیران، به فرماندهان محلی اطلاع داده شد که نیروهای عثمانی مستقر در ماوراء قفقاز و آذربایجان، باید برای جلوگیری از درگیری با سایر کشورهای متخاصم به مرزهای پیش از جنگ خود عقب‌نشینی کنند. با این حال، به دلیل نامناسب بودن فصل و آب و هوا و همچنین مشکلات حمل و نقل، این امر برای مدتی به تعویق افتاد (BOA, MV., ۳۷/۲۱۳). به فرماندهی ارتش نهم دستور داده شد تا اقداماتی را با دولت‌های قفقاز آغاز کند تا ارتش‌های تخلیه‌شده بتوانند برای انتقال از راه‌آهن استفاده کنند (BOA, BEO. ۳۴۰۳۸۳/۴۵۳۹). ارتش عثمانی پس از عقب‌نشینی، ژاندارمری و پلیس را برای تأمین امنیت در منطقه باقی گذاشت (BOA, MV. ۳۷/۲۱۳).

خروج تمام نیروهای خارجی، به جز انگلیسی‌ها، از خاک ایران، قدرت دولت ایران را افزایش نداد. علاوه بر این، هیچ مدیریت منسجمی هم بعد از خروج ارتش عثمانی به جا نماند. دولت، والی‌های جدیدی به تبریز و ارومیه فرستاد، اما آنها قادر به حفظ کنترل منطقه نبودند. تنها مرجع منطقه نیرویی متشکل از سربازان فراری و چهره‌های ملی‌گرا و اسماعیل آقا سمکو باقی ماند. نیروهای ضعیف و آموزش ندیده دولت ایران در آذربایجان جنوبی نتوانستند با این نیروها که به توپخانه صحرایی و مسلسل‌های به دست آمده از روس‌ها مجهز بودند، مقابله کنند. دولت ایران قادر به انجام هیچ اقدامی علیه سمکو که دائماً در دشت‌ها حملاتی انجام می‌داد، نبود. سردار فاتح، والی ارومیه، با سمکو در قلعه‌اش در چهریق (جنوب غربی دیلمان) دیدار و تلاش کرد تا به یک توافق صلح آمیز دست یابد. اما سمکو باید این را نشانه‌ای از ضعف دانسته باشد، زیرا مناطقی را که از آنها برای تأمین نیازهای ارتش خود، به عنوان خراج یا غارت می‌گرفت، بیشتر گسترش داد. مدتی بعد، مگرّم الملک، والی تبریز، به تاکتیک جدیدی متوسل شد: او قصد داشت با استفاده از جعبه‌ای که به شکل شعبه شیرینی بود، سمکو را ترور کند. اما موفق نشد. سمکو به اقدامات خود به همان شیوه ادامه داد (Bruinessen ۲۰۰۷: ۹۱-۸۵).

علاوه بر سیمکو، خیابانی و همراهانش که توسط ارتش عثمانی به قارص تبعید شده بودند، بازیگر جدید دیگری در منطقه بودند. با عقب‌نشینی ارتش عثمانی از منطقه، خیابانی به تبریز بازگشت و فعالیت‌های خود را ادامه داد.

خیابانی با استفاده از ضعف دولت ایران، اقدام به تأسیس یک دولت مستقل کرد. نتیجه اینکه، حتی با خروج ارتش‌های خارجی از منطقه، صلح و آرامش برقرار نشد.

فصل چهارم

۴. نتیجه گیری

جنگ جهانی اول بدون شک همراه با گشودن فصل جدیدی در تاریخ، منجر به تغییرات قابل توجهی نیز در تقسیمات جغرافیایی جهان شد. کشورهای قدرتمندی که اهداف بزرگی را دنبال می کردند، این جنگ بزرگ را برای ایجاد نظم جهانی جدید ابداعی خود، آغاز کردند. اهداف آنها ایجاد کشورهای ضعیف با اهمیت ژئوپلیتیکی و از نظر اقتصادی برخوردار بود. یکی از این کشورها که هدف قرار گرفت، ایران بود. پس از تقسیم خاک ایران بین روسیه و بریتانیا در پیمان ۱۹۰۷، آذربایجان جنوبی به دست روس ها افتاد و از آن تاریخ به

بعد، این منطقه تا انقلاب بلشویکی تحت اشغال و کنترل روسیه باقی ماند. در طول جنگ جهانی اول، فعالیت‌های روسیه در منطقه منجر به ورود ارتش عثمانی شد و در نتیجه، آذربایجان جنوبی به میدان نبرد تبدیل شد. با آتش‌بس موندروس، تمام ارتش‌های خارجی، به جز بریتانیا، از منطقه عقب‌نشینی کردند.

با شروع جنگ، بریتانیا و روسیه که در یک جبهه می‌جنگیدند، در این منطقه علیه یکدیگر هم فعالیت کردند. وضعیت برای آلمان و امپراتوری عثمانی نیز که در یک جبهه با هم عمل می‌کردند، تفاوتی نداشت. دولت ایران نیز که بی‌طرفی خود را اعلام کرده بود، در واقع بی‌طرف نماند. دلیل این امر آن بود که دولت ایران ضمن امضای «پیمان اتحاد اسلامی» با امپراتوری عثمانی، همزمان با انعقاد توافقی با آلمان، بی‌طرفی خود را نقض کرد. در حالی که امپراتوری عثمانی توافق خود با آلمان را نقض می‌کرد، آلمان هم به متحد خود خیانت می‌کرد. همین چرخه بین ایران، روسیه و بریتانیا نیز برقرار بود. در حالی که طرفین ظاهراً ادعاهای اتحاد و بی‌طرفی خود را حفظ می‌کردند، در عمل قادر به حفظ و رعایت ادعاها و توافقات خود نبودند.

امپراتوری عثمانی با بسیج مداوم نیروهای ضعیف و کوچک خود در ایران، برای استتار تعداد و کیفیت آنها و ضعف آنها توسط دشمن، توانست با ایجاد تصور یک نیروی قدرتمند، موفق به جلب توجه نیروهای روسی شود. در پایان جنگ، هم جهاد و هم سیاست‌های پان ترکیستی که امپراتوری عثمانی سعی در اجرای آنها در منطقه داشت، ناموفق بودند.

عشایر کرد اگرچه از طریق سیاست جهادی از امپراتوری عثمانی حمایت می‌نمودند، اما با کوچکترین شکستی میدان نبرد را ترک می‌کردند. در نتیجه، امپراتوری عثمانی در میدان نبرد تنها ماند. در حالی که از دیدگاه آلمان، اعلام جهاد اکبر نتوانست مسلمانان را در مستعمرات بریتانیا تحریک کند، در انگلیسی‌ها این ترس ایجاد شد که امپراتوری عثمانی، به عنوان قدرتمندترین دولت اسلامی آن زمان، می‌تواند مسلمانان سراسر جهان را از طریق خلافت به شورش تحریک کند، و این امر در خدمت منافع آلمان بود. این ترس، نیروهای قادر به پشتیبانی از جبهه‌های اروپایی را در مستعمرات نگه می‌داشت و به آلمانی‌ها در جبهه‌های

اروپایی تا حدودی آسودگی خاطر می‌داد. اگر عثمانی‌ها به نفع آلمان وارد جنگ نمی‌شدند، نیروهای متفقین که علیه نیروهای عثمانی در ایران، به ویژه در جبهه‌های چاناق قلعه، کنال و قفقاز، مستقر شده بودند، می‌توانستند در جبهه‌های دیگری که آلمانی‌ها در آن می‌جنگیدند، رویاروی شده و فشار خود را بیشتر کنند. بنابراین، تمام نیروهایی که عثمانی‌ها از دست دادند و به دست آوردند، در نهایت در خدمت منافع آلمان بود. به طور خلاصه، عثمانی با جهاد-اکبر به عنوان نوعی سپر برای آلمان عمل کرد.

جنگ بین قدرت‌های قدرت‌های مرکزی و متفقین در منطقه، بار دیگر منطقه را به میدان نبرد درگیری‌های قومی تبدیل کرد. در حالی که وعده‌های داده شده به ارمنی‌ها، نسطوری‌ها، کردها و ترک‌های آذربایجانی برای تأسیس دولت، آنها را به جنگیدن در کنار این قدرت‌ها سوق داد، در پایان جنگ هیچ چیز برای آنها باقی نماند. در نتیجه، درگیری‌های قومی در منطقه تشدید شد و هزاران نفر در این درگیری‌ها جان خود را از دست دادند. نسطوری‌ها مجبور شدند برای فرار از این درگیری‌ها، به موصل مهاجرت کنند. به همین ترتیب، برخی از عشایر کرد که قادر به ایجاد جای پای در منطقه نبودند، به خاک عثمانی مهاجرت کردند. این امر به نوبه خود، مسائل مرزی جدیدی را پیش کشید.

ترک‌های آذربایجانی که بزرگترین جمعیت منطقه بودند و به دلیل تشکیل دولت‌هایی که در طول تاریخ تأسیس کرده بودند، از آگاهی ملی، تجربه سیاسی و توسعه اقتصادی برخوردار بودند نیز، نتوانستند در جنگ وحدت خود را نشان دهند. اگرچه سلسله حاکم قاجار، با اصالت ترک، قدرت را در دست داشت، اما هیچ موضع واحدی به نفع قدرت‌های نیروهای مرکزی نداشت. علاوه بر این، ترک‌های آذربایجانی به فراخوان سیاست پان ترکستی در آذربایجان جنوبی پاسخ ندادند. برعکس، آنها باعث ظهور گروهی از روشنفکران آذربایجانی شدند که از تمامیت ارضی ایران دفاع می‌کردند. این گروه، دموکرات‌های آذربایجانی بودند. به گفته دموکرات‌ها، «تمامیت ارضی گامی مهم در جهت استقرار حکومت قانون در جامعه بود». با این حال، فرقه دموکرات بعدها این افکار را کنار گذاشت و برای تأسیس یک دولت مستقل در آذربایجان جنوبی شروع به فعالیت کرد. این امر ناشی از عدم

قدرت دولت ایران برای اعمال اقتدار در سراسر کشور پس از جنگ می شد. یکی از دلایلی که ترک‌های آذربایجانی در طول جنگ نتوانستند متحد شوند و نظرات متفاوتی داشتند، تقسیم سرزمین‌های آذربایجان به دو بخش با معاهدات ترکمنچای و گلستان بود. پس از این معاهده، اگرچه آذربایجانی‌ها قدرت را در دست داشتند، اما اوضاع به نفع فارسها شد. ترک بودن سلسله حاکم باعث شد که فارسها هم نسبت به آذربایجانی‌ها و هم نسبت به سلسله قاجار خصومت داشته باشند.

پس از عقب‌نشینی روس‌ها از منطقه پس از انقلاب بلشویکی، منطقه‌ای که پیش از این صحنه درگیری عثمانی و روسیه بود، اکنون با تهدیدهای بیشتری از سوی انگلیسی‌ها، ارمنی‌ها و نسطوری‌ها مواجه شد. اگرچه ارتش روسیه پس از انقلاب بلشویکی منطقه را ترک کرد، اما مناطقی را که از آنها عبور می‌کردند غارت کرده و در حین تخلیه خانه‌ها را به آتش می‌کشیدند. علاوه بر این، عشایر کرد، که در برابر فعالیت‌های غارتگرانه روس‌ها مقاومت می‌کردند، به سربازان روسی حمله می‌کردند که منجر به درگیری‌های جزئی می‌شد. با عقب‌نشینی روس‌ها، ارمنی‌ها و نسطوری‌ها تجهیزات باقی‌مانده آنها را تصرف کردند و در منطقه دست به قتل عام‌های بزرگ زدند. از سوی دیگر، بریتانیا از ترس اینکه خلأ قدرت، هند را به خطر بیندازد و برای جلوگیری از افتادن ذخایر نفتی باکو به دست عثمانی‌ها و آلمانی‌ها، نیروهایی را به منطقه اعزام کرد. این امر آشفتگی در منطقه را بیش از پیش تشدید کرد. در همین حال، کارگران کارخانه‌ها و میادین نفتی که پس از انقلاب بلشویکی از ایران به قفقاز مهاجرت کرده بودند، پس از بازگشت به خانه به صف بیکاران پیوستند. در سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۱۸، خشکسالی‌های پی در پی منجر به قحطی شد. گسترش قحطی در سال ۱۹۱۸ منجر به اعتراضات در سراسر کشور شد. درگیری بین تظاهرکنندگان و پلیس منجر به تلفات زیادی شد.

پایان جنگ و خروج نیروهای خارجی از منطقه - ابتدا روس‌ها و سپس عثمانی‌ها - تغییری در وضعیت دشوار دولت ایران ایجاد نکرد. همچنانکه جمعیت ایران افزایش یافت، فقیرتر نیز شد و اقتصاد فروپاشید و تقریباً ورشکست شد. حکومت ایران توسط قدرتهای محلی

محاصره شد. جنبش‌های اعتراضی منطقه‌ای شروع به به چالش کشیدن وضع موجود کردند. دولت والیان جدیدی را به تبریز و ارومیه فرستاد، اما آنها قادر به حفظ کنترل منطقه نبودند. اسماعیل آقا سمکو، گروهی متشکل از سربازان فراری و چهره‌های ملی‌گرا، و تقویت شده توسط صدها سرباز عثمانی، تنها مرجع منطقه باقی ماند. در نتیجه، منطقه برای مدت طولانی در هرج و مرج باقی ماند.

ضمائم

ضمیمه ۱: اعلام عبور پانصد خانوار از طایفه عروسان ایران از مرز برای فرار از روس‌ها، درگیری بین رؤسای عشایر طرفدار روسیه و مردم و اقدامات لازم در این زمینه.

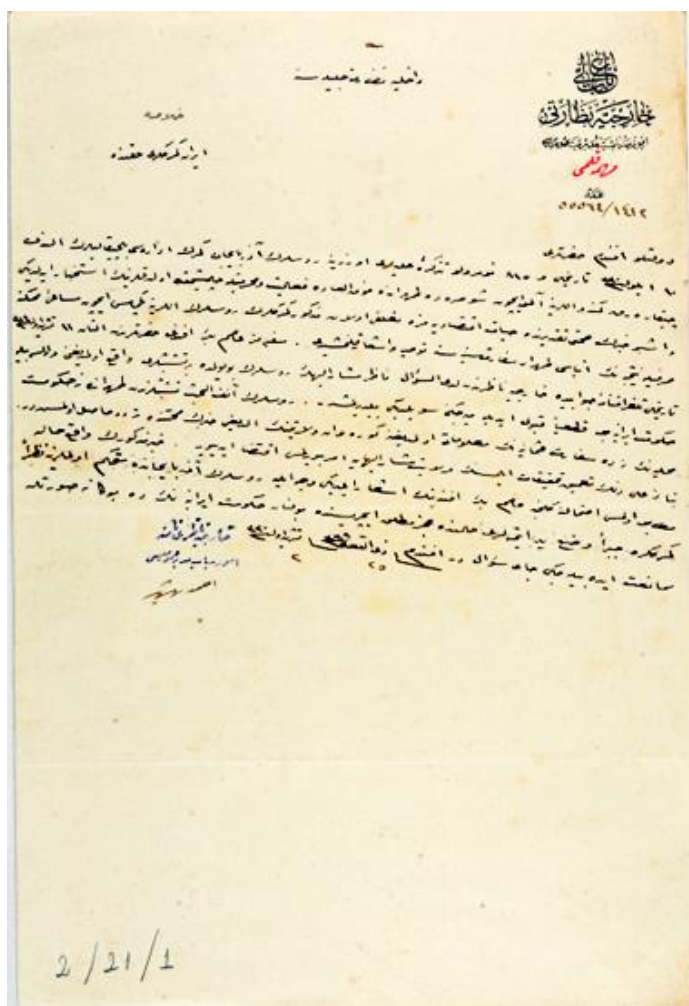
۲۷۸۶
 ۹۶

ردیف	تاریخ	موضوع	محل	توضیحات	ملاحظات
۱	۱۳۰۲/۱/۱	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۲	۱۳۰۲/۱/۲	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۳	۱۳۰۲/۱/۳	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۴	۱۳۰۲/۱/۴	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۵	۱۳۰۲/۱/۵	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۶	۱۳۰۲/۱/۶	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۷	۱۳۰۲/۱/۷	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۸	۱۳۰۲/۱/۸	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۹	۱۳۰۲/۱/۹	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۱۰	۱۳۰۲/۱/۱۰	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۱۱	۱۳۰۲/۱/۱۱	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۱۲	۱۳۰۲/۱/۱۲	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۱۳	۱۳۰۲/۱/۱۳	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۱۴	۱۳۰۲/۱/۱۴	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۱۵	۱۳۰۲/۱/۱۵	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۱۶	۱۳۰۲/۱/۱۶	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۱۷	۱۳۰۲/۱/۱۷	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۱۸	۱۳۰۲/۱/۱۸	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۱۹	۱۳۰۲/۱/۱۹	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۲۰	۱۳۰۲/۱/۲۰	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۲۱	۱۳۰۲/۱/۲۱	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۲۲	۱۳۰۲/۱/۲۲	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۲۳	۱۳۰۲/۱/۲۳	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۲۴	۱۳۰۲/۱/۲۴	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۲۵	۱۳۰۲/۱/۲۵	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۲۶	۱۳۰۲/۱/۲۶	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۲۷	۱۳۰۲/۱/۲۷	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۲۸	۱۳۰۲/۱/۲۸	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۲۹	۱۳۰۲/۱/۲۹	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	
۳۰	۱۳۰۲/۱/۳۰	تعمیرات	مدرسه	تعمیرات	

امضاء:
 تاریخ:

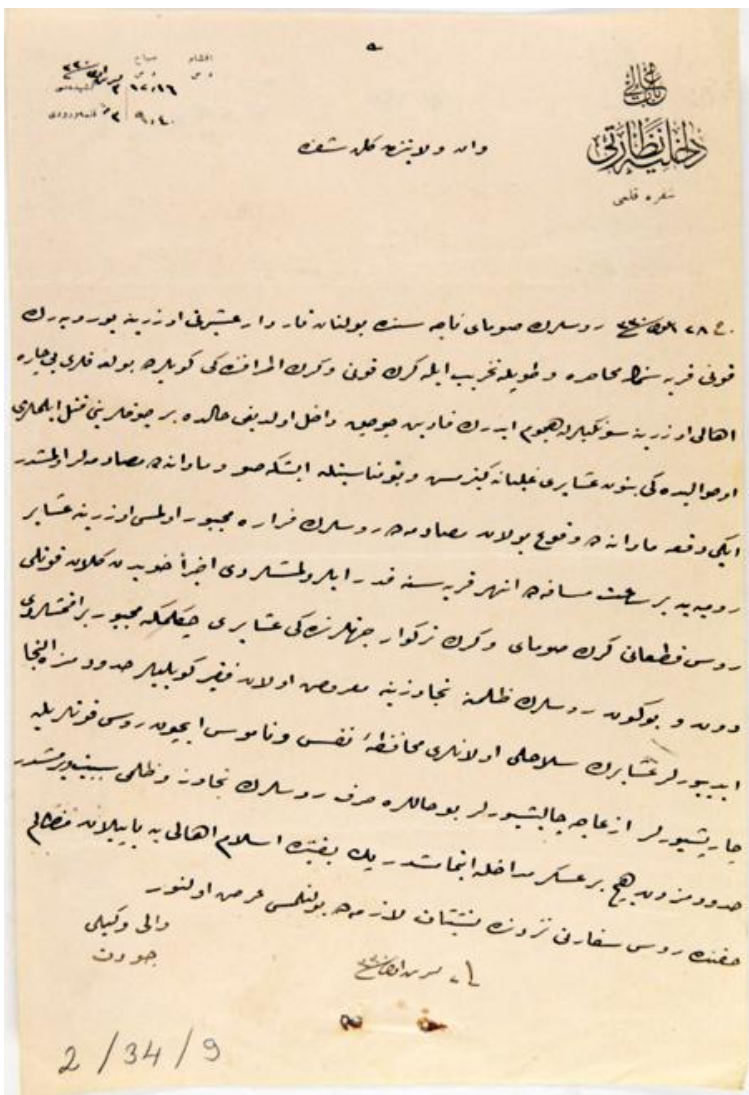
(.۳/۸۰. BRANCH. ۵BOA DH. EUM.)

پیوست ۳: گزارش سفارت تهران مبنی بر نادرستی اطلاعات دریافتی از استان وان در مورد
تلاش روس‌ها برای تصرف اداره گمرک آذربایجان از بلژیکی‌ها (BOA DH. EUM. 2.
ŞUBE. 2/21)

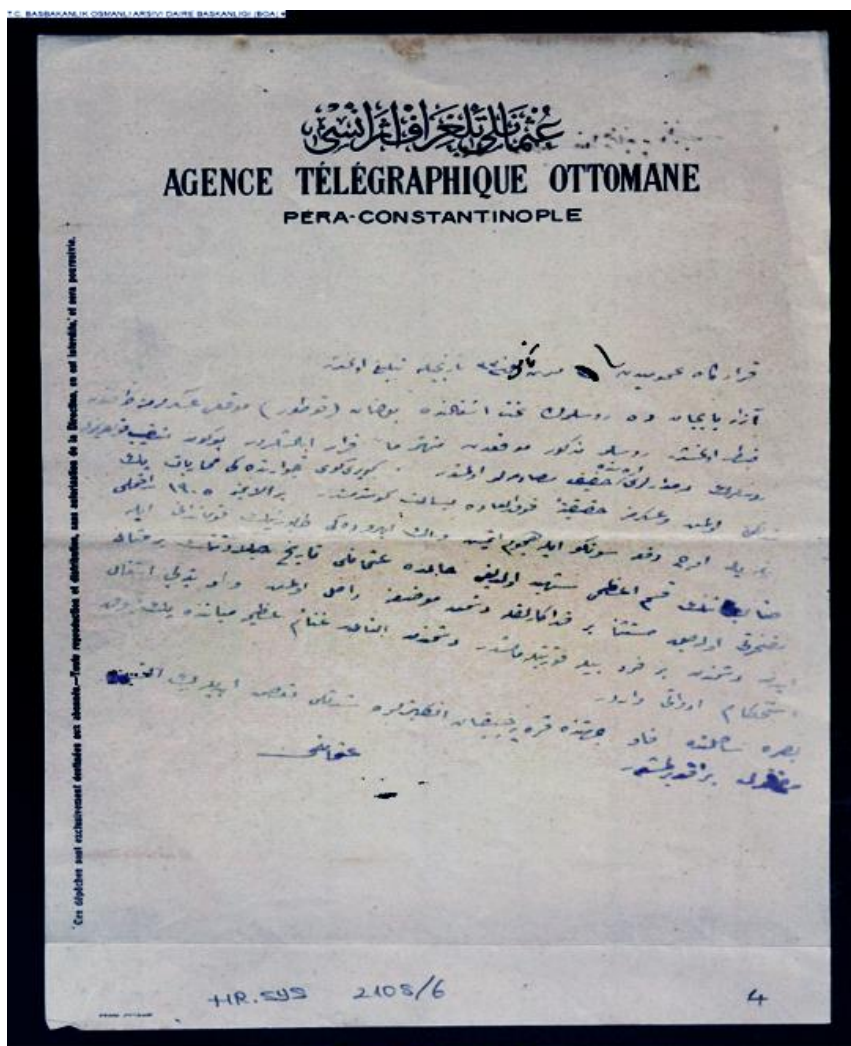


پیوست ۴: گزارش‌هایی مبنی بر حمله روس‌ها به عشیره کارداری ساکن در ناحیه صومای و

ظلم به مردم. (BOA DH. EUM. ۲ (ŞUBE. ۲ (۳۴/۲)



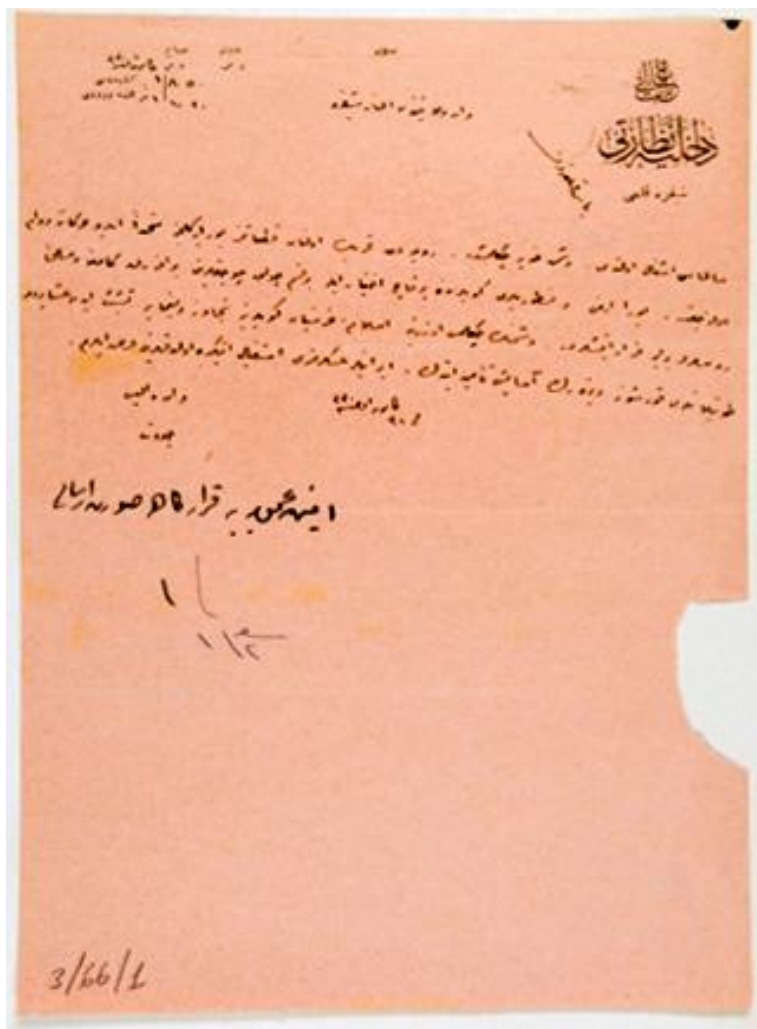
پیوست ۵: در مورد تصرف قطور، که تحت اشغال روسیه بود



HR.SYS.02108.00006.004

(BOA HR. SYS. 2108/06)

ضمیمه ۷: سلماس اشغال شد و عملیات پیشروی با سربازانی که از ارومیه می آمدند ادامه یافت. پس از آنکه ارامنه و نسطوریان در سلماس به همراه دشمن عقب نشینی کردند، عشایر اسیر شده ای که به روستاهای مسلمان نشین و مسیحی نشین تجاوز کرده بودند، برای حفظ نظم عمومی تیرباران شدند. (۶۶/۳. ŞUBE. ۲ (BOA DH. EUM.



پیوست ۸: درباره مشارکت عشیره حاجی ایلخانی در جهاد، واقع در ساوج بولاغ

حاجی ایلخانی عشیرتی

اردومزك (ساوجیلاق) . واسل اولهانی عشیری تبلیغ اولوندی زمان بوموفیتك
بریز ولايتكمك عشیرتی اوزره بک بووک پر تاتیر ابرا ایلمک شهمز بولوندی
موفیتك . بوکون آلمشز خصوص بخرمزم بولامک مطالعیزی تأیید ایلیمکده.
قلمشیت اوتمن بریم (ساوجیلاق) ده بلمش و قوفی بک بووک و شامل اولهانی
ایکون روسل طرفدن سارون بی الله ایدیک چلیچیلان (حاجی ایلخانی) اردومزك
آذربایجان ولایت دخیلی مصلحت دخال بوتون عشیرتی بولکده اردومزه التحاق ایلیمده.
(حاجی ایلخانی) روسلک بوتون تسلیق و غنا بولکده قارش حسی ایلمک رابلی
اونوقاش و حرکت ایلیمکده اولامک دخیلی مأموریتزه مراجعت ایلیمک اردوم
التحاق ایلک ایلیمکده یله بریمده قسط بولامک مناکرات جریان ایلیمکده ایکن آذربایجان
ولايتكمك مأموریتك ایلک بایران شکرده توقیف ایلیمکده ایلیمک اوزره بولمذاکرات
مصلحت اولمده . اردومز (ساوجیلاق) . قدر واسل اولمده (حاجی ایلخانی) عشیرتك
آردوسنی ابرا ایلیمده هیچ رمانع قلامش و موی ایلیمه دخال بوتون عشیرتیله روسل
قارشی حرکت ایلک اوزره اردومزه التحاق ایلیمده . (حاجی ایلخانی) عشیرتی ۸ - ۱۰
یک مجاهدین مرکدر . یعنی زمانه آذربایجان ولايتكمك مرکز عشیرتله دخیلی حکمی
تأثیر . فنا روسلک آذربایجان ولايتكمك قوتلرک قدری ۲۵ بیکی مأمور ایلیمکده.
بوسیله اردومزك آذربایجان ولايتكمك بیتده بووک موقتله مظهر اولهشک تبشیر ایلیمده
انتشار ایلیمکده.

(Turan 4 Kânunuevvel 1330 (17 Aralık 1914)



پیوست ۱۰: اطلاعات ارائه شده توسط سفیر تهران، عاصم بیگ، در مورد ورود نیروهای عثمانی به تبریز و افتتاح کنسولگری‌های آلمان و اتریش.



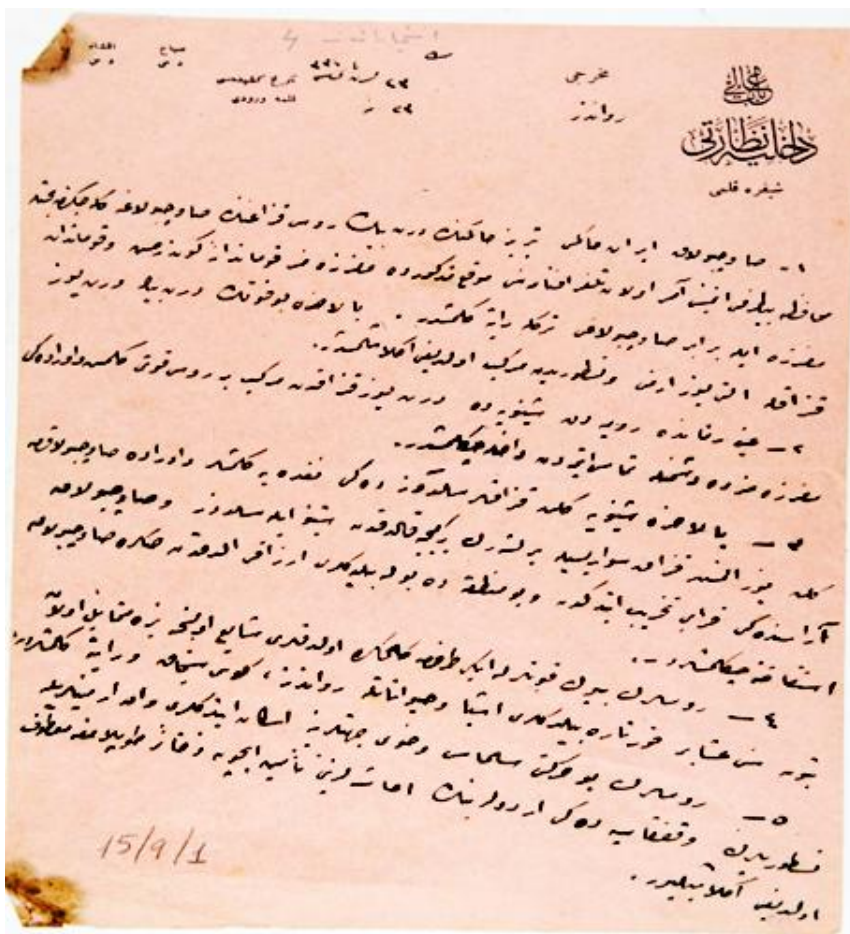
(BOA. HR. SYS. 2338/50)

پیوست ۱۱: خروج نیروهای عثمانی از آذربایجان و کردستان، با استناد به بی‌طرفی ایران

[illegible]

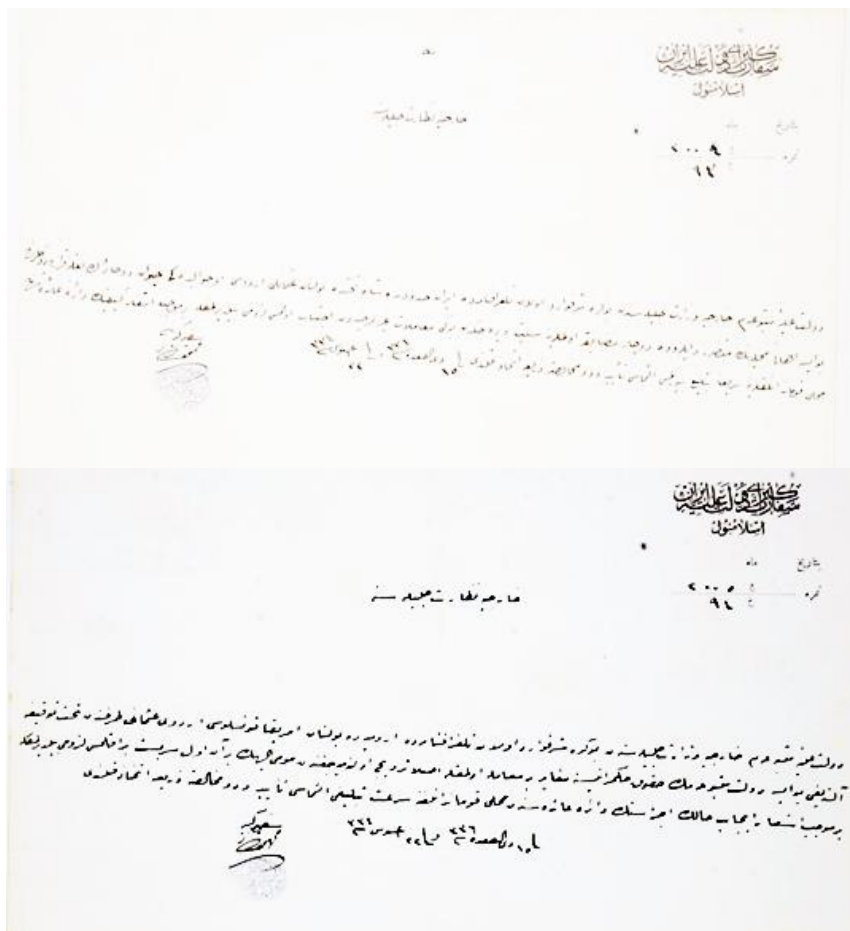
پیوست ۱۲: تصرف غلات بین سولدوز و ساوج بولاغ توسط نیروهای روسی به همراه قزاق‌ها،

ارمنی‌ها و نستوری‌ها



(BOA. DH. EUM.2. ŞUBE. 15/9)

پیوست ۱۳: شکایت سفارت ایران در مورد اشغال شهرهای تبریز، خوی و سلماس توسط سربازان عثمانی در مرز نزدیک به ممالیک عثمانیه آذربایجان ایران، و اقدامات آنها در این منطقه.



منابع

۱. منابع آرشیوی

۱. بایگانی دپارتمان تاریخ نظامی و مطالعات استراتژیک ستاد کل
(ATASE)

Klasör No: 17 Dosya No: 69

Klasör No: 17 Dosya No: 263

Klasör No: 137 Dosya No: 364

Klasör No: 193 Dosya No: 698

Klasör No: 197 Dosya No: 598

Klasör No: 195 Dosya No: 250

Klasör No: 495 Dosya No: 109

Klasör No: 462 Dosya No: 38

Klasör No: 456 Dosya No: 98

Klasör No 51 Dosya No: 243A

۱. آرشیو دولتی ریاست جمهوری

- A. **Bab-1 Ali Evrak Odası (BEO):** 2/15, 2/34, 3/18, 3/3, ۲۰۹۲/۱۸, ۴۱۵۲/۳۱۱۳۴۴, ۴۵۳۴/۳۴۰۰۳۳, ۴۵۳۹/۳۴۰۳۸۳
- B. **Dâhiliye, Emniyet-i Umumiye, Emniyet Şubesi Evrakı (DH. EUM. EMN.):** ۱۱۵/۲۷, ۱۱۶/۳۵, ۱۱۰/۵۰, ۱۱۵/۳۷
- C. **Dâhiliye Nezareti, Siyasi Kısım belgeleri (DH. SYS):** 108/39, 7/2-1
- D. **Dâhiliye Nezareti, Emniyet-i Umumiye, İkinci Şube Belgeleri (DH. EUM. ۲. ŞB.):** ۲/34, 1/2, 1/13, 1/15, 1/30, 1/48, 2/20, 3/43, ۳/۴۴, ۳/۶۹, ۳/۷۰, ۴/۴۴, ۲/۷۲, ۳/۱۳, ۳/۱۲, ۳/۶۶, ۴/۱۱, ۴/۱۳, ۳/۵۶, ۴/۴۱, ۵/۹۰, ۴/۹, ۱۵/۹.
- E. **Dâhiliye Nezareti, Emniyet-i Umumiye, Üçüncü Şube Belgeleri (DH. EUM. ۳. ŞB.):** ۷۰۰/۶, ۲/۵۵
- F. **Dâhiliye Nezareti, Emniyet-i Umumiye, Üçüncü Şube Belgeleri (DH. EUM. ۴. ŞB.):** 877/107
- G. **Dâhiliye Nezareti, Emniyet-i Umumiye, Yedinci Şube Belgeleri (DH. EUM. ۷. ŞB.):** ۲/۵۲,

H. Dâhiliye Nezareti Şifre Kalemi (DH. ŞFR): 40/109,
۴۲/۴۴, ۴۶/۳۷, ۴۶/۱۹۵,

۴۹/۴۲, ۴۸/۲۸۴, ۵۲/۲۶, ۴۴۵/۳۴, ۴۵۸/۴۱, ۴۶۶/۵۱, ۵۸۳/۱۱۳, ۴۹۳/۸۰,
۴۸۶/۷۶, ۴۸۶/۸۸,

۴۹۱/۱۱۶, ۴۹۳/۴۶, ۴۹۶/۶۶, ۴۷۸/۷۳, ۵۱۷/۲۱, ۵۱۷/۲۰, ۸۴/۶

İ. Dahiliye Nezareti Kalem-i Mahsus (DH. KMS): 3/37,
18/16,

J. Hariciye Nezareti Tahran Sefareti (HR. SFR (۲۰):
۱۲۱/۴۲, ۱۲۱/۴۷, ۱۱۹/۹۹,

۱۲۱/۶۹, ۱۲۲/۲۳, ۱۲۱/۴۹, ۱۲۱/۴۲, ۲۳۶۲/۳, ۱۲۱/۵۲, ۱۲۳/۶۹, ۱۲۳/۱۰,
۱۲۴/۴

K. Hariciye Nezareti, Tahrirat (HR. TH): 381/48

L. Hariciye Nezareti Siyasi Kısım Belgeleri (HR. SYS.):
۷۲۰/۱۱, ۲۳۳۸/۲۶,

۲۱۱۹/۱, ۲۳۳۷/۱۲, ۲۳۳۷/۲, ۲۳۳۷/۶-۱۰, ۲۳۶۲/۳, ۲۱۰۸/۶, ۲۳۳۸/۴۹,
۲۳۳۷/۳, ۲۳۳۸/۴۳, ۲۳۳۸/۵۰, ۲۱۰۹/۳, ۲۳۳۷/۱۷, ۲۳۳۸/۶۹, ۲۳۳۸/۹۴,
۲۳۳۸/۹۵, ۲۳۳۸-۹۶, ۲۳۳۹/۵۱,

۲۳۳۹/۲۲, ۲۴۲۴/۲۵, ۲۴۲۴/۴۲, ۲۳۴۱/۶۰, ۲۰۹۲/۱۸, ۲۳۴۰/۳۷, ۲۳۴۱/۱۷,
۲۳۴۱/۴۴, ۲۳۴۱/۵۳, ۲۳۴۱/۵۵, ۲۳۴۱/۴۳, ۲۹۲۰/۷۳

M. Hariciye Nezareti Üçüncü Şube Kalemi (HR. SYS. ۳. ŞFR.): 877/107 N. Sadaret, Mektubî Mühimme Kalemi
Evrakı (A. MKT. MHM.): 743/26,

۷۴۳/۲۵

- O. Dahiliye Nezareti Hukuk Müşavirliği İstişare Odası (HMŞ. İŞO): 210/11**
- P. Meclis-i Vükela Mazbataları (MV): 213/37**
- Q. Yıldız, Mütenevvi Maruzat (Y.MTV): 306/5**

ب. منابع مطبوعات

روزنامه ها و مجلات

İkdam

Tanin

Sabah

Turan

Sebilürreşad

İslâm Mecmuası

ج. آثار تحقیقی

کتابها و مقالات

Afary, Janet (1994). "Social Democracy and the Iranian Constitutional Revolution of 1906-11, A Century of Revolution Social Movements in Iran". (Editor: John Foran), *Social Movements, Protest, and Contention*. Vol: 2, Minneapolis:

Universty of Minnesota Press, pp. 21-43.

Ağaoğlu, Ahmed (1941). İran ve İnkılâbı. Ankara.

Akdevelioğlu, Atay (1999). İran'da Dış Politikanın Etnik-Dinsel Temelleri. Ankara: Ankara Üniversitesi Sosyal Bilimler Enstitüsü Yayınlanmamış Yüksek

Lisans Tezi.

Albayrak, Kadir (1997). Keldaniler ve Nesturiler. Ankara: Vadi Yayınları.

Andreeva, Elena (2007). Russia and Iran In The Great Game. London and Newyork: Routledge Studies In Middle Eastern History.

Annaberdiyev, Ahmet (2006). İran Türkmenleri (1881-1979). İstanbul: Marmara

Üniversitesi Türkiyat Araştırmaları Enstitüsü Atatürk İlkeleri ve İnkılâp Tarihi Anabilim dalı Yayınlanmamış Doktora Tezi.

Anzerlioğlu, Yonca (2000). Nesturiler. Ankara: Tamga Yayıncılık.

Arıkan, Mustafa (2010). Osmanlı Arşiv Vesikalarına Göre Osmanlı- İran İlişkileri (1914-1918). Ankara: Gazi Üniversitesi Sosyal Bilimler Enstitüsü Yayınlanmamış Yüksek Lisans Tezi.

Armaoğlu, Fahir (2013). 20. Yüzyıl Siyasi Tarihi. İstanbul: Timaş Yayınları.

As, Efdal (2010). “XVI. Yüzyıl’dan Cumhuriyetin İlk Yıllarına Kadar Türk-İran Sınır Sorunları ve Çözümü”. *Atatürk Yolu Dergisi*, S: 46, ss. 219-253).

Aştiyani, Abbas İkbāl (1378). Tarih-i İran Pes Ez İslam, Tahran.

Atabaki, Touraj (2010). Doğu’ya Yöneliş: İran’da Osmanlı İstihbarat Servisinin Faaliyetleri, (Çev: Gül Çağalı Güven), İstanbul: Tarih Vakfı Yurt Yayınları.

Atabaki, Touraj (2010). I. Dünya Savaşı, Büyük Devletler Arasındaki Çekişmeler Ve

İran’da Siyasal Toplumun Doğuşu, (Çev: Gül Çağalı Güven). İstanbul: Tarih Vakfı Yurt Yayınları.

Atabaki, Touraj (2010). Pantürkizm ve İran Milliyetçiliği, (Çev: Gül Çağalı Güven). İstanbul: Tarih Vakfı Yurt Yayınları.

Atabaki, Touraj (2016). “Persia/Iran”. *International Encyclopedia of the First World War (1914-1918)*.

Atabaki, Touraj (2007). "Ethnic Diversity and Territorial Integrity of Iran: Domestic Harmony and Regional Challenges". *Iranian Studies*, Vol: 38:1, ss. 23-44.

Attar, Aygün (2006). İran'ın Etnik Yapısı. Ankara: Divan Yayıncılık.

Avşarlı, Talas (2005). "Birinci Dünya Savaşı Güney Azerbaycan'da Asuri, Ermeni ve Kürt İsyanı". *Güney Azerbaycan Sosyal Kültürel ve Siyasal araştırmaları Dosyası*. Sayı: 4, ss. 75-83.

Ayaydın, Rıdvan (2016). Birinci Dünya Savaşı'nda İran'da Cihad-ı Ekber Faaliyetleri. İstanbul: İstanbul Üniversitesi Sosyal Bilimler Enstitüsü Yayınlanmamış Doktora Tezi.

Aydemir, Şevket Süreyya (2005). Makedonya'dan Orta Asya'ya Enver Paşa (1914 - 1922). Cilt: 3, İstanbul: Remzi Kitabevi.

Aysan, E. (1938). Büyük Harpte İran Cephesi. Cilt: 3, İstanbul: İstanbul Askerî Matbaası

Azer, Sanan (1942). İran Türkleri. İstanbul: Cumhuriyet Matbaası.

Azeri, Ali (1995). Azadistan Devleti ve Şeyh Muhammed Hıyabani 1918-1920. Ankara: Elila Elektronik İletişim Ajansı.

Barijough, Samira Mirzazad (2015). İran'da Siyasi ve Ekonomik Çıkar Çatışmaları (1921-1950). Bitlis: Bitlis Eren Üniversitesi Sosyal Bilimler Enstitüsü Yayınlanmamış Yüksek Lisans Tezi.

Baykara, Hüseyin (1978). İran İnkılâbı ve Azatlık Hareketleri.
İstanbul: Emek Matbaacılık.

Bayur, Yusuf Hikmet (1991). Türk İnkılâbı Tarihi (1914-1918). Cilt: 3, Kısım 3.
Ankara: Türk Tarih Kurumu.

Bayur, Yusuf Hikmet (1991). Türk İnkılâbı Tarihi (1914-1918). Cilt: 3, Kısım 1.
Ankara: Türk Tarih Kurumu.

Bayur, Yusuf Hikmet (1991). Türk İnkılâbı Tarihi (1914-1918). Cilt: 3, Kısım 4.
Ankara: Türk Tarih Kurumu.

Belen, Fahri (1964). Birinci Cihan Harbinde Türk Harbi 1917 Yılı Hareketleri. Cilt: 4. Ankara: Genelkurmay Basımevi.

Belen, Fahri (1964). Birinci Cihan Harbinde Türk Harbi, 1916 Yılı Hareketleri. Cilt: 3, Ankara: Genelkurmay Basımevi..

Blaga, Rafael (1997), İran Halkları El Kitabı. İstanbul: Yeni Zamanlar Dağıtım.

Bruinessen, Martin Van (2010). 20. Yüzyılın Başında Türk-İran Sınırında Bir Kürt Müttegallibe, (Çev: Gül Çağalı Güven). İstanbul: Tarih Vakfı Yurt Yayınları.

Buniyatov, Ziya Musa (1991). “Azerbaycan”. *Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi*. Cilt: 4, ss. 317-322.

Cemil, Hasanlı (2005). Soğuk Savaşın İlk Çatışması İran Azerbaycanı. İstanbul.

Cezani, Bijan (2014). İran Meşrutiyet Devrimi (1906-1911). İstanbul: Kaynak Yayınları.

Cleveland, William L. (2008). Modern Ortadoğu Tarihi. (Çev: Mehmet Harmancı) İstanbul: Agora Kitaplığı.

Cronin, Stephanie (1996). “An Experiment in Military Modernization: Constitutionalism, Political Reform and the Iranian Gendarmerie 1910-21”, *Middle Eastern Studies*, Vol. 32, No. 3, pp. 106-138.

Cronin, Stephanie (2007). “İran Milliyetçiliği ve Devlet Jandarması”, (Çev: Gül Çağalı Güven). İstanbul: Tarih Vakfı Yurt Yayınları.

CURZON, George Nathaniel (1380). İran ve Kaziye-i İran. (Çev: Gulam Ali Vahid Mazenderani), C. I, Tehran: Şirkete İntişarat-ı İlmi ve Ferhengi.

Çağlayan, Kaya Tuncer (2004). British Policy Towards Transcaucasia 1917-1921. İstanbul: The ISIS Press.

Çağlayan, Tuncer (2002). “İngiliz Belgelerine Göre Transkafkasya’da Osmanlı-Alman Rekabeti”. *XIII. Türk Tarih Kongresi*. Cilt: 3, Kısım I, Ankara: Türk Tarih Kurumu Basımevi, ss. 411-418.

Çakmak, Fevzi (1936). Büyük Harpte Şark Cephesi. Ankara: Genel Kurmay Matbaası.

Çam, Mehmet Mert (2016). İran’da İstihbarat Savaşı, Birinci Dünya Savaşı’nda İran Cephesindeki Psikolojik Harp Faaliyetleri. İstanbul: İlgı Kültür Sanat Yayınları.

Çolak, Mustafa (1999). Alman Arşiv Belgelerine Göre Alman İmparatorluğu’nun Doğu Politikası, 1914-1918. Samsun: Yayınlanmamış Doktora Tezi.

ÇOLAK, Mustafa (2006). Alman İmparatorluğu’nun Doğu Siyaseti Çerçevesinde Kafkasya Politikası (1914-1918). Ankara: Türk Tarih Kurumu Yayınları.

Çolak, Mustafa (2008). Enver Paşa, Osmanlı-Alman İttifakı. İstanbul: Yeditepe Yayınevi.

Dinç, Mehmet Emin (1998). Halil Kut Paşa’nın Askeri ve Siyasi Faaliyetleri. İzmir: Yayınlanmamış Doktora Tezi.

Djalili, Mohammad Reza; Kellner, Thierry (2011). İran’ın Son İki Yüzyıllık Tarihi.

(çev: Reşat Uzmen). İstanbul: Bilge Kültür Sanat Yayınları.

Donohoe, M.H. (2016). İngiltere’nin İran/Azerbaycan Seferi (1918). (çev: Cengiz İ.

Çay), İstanbul: Tarih ve Kuram Yayınları.

Dunsterforce, L. C. (2016). Dunsterforce Gizli Ordu, Bakü’de İngiliz-Ermeni İşgali.

(çev: Cengiz İ. Çay). İstanbul: Tarih ve Kuram Yayınları.

Ege, Abidin (2011). Çanakkale, Irak ve İran Cephelerinden Harp Günlükleri. İstanbul:

Türkiye İş Bankası Kültür Yayınları.

Erwand, Abrahamian (2008). A History Of Modern Iran. Newyork: Cambridge Press.

Erwand, Abrahamian (1969). “The Crowd in the Persian Revolution”. Iranian Studies, Vol: 2, No: 4. pp. 128-150.

Ettehadiyyeh, Mansoureh (2010). İran Geçici Hükümeti. (çev: Gül Çağalı Güven).

İstanbul: Tarih Vakfı Yurt Yayınları.

Farrokh, Kaveh (2011). Iran at War (1500-1988). Oxford: Osprey Publishing.

Garthwaite, Gene R. (2005). The Persians, Publisher: Wiley-Blackwell.

Gaunt, David (2009). İran İmparatorluğu Dışişleri Bakanlığı Diplomatik Belgeleri, İran’ın Tarafsızlığı. (çev: Bilge Bulut). İstanbul: Pencere Yayınları.

Gocheleishvili, Iago (1985). “Georgian Sources on the Iranian Constitutional Revolution (1905-1911): Sergo Gamdlashvili's Memoirs of the Gilan Resistance”.

International Journal of Middle East Studies, Vol. 17, No. 4, pp. 443-462.

Good, Delvecchio; Good, Mary-Jo (1997). "Social Hierarchy in Provincial Iran: The Case of Qajar Maragheh". *Iran Studies*, Vol: 10, No: 3, pp. 129-163.

Güneyli, Yılmaz (2005). "I. Dünya Savaşı'nda Güney Azerbaycan'da Osmanlı-Rus Rekabeti". *Güney Azerbaycan Sosyal, Kültürel ve Siyasal Araştırmaları Dosyası*. Ankara: Güney Azerbaycan Tanıtım Cemiyeti, ss 21-39.

Hafeziniya, Muhammed R. (2017). İran Jeopolitiği ve Siyasi Coğrafyası. Ankara: İraniyat Yayınları.

Hakimian, Hassan (1985). "Wage Labor and Migration: Persian Workers in Southern Russia, 1880-1914". *International Journal of Middle East Studies*, Volume: 17, pp: 443-462.

HUBBARD, Gilbert (1916), From Gulf to Ararat, An Expedition Through Mesopotamia and Kurdistan. Edinburgh & London: W. Blackwood & sons.

Hülagü, Metin (1994). Pan-İslamist Faaliyetler. İstanbul: Boğaziçi Yayınları.

Issawi, Charles (1983). "Iranian Trade, 1800-1914". *Iranian Studies*, Vol: 16, No: 3/4, pp. 229-241.

İnalcık, Halil (2012). “Tımar”. *Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi*, Cilt: 41, ss. 168-173.

İran Azerbaycanı Tedkik Raporu (1927). Ankara: Erkan-ı Harbiye-i Umumiye Matbaası.

İran Hakkında Medğel (1334). İstanbul: Erkânı Harbiyeyi Umumiye İstihbarat Dairesi.

İran Ordusu Hakkında Muhtasar Risale (1331). İstanbul: Erkânı Harbiyeyi Umumiye İstihbarat Dairesi.

İran Ordusu Tarihçesi (1326). İstanbul: Matbai Askeriye.

İran ve Ordusu (1927). İstanbul: Erkânı Harbiyeyi Umumiye İstihbarat Dairesi.

İran’a Dair Askeri Raporlar (1332). İstanbul: Matbaai Amire.

İskenderli, Anar (2011). *Realities of Azerbaijan (1917-1920)*. Xlibris Corporation.

Kafkasyalı, Ali (2010). *İran Türkleri*. İstanbul: Bilge Oğuz Yayınları.

Karacagil, Ö. Kürşad (2014). “I. Dünya Savaşı’nda Osmanlı Devletinin İran’la İttifak Kurma Arayışları”. *OTAM*, 36, ss. 95-116.

Karadeniz, Yılmaz (2006). İran'da Sömürgecilik Mücadelesi ve Kaçar Hanedanı (1795-1925). Bakış Yayınları: İstanbul.

Karadeniz, Yılmaz (2013). Kaçarlar Döneminde İran (1795-1925): İdari, Askeri, Sosyal Yapı ve Toplumsal Hareketler, Selenge Yayınları: İstanbul.

Kardeniz, Yılmaz (2013). İran İdari, Askeri, Sosyal Yapı ve Toplumsal Hareketler (1795-1925). İstanbul: Selenge Yayınları.

Kashani-Sabet, Firoozeh (2018). Sınır Kurguları, İran Ulusunun Şekillenmesi (1804-1946). İstanbul: İstanbul Bilgi Üniversitesi Yayınları.

Katouzian, Homa (1999). "The Revolt of Shaykh Muhammad Khiyabani, İran", *British Institute of Persian Studies*, Vol: 37, pp. 155-172.

Keddie, Nikki R. (1962). "Religion and Irreligion in Early Iranian Nationalism" *Comparative Studies in Society and History*. Vol. 4, No.3, Cambridge University Press, pp. 265-295.

Kenan, Mehmet (1928). Büyük Harpte İran Cephesi. Cilt: 1, Ankara: Büyük Erkânı Harbiye Reisliği.

Kenan, Mehmet (1928). Büyük Harpte İran Cephesi. Cilt: 2, Ankara: Büyük Erkânı Harbiye Reisliği.

Keskin, Arif (2005). "Şeyh Muhammed Hıyabani ve Azadistan Devleti (1920)". *Güney Azerbaycan Sosyal, Kültürel ve Siyasal Araştırmaları Dosyası*. Sayı: 4, Ankara:

Güney Azerbaycan Tanıtım Cemiyeti. ss 7-21.

Kılıç, Selami (1998). Türk- Sovyet İlişkilerinin Doğuşu. İstanbul: Dergâh Yayınları.

Kızılkaya, Oktay; Akay, Tolga (2014). İran Ordusu ve İran Azerbaycanı. Ankara: Son Çağ Yayıncılık.

Kurat, Akdes Nimet (1987). Rusya Tarihi Başlangıçtan 1917'ye Kadar, Ankara: Türk Tarih Kurumu Basımevi.

Lambton, A.K.S. (1965). "The Tobacco Regie: Prelude to Revolution I". *Studia Islamica*, No. 22, pp. 119-157.

Larcher, M. (1927). Büyük Harpte Türk Harbi Cilt: 1 (Çev: Mehmet Nihat). İstanbul.

Larcher, M. (1927). Büyük Harpte Türk Harbi Cilt: 2 (Çev: Mehmet Nihat). İstanbul.

Lenczowski, George, (1983). "Foreign Powers" Invension in Iran During Word War I",

Qajar Iran (1800-1925), (ed: Edmund Bosworth and Carole Hillenbrand) Edinburgh: Edinburgh University Press, ss. 76-93

Mahdian, Ahmad (2010). İran'ın Bölgesel Politikaları Çerçevesinde Güney

Azerbaycan'ın Sosyo-Ekonomik Yapısı. İstanbul: Marmara Üniversitesi Ortadoğu Araştırmaları Enstitüsü Yayınlanmamış Yüksek Lisans Tezi.

McMeekin, Sean (2013). Birinci Dünya Savaşı'nda Rusya'nın Rolü. (çev: Nurettin Elhüseyni). İstanbul: Yapı Kredi Yayınları.

Mercan, M. Salih (1991). Erzincan Mütarekesi'nden Brest-Litowsk'a (Aralık 1917-3 Mart 1918). İstanbul: İstanbul Üniversitesi Sosyal Bilimler Enstitüsü Yayınlanmamış Doktora Tezi.

Metin, Barış (2007). Birinci Dünya Savaşı'nda İran Coğrafyasında Etnik, Dini ve Siyasi Nüfuz Mücadeleleri. Ankara: Gazi Üniversitesi Sosyal Bilimler Enstitüsü Yayınlanmamış Doktora Tezi.

Mohammadi, Majid (2008). Judicial Reform and Reorganization in 20th Century Iran State Building, Modernization and Islamicization. New York London: Routledge.

Mostofi, Abdollah (1997). The Administrative and Social History of the Qajar Period. Volume III, California: Mazda Publishers.

Mustafayev, Beşir (2013). "Büyük Devletlerin Kafkasya'daki Ermeni Siyaseti (Kafkasya'daki Ermeni Olaylarına Işık Tutan Bir Arşiv İncelemesi 1910-1920)". *Avrasya İncelemeleri Dergisi (AVİD)*, Sayı: II/1, ss. 143-168.

Naby, Eden (1977). "The Assyrians of Iran: Reunification of a "Millat," 1906-1914" *International Journal of Middle East Studies*. Volume 8. pp. 237-249.

Neyyiri, Lokman Dehkan, (2005). "Yüzyılın İlk Yarısında İran ve Osmanlı

Devletlerinin Zayıflatılması ve Avrupa'nın Bundaki Rolü". Onuncu ve Yirminci

Yüzyıllar Arasında İranlılar ve Türklerin Batıyla İlişkileri (Çeviri: Sayyid Abu Talib Ruhani, Ziya Türkyılmaz, Omid Rambod), Tahran: Uluslararası Kültürel İncelemeler Merkezi.

Nikki, Keddie (2006). Modern Iran: Roots and Results of Revolution. New Haven London: Yale University Press:

Niyâ, Cafer Mehdi (1377). Heft Bar İşgal-i İran der 23 Karn, Cilt: 4, Tahran: İntişarat-ı Panos.

Öğün, Tuncay (2018). "Osmanlı Basınında Cihadı Ekber: İran Örneği". Türkiyat Mecmuası Cilt: 28/1, ss. 91-114.

Özdemir, Emin; Çakırbaş, Ali (2013). "1927 Tarihli Genelkurmay'ın İran Azerbaycan'ı

Tedkik Raporuna Göre Bu Bölgedeki Kürt Aşiretleri", *Tarih Okulu Dergisi*, Yıl:

6, Sayı XV, ss 311-329.

Özel, Ahmet (1993). "Cihad" *Türkiye Diyanet Vakfı İslam Ansiklopedisi*, Cilt: 7, ss.

527-533.

Paine, Chris; Schoenberger, Erica (1975). "Iranian Nationalism and the Great Powers: 1872-1954". *MERIP Reports*, No: 37, pp. 3-28,

Parsadust, Menuçehr (1385). Ma ve İrak ez Güzeşteye Dur ta Emruz. Tahran: İntişarat Yayınları.

Pira, Suad; Özgüdenli, Osman Gazi (2006). “Nasüriddin Şah”. *Türkiye Diyanet Vakfı İslam Ansiklopedisi*, Cilt: 32, ss. 405-406.

Qasımov, Musa (2000). Birinci Dünya Muharibesi İllerinde Büyük Devletlerin Azerbaycan Siyaseti 1914-1918. Yıllar. Bakü: Adiloğlu Neşriyat.

Quar, İsun (2005). “Bir Devrimin Perde Arkası”. *Azerbaycan Sosyal, Kültürel ve Siyasal Araştırmaları Dosyası*. Güney Azerbaycan Tanıtım Cemiyeti, Sayı: 4, ss.89-107.

Resulzade, Mehmet Emin (2013), İran Türkleri, Türk Yurdu ve Sebilürreşad’daki

Yazıları. (Haz: Yavuz Akpınar, İrfan Murat Yıldırım, Selahattin Çağın). İstanbul: Türk Dünyası Araştırmaları Vakfı.

Reşad, Ali (1915). Tarihi Kadim. İstanbul: Matba-i Amire. (Milli Kütüphane, El

Yazması ve Nadir Eserler Koleksiyonu)

Ruşeni, İran’ın iç Yüzü (1926). Ankara: Erkânı Harbiyeyi Umumiye Matbaası.

Sabis, Ali İhsan (2001). Birinci Dünya Harbi. Cilt 3, İstanbul: Nehir Yayınları.

Sahir, Habip (1934). “İran Azerbaycan’ı Tabi Coğrafyası”
Azerbaycan Yurt Bilgisi, Yıl:

1/3, Sayı 1-36. ss. 183-190. İstanbul: Burhanettin

Matbaası.

Sander, Oral (2008). Siyasi Tarih (İlkçağlardan 1918’e).
Ankara.

Saray, Mehmet (1999). Türk-İran İlişkileri. Ankara: Atatürk
Araştırma Merkezi Yayınları.

Sarıkaya, Yalçın (2008). Tarihi ve Jeopolitik Boyutlarıyla İran’da
Milliyetçilik. İstanbul: Ötüken Neşriyat.

Sarıkcıoğlu, Melike (2010). “Birinci Dünya Savaşı Yıllarında
İran”. *Süleyman Demirel Üniversitesi İlahiyat Fakültesi
Dergisi*, Yıl: 2, Sayı: 25.

Sarıkcıoğlu, Melike (2013), Osmanlı-İran Hudut Sorunları
(1847-1913). Ankara: Türk Tarih Kurumu Yayınları.

Sarısaman, Sadık (1995). “Ömer Naci Bey Müfrezesi”, *Ankara
Üniversitesi Türk İnkılap Tarihi Enstitüsü Atatürk Yolu
Dergisi*. Cilt: 4, Sayı 16, ss. 500-513.

Sarısaman, Sadık (2002). “Birinci Dünya Savaşı’nda Osmanlı
İran Siyasi ilişkileri”. *XIV. Türk Tarih Kongresi*, Cilt: II,
Kısım I, ss. 103-150.

Satılmış, Selahattin (2006). I.Dünya Savaşı öncesinde
Nesturiler ve Misyonerlik

Faaliyetleri. Balıkesir: Balıkesir Üniversitesi Sosyal Bilimler Enstitüsü Yayınlanmamış Yüksek Lisans Tezi.

Serpil Sürmeli (2001). Türk-Gürcü İlişkileri (1918-1921). Ankara.

Seyf, İsa (1960). İran’da Meşrutiyet 1906. Ankara: Yayınlanmamış Doktora Tezi.

Smirnoff, K. (1928). İranlılar, İran’ın Etnoğrafi Vaz’iyyeti, Akvam ve Kabaili (Çev: Mütekaid Kâim-makam Nazmi), Askeri Matbaa.

Soofizadeh, Abdolvahid (2017). “Kaçar ve Osmanlı Devletleri Arasında Belirsiz Sınır Meseleleri” *SUTAD*, Sayı: 42, ss.437-449.

Stoddard, Philip H. (1993). Teşkilat-ı Mahsusa. (Çev: Tansel Demirel). İstanbul: Arba Yayınları.

Swietochowski, Tadeusz (1988). Müslüman Cemaatten Ulusal Kimliğe Rus Azerbaycan’ı 1905-1920. (çev: Nuray Mert). İstanbul: Bağlam Yayınları.

Sykes, Percy (1921). A History of Persia. Cilt: 2, London.

Şükün, Ziya (1984). Farsça Türkçe Lugat. İstanbul: Milli Eğitim Basımevi.

Tagiyeva, Şevket (1998). “Azatlık Fedaisi Şeyh Muhammed Hiyabani”, *Azerbaycan Birinci Uluslararası Sempozyumu*

Bildirileri, ss. 167-176, Ankara: Atatürk Kültür Merkezi Başkanlığı Yayınları.

Tetik, Ahmet (2014). Teşkilat-ı Mahsusa (Umur-ı Şarkıyye Dairesi) Tarihi. Cilt: 1 (1914-1916). İstanbul: Türkiye İş Bankası Kültür Yayınları.

Turan, Davut (2005). “Hıyabani Düşüncesinde Demokrasi ve Modernleşme”. *Güney*

Azerbaycan Sosyal, Kültürel ve Siyasal Araştırmaları Dosyası. Sayı: 4, ss. 6475, Ankara: Güney Azerbaycan Tanıtım Cemiyeti.

Türk Dünyası El Kitabı (1976). Ankara: Türk Kültürünü Araştırma Enstitüsü Yayınları.

Ünal, Fatih (2006). “Şikak Aşireti ve Reisi Simko Lakaplı İsmail Ağa'nın Faaliyetleri” *Tarih Dergisi*, Cilt:0, Sayı: 44, ss. 169-198.

Ünal, Fatih (2008). “Rusların Kürt Aşiretlerini Osmanlı Devleti'ne Karşı Kullanma Çabaları”, *Karadeniz Araştırmaları*, Cilt: 5, Sayı: 17, ss.133-152.

Ward, Steven R. (2008). A Military History of Iran and Its Armed Forces. Washington: Georgetown Universty Press.

Yeğin, Abdullah (2013). İran Siyasetini Anlama Klavuzu. Cilt: XXV. Ankara: Seta Yayınları:

Yenisey, Gülara (2008). İran'da Etnopolitik Hareketler. İstanbul: Ötüken Yayınları.

Yetiş, İbrahim (2017). “Kaçar Hanedanlığı Döneminde İran Ordusu”. *Süleyman Demirel Üniversitesi Fen-Edebiyat Fakültesi Sosyal Bilimler Dergisi*, Sayı 41, ss. 35-67.

Yılmaz, Reha (2008). “Birinci Dünya Savaşı Başlarında Osmanlı Devleti’nin Kafkasya Siyaseti”. *Orta Asya ve Kafkasya Araştırmaları Dergisi*, Cilt:3, Sayı: 6, ss. 137160.

د. منابع اینترنتی

Iran Maps (İran haritaları)
<https://legacy.lib.utexas.edu/maps/iran.html>, erişim tarihi:

۲۰.۰۹.۲۰۱۹